پیام
مکاشفه

«دیدم که آسمان گشوده شد»

مایکل ویلکاک

شبان سابق کلیسای سنت نیکلاس، دورهام انگلستان

این کتاب ترجمه ای است از

The Message of Revelation
"I saw heaven opened"

by : Michael Wilcock
former Vicar of St. Nicholas' Church, Durham

www.masihian.com

انتشارات نور جهان

فهرست مطالب

مقدمه کلی

این کتاب از جمله کتابهائی است که در مجموعه ای تحت عنوان «کتاب مقدس امروز سخن می گوید» انتشار یافته و شامل سه مجموعه تفسیر بر اساس عهد عتیق، عهد جدید و مفاهیم کلی کتاب مقدسی است. در هر مجموعه سه ویژگی اصلی به شرح زیر در نظر گرفته شده است:

* تفسیر دقیق متون کتاب مقدس

* ارتباط دادن آن متون با زندگی امروز

* بیان آن به زبان قابل فهم و امروزی.

البته این کتابها را نمی توان «تفسیری» نامید، چرا که هدف تفسیر، ترجیحاً شفاف نمودن متن است تا کاربردی کردن آن و بنابراین بیشتر اثری «ارجاعی» است تا «ادبی». از سوی دیگر فاقد آن نوع گفتارهائی است که می کوشد برای دنیای معاصر قابل فهم باشد و در عین حال متون کتاب مقدس را نه تنها برای اهل فن بلکه در دسترس مردم عادی نیز قرار دهد.

هیئت مؤلفان و ویراستاران این مجموعه همگی بر این باورند که خدا هنوز هم در خلال آنچه قبلاً بیان کرده سخن می گوید و برای زندگی، سلامتی و رشد مسیحیان هیچ چیزی بیشتر از گوش فرا دادن به آنچه روح در کلام باستانی – و در عین حال امروزی – خدا مکشوف کرده، ضروری نیست.

هیئت ویراستاران

آلک موتیر

جان استات

درک تیدبال

دیباچه

اکثر خوانندگان کتاب مقدس با کتاب مکاشفه، شصت و ششمین و آخرین بخش کتاب مقدس، رابطه ای حاکی از علاقه مندی و در عین حال بیزاری دارند. با توجه به درک دنیای معاصر از کلمه «مکاشفه» و همچنین مفهوم خاص کتاب مقدسی آن، این کتاب مملو از رازها و اسرار است و مانند هر رازی هم دافعه دارد و هم جاذبه. مطمئناً دوستان من در کلیسائی که شبانی ایشان را به عهده دارم، هم عصبانیت خود را با گفتن «حتی یک کلمه آن را نمی فهمم!» بیان می کنند و هم از روی کنجکاوی اظهار می کنند: «بهتر است نگاهی به آن بیندازیم!» این واکنش دوگانه، همراه با مطالعاتی که قبلاً روی موضوع نبوت پیشگویانه کرده بودم و نیز خاطرات شیرینی که از تعمق قبلی خود در کتاب مکاشفه داشتم، منجر به مجموعه تعلیماتی گردید که در جلسات کلیسایمان ارائه شد.

صرف نظر از دستاورد این مجموعه جلسات برای شرکت کنندگان، موضوعی که در همان نگاه اول به نظر هر شخص جدی و عمیقی می رسد، نارسایی و ناکافی بودن آن است! از نو فهمیدم که حتی بعد از هفته ها تحقیق و مطالعه، «عمق موضوع بسیار بیشتر از جائی است که رفته بودم.» ما به دریای مکاشفه شیرجه زده بودیم ولی اکثر ما فقط دست و پا می زدیم ولی اکنون احساس می کنم کمترین کاری که در هنگام مواجهه با چنین ژرفائی می توان انجام داد، این است که تلاش کنیم شنا کردن را یاد بگیریم.

این کتاب حاصل چنان تلاشی است. شاید این اثر از منابع شفاهی اولیه دور شده و بیشتر حالت «کتابی» داشته باشد. دلیل این امر آن است که در نظر داشتم بیشتر به مسائل مورد بحث در جلسات تعلیمی بپردازم تا کتابی برای موعظه در

پشت تریبون کلیسا بنویسم، هر چند با این وجود مدعی تألیف اثری تحقیقی و تخصصی نیستم. در عین حال کوشش شده که کیفیت درخشان و ممتاز تک تک صفحات مکاشفه نمایان شود. کتاب مکاشفه به همان اندازه که تخصصی است متعلق به ایمانداران عادی کلیسا نیز هست، چرا که می بایست بخشی از تجربه زنده کلیسا باشد، تجربه ای که مستلزم قوّه تخیل و تفکر است. حقایق مکاشفه به راستی موضوعاتی هستند که برای درک آنها نیازمند ذهنی سرشار از تخیل و ابتکار هستیم، حقایقی که از طریق حرکت نامنظم نمادها و سمبولها به همراه انبوهی از موسیقی، رنگ، بافت و حتی مزه و بو برای ما بیان شده اند. شیفتگی فهم و شعور انسان برای درک کلام خدا، البته عطیه بزرگی است، اما چه تعداد از مسیحیان، قوه تخیل خود را برای خدمت به مسیح مهار کرده اند؟ بر این باورم که این نکته چیزی است که شناختن و ستایش مجدد رؤیای بزرگ یوحنا را هرگز ناکام نمی گذارد.

مایکل ویلکاک

۱:۱–۸
پیش درآمد

ارتباط کتاب مکاشفه با دنیای امروز

صدای اسرارآمیز می گوید: «به اینجا صعود نما» (مکاشفه ۱:۴) و یوحنا به سرزمینهای چنان غریب و دوری قدم می گذارد که بسیاری از مسیحیان میل چندانی برای سیر و سفر در آنها به همراه او ندارند. انجیل ها و رسالات حیطه هائی شناخته شده تر و دست یافتنی تر هستند، اما آیا این کتاب حیرت انگیز در انتهای کتاب مقدس، متعلق به دنیای دیگری است که هیچ ارتباطی با عمل گرائی زندگی در قرن بیستم ندارد؟

کتاب مکاشفه از همان ابتدا مدعی است که نه به خاطر گروه کوچکی در کلیسا بلکه برای همه نوشته شده و نه منحصر به زمانهٔ خود بلکه خطاب آن به کلیسا در تمام قرون است. این کتاب همانند سایر متون کتاب مقدس، امروز هم سخنانی برای گفتن دارد.

الف) اشاره به ارتباط در عنوان

تاریخ دو جلدی لوقا (انجیل و اعمال رسولان) به جهت شخصی تألیف شد که لوقا او را تئوفیلس می نامد (لوقا ۱:۳؛ اعمال ۱:۱)، با این وجود تردیدی نداریم که آنچه لوقا برای تئوفیلس نوشت خطاب به همهٔ خوانندگان در تمامی دوران ها است. نامه های پولس نیز خطاب به مسیحیان خاصی که در امپراتوری روم می زیستند نوشته شدند ولی در نظر ما آنچه او برای ایشان نوشت، برای ما نیز کاربرد دارد. این نوشته ها مخصوصاً به جهت خوانندگان قرن اول میلادی به رشته تحریر درآمدند

ولی ما هرگز در پذیرش این نکته تردید نمی کنیم که به همان اندازه برای مسیحیان امروز هم آموزنده و راهگشا هستند. چقدر بیشتر بایستی دیگر بخشهای عهد جدید را که خطاب به عموم مسیحیان است مربوط به دنیای امروز بدانیم.

عنوان کتاب مکاشفه (۱:۱-۳) خود بیانگر این است که خطاب به عموم مسیحیان نوشته شده است. این کتاب مکاشفه عیسی مسیح است که خدا به خادمان و بندگان خود داد. اگر من نیز یکی از خادمان خدا باشم، پس این کتاب برای من نیز هست و حتی اگر در نگاه اول متوجه ارتباط چندانی بین مطالب آن با خود نشوم در اینکه مرا نیز مخاطب قرار داده هیچ تغییری ایجاد نمی کند. پس خود را موظف می بینم که آن را بخوانم و نگاه دارم تا برکتی را که نویسنده آن به من وعده داده است بیابم.

ب) اشاره به ارتباط در بخش تحیات

گرچه یوحنا در آیات آغازین می گوید که پیام او خطاب به عموم خادمان مسیح است، ولی در بخش تحیات (۱:۴-۸) اشاره می کند که خطاب او مخصوصاً به هفت کلیسا در آسیا است و آنچه برای این کلیساها فرستاده، بسیار بیشتر از نامه های کوتاهی است که در بابهای ۲ و ۳ نوشته شده است. تمام کتاب حاوی نامه ای است که او نوشته و عبارت پایانی مرسوم نامه ها نیز در آخرین آیه ذکر شده است (۲۲:۲۱). بنابراین خطاب مذکور در عنوان (به خادمان عیسی مسیح) و همچنین در بخش تحیات (به هفت کلیسائی که در آسیا هستند)، بیانگر عنوانهای مخاطبین کلی مکاشفه هستند. آنچه یوحنا نوشته، به شکل نامه و خطاب به گروهی از مسیحیان قرن اول است، ولی در واقع پیامی عام و بدون تمایز برای تمام مسیحیان است. آغاز و پایان مکاشفه، این کتاب را در ردیف نامه های پطرس، پولس، یعقوب و یهودا قرار می دهد که در وهلهٔ اول در ارتباط با وضعیت کلیسای اولیه نوشته شدند

اما در عین حال حاوی حقایقی هستند که رسولان مسیح به هدایت خدا برای کلیسا در هر زمان و مکانی به رشتهٔ تحریر درآوردند. مکاشفه یوحنا ضمیمهٔ مجموعه نامه هائی نیست که با هم عهد جدید را تشکیل می دهند، بلکه در حقیقت آخرین و مهمترین آنها می باشد: نامه های یوحنا به کلیساهای آسیا از جامعیت نامه به رومیان؛ عظمت نامه به افسسیان و کاربرد رساله یعقوب یا نامه به فلیمون برخوردارند و همانند دیگر رسالات عهد جدید مربوط به دنیای امروز هستند.

ج) اشاره به ارتباط در پرده آغازین

عجالتاً مقدمه (۱:۱-۸) را ترک می کنیم و نگاهی به پرده اول این نمایش نامه بزرگ می اندازیم، جائی که مسیحِ قیام کرده نامه های خود به هفت کلیسا را به یوحنا دیکته می کند. به کلیسای پرغامس می گوید: «بحث کمی بر تو دارم: در آنجا اشخاصی را داری که به تعلیم بلعام متمسک هستند» (۲:۱۴). به کلیسای طیاتیرا می گوید: «بحثی بر تو دارم که آن زن ایزابل نام را راه می دهی» (۲:۲۰). از این اشارات و ارجاعات چه چیزی می آموزیم؟

در زمان موسی و احتمالاً در قرن سیزدهم قبل از میلاد بود که بلعام با تعالیم غلط خود قوم خدا را گمراه می کرد. سیزده قرن بعد همان تعالیم هنوز به قوت خود باقی بود وقوم خدا را در پرغامس به گمراهی می کشید. در قرن نهم پیش از میلاد بود که ایزابل، ملکهٔ آحاب، مشکل مشابهی برای بنی اسرائیل به وجود آورد، ولی نهصد سال بعد در طیاتیرا، نه تنها با همان تعلیم گمراه کننده او روبرو هستیم بلکه خود او را با تمامی فریبهایش می بینیم.

البته مسیح نه از تن گیری و تجسم دوباره او بلکه از تکرار یک الگو سخن می گوید. تاریخ کتاب مقدس سرشار از این گونه تکرارها است: موعظه عیسی، تکرار الگوی یونس است (متی ۱۲:۳۹ و ادامه) و بلند شدن عیسی بر صلیب

مانند برافراشتن مار برنجی به وسیله موسی است (یوحنا ۳: ۱۴). یحیی تعمید دهنده نه تنها شبیه ایلیای نبی است بلکه به یک معنی حقیقتاً همان ایلیای نبی است که قرنها پیش از یحیی می‌زیست (متی ۱۱:۱۴).

رساله به عبرانیان که سبک نگارش آن با عهد عتیق برابری می‌کند، حاوی مثالهای بسیاری است: این پیام خداوند، «امروز... آواز او را بشنوید» که از زبان داود بیان می‌شود، برای او به همان اندازه حالت فوری و ضروری داشت که مسیحیان عبرانی هزار سال بعد از داود و معاصران موسی سیصد سال قبل از داود آن را شنیده بودند (عبرانیان ۳:۷-۴:۱۰). چنان چه باز هم به عقب‌تر برگردیم، عهدی که خدا با ابراهیم بست برای ما نیز دارای همان قدرت و اقتدار است (عبرانیان ۶:۱۳-۱۸). در دورترین نقطه تاریخ بشر بود که هابیل با قربانی که به خدا گذرانید ایمان خود را ابراز نمود، ولی او حتی امروز هم «بعد از مردن هنوز سخن می‌گوید» (عبرانیان۱۱:۴). درست همان طور که در هر نسلی اتفاق می‌افتد، وقتی نفوذ و تأثیر شرارت بار بلعام و ایزابل مجدداً ظاهر می‌شود، خدا در رحمت بیکران خویش، حقایق بزرگ نجات را تکرار می‌کند که «هر صبح تازه می‌شوند» (مراثی۳:۲۳).

بنابراین ما باید کاملترین معانی این افعال گذشته را به زمان حال گسترش دهیم. فوریت پیام عبرانیان در ۳:۷ «روح القدس می‌گوید: امروز... آواز او را بشنوید» مطابق با فرمانی است که در باب ۲ و ۳ کتاب مکاشفه هفت بار تکرار شده است: «اینک بشنوید که روح به کلیساها چه می‌گوید.» موضوعی که در اینجا با آن روبرو هستیم، بیان دوباره همان حقایق دنیای روحانی دوران یوحنا است که در زمان ایزابل نیز وجود داشت و بی‌تردید در روزگار ما نیز به همان گونه است. وعده برکتی که کتاب مکاشفه با آن آغاز و پایان می‌یابد (۱:۳؛ ۲۲:۷) برای همه انسانها است، حتی برای کسانی که امروزه آن را می‌خوانند و به تعالیم آن عمل می‌کنند.

د) یك پیامد مهم

در این صورت، به نتیجه‌گیری نسبتاً مهمی می‌رسیم.

حتی قبل از اینکه به آیه دوم برسیم، سه پرسش اساسی مطرح می‌شود که همواره فکر و ذکر منتقدین و مفسرین را به خود مشغول کرده است. عنوان «مکاشفه» (در زبان یونانی apokalypsis) تنها بیانگر این است که «پرده برداری» از حقایق بزرگ مربوط به عیسی مسیح است، بلکه در ارتباط با سبک خاصی از ادبیات دینی یهود می‌باشد که ادبیات مکاشفه‌ای نامیده می‌شود. حال این سؤال مطرح می‌شود که یوحنا تا چه اندازه در نظر داشته که کتابش را به عنوان نمونه‌ای از آثار «مکاشفه‌ای» در نظر بگیرند و بنابراین خواننده قبل از مطالعه این اثر تا چه حد می‌بایست از ادبیات مکاشفه‌ای آگاهی داشته باشد تا بتواند درک کاملی از آن به دست آورد؟ سؤال دوم به خود یوحنا برمی‌گردد: آیا او واقعاً همان یوحنای رسول، پسر زبدی و نویسنده یکی از اناجیل و سه رساله است، یا اینکه این دیدگاه سنتی اشکالات اساسی دارد و نویسنده مکاشفه در واقع شخص دیگری است که با او همنام بوده و اقتداری همچون او داشته است؟ سؤال سوم در مورد «خادمانی» است که کتاب مکاشفه خطاب به آنها نوشته شده است. آیا دانستن اینکه آنها دقیقاً چه کسانی بوده‌اند و شرایط و نیازهای آنان چه بوده، کمکی در فهم بیشتر کتاب مکاشفه نخواهد نمود؟

این موضوع که سؤالاتی از این قبیل در مقدمه اجمالاً بررسی شده‌اند، به این معنی نیست که اهمیت چندانی ندارند. وقتی خواننده در وهله اول با چیزی که آن را ابهام مکاشفه می‌داند روبرو می‌شود ممکن است با خود بگوید: «اگر آگاهی و دانش تخصصی بیشتری در ادبیات یهود یا تاریخ روم یا فلسفه یونان داشتم، این اسرار بر من آشکار می‌شدند.» به نظر من این طرز تفکر گمراه کننده است، زیرا تعداد خادمان خدا که به چنین دانشها و تخصصهائی مجهز باشند، همیشه بسیار

اندک خواهند بود - حکیمان بسیاری دعوت نشده اند (اول قرنتیان ۱:۲۶) - در حالی که پیام مکاشفه همان طور که دیدیم، خطاب به تمام خادمان خدا است و در آن هیچ تمایزی وجود ندارد. بنابراین ارزش اساسی مکاشفه باید این باشد که مسیحیان بدون داشتن تخصص آکادمیک قادر به درک آن باشند.

این به آن معنی نیست که مطالعات و تحقیقات کتاب مقدسی را ناچیز بشماریم و در عین حال تجلیل از ضدیت با خردگرائی هم نمی باشد. مطالعه کتاب مقدس مستلزم استفاده از تمامی امکانات فکر و اندیشه مسیحی است اما بایستی تأکید نمود که اولین لازمهٔ درک این اسرار بزرگ، دانش است، همان که خود یوحنا از آن برخوردار بود یعنی دانش کلام خدا و شهادت عیسی (مکاشفه ۱:۲، ۹). برای اکثر کسانی که می خواهند در مکاشفه یوحنا تحقیق و تعمق کنند، تنها روشنگر راهشان بایستی آن کلام و آن شهادت باشد: کتاب مقدس در دستانشان و روح القدس در قلبهایشان. نه با روشنائی های جانبی و مطالعات انتقادی بر حواشی و نقاط تاریک بلکه با تمرکز این پرتوهای نورانی بر راه انسان که «رهروان این طریق اگر هم جاهل باشند گمراه نخواهند گردید» (اشعیا ۳۵:۸).

۱- عنوان (۱:۱-۳)

[1]مکاشفهٔ عیسی مسیح که خدا به او داد تا اموری را که می باید زود واقع
شود، بر غلامان خود ظاهر سازد و به وسیله فرشتهٔ خود فرستاده، آن را
ظاهر نمود بر غلام خود یوحنا، [2]که گواهی داد به کلام خدا و به
شهادت عیسی مسیح در اموری که دیده بود.
[3]خوشا به حال کسی که می خواند و آنانی که کلام این نبوت را می شنوند
و آنچه را در این مکتوب است، نگاه می دارند، چون که وقت نزدیک
است.

این مکاشفه نه مکاشفه یوحنا بلکه مکاشفه عیسی مسیح است که یوحنا صرفاً روایتگر آن است، حتی سرچشمه آن عیسی نیست بلکه وی آن را از پدر دریافت کرده است (همان طور که انجیل یوحنا بارها به این موضوع اشاره نموده است). این مکاشفه در طی پنج مرحله از پدر به پسر، سپس به فرشته، آنگاه به نویسنده و سرانجام به خواننده منتقل شده و با صراحت تمام به عنوان کلام خدا و شهادت عیسی مسیح اعلام می شود. این عبارت در اینجا بیانگر این است که یوحنا وقتی در جزیره پطمس بود شاهد چه چیزهائی بوده است. از سوی دیگر در آیه ۹ نیز نه به هدف بلکه به علت آمدن یوحنا به جزیره پطمس اشاره می کند. خدا قبلاً با او صحبت کرده و مسیح نیز به حقّانیت کلام شهادت داده بود و این بدین علت بود که یوحنا نمی بایست و در عین حال نمی توانست این تجربه مسیحی را انکار کند که به تبعید فرستاده شده است. و حال او می بایست بار دیگر کلام و شهادت را دریافت نماید یعنی پیامی واقعی از سوی خدا تا در زمان مقتضی، همانند سایر الهامات مقدس، به صدای بلند در جلسات کلیسائی خوانده شود (آیه ۳). به یک معنی می توان گفت که موضوع تازه ای نیست، بلکه تنها تکرار همان ایمان مسیحی است که او از پیش داشته است. ولی این آخرین باری خواهد بود که خدا الگوهای حقیقت را تکرار می کند و او می خواهد این کار را با قدرتی بی نظیر و شکوهی فراموش نشدنی انجام دهد.

این آیات اساس دیدگاههای «آینده گرایانه» در مورد کتاب مکاشفه را سست می کنند. قطعاً این کتاب بیشتر به آنچه در آینده واقع می شود می پردازد ولی توجه کنید که «اموری که می باید به زودی واقع شود» به یوحنا نشان داده شد. این عبارت از ادبیات مکاشفه ای ماقبل مسیحیت گرفته شده که به صورتی ماهرانه تغییر یافته است. مکاشفه ای که به دانیال داده شد در مورد وقایعی بود که «در ایام آخر واقع خواهد شد» (دانیال ۲:۲۸)، اما کلیسای اولیه معتقد بود که با آغاز

دوران مسیحیت، عملاً ایام آخر نیز شروع شده است (اعمال ۲:۱۶؛ ۳:۲۴). واقعیت این است که کلمه «زود» را می توان «ناگهان» نیز ترجمه نمود و بنابراین می توان آن را به این مفهوم درک نمود که وقتی این وقایع نبوتی روی دهند، به سرعت واقع می شوند، ولی ممکن است شروع زمان وقوع آنها مدتهای مدیدی بعد از دوران یوحنا باشد. از این دیدگاه قسمت اعظم کتاب مکاشفه تا به امروز تحقق نیافته است. به هر حال با توجه به مفهوم آیه ۱، اطلاق کلمه «ناگهان» بسیار غیرطبیعی به نظر می رسد و آن طور که از مفاد آیه پیداست، قطعاً به آینده دور اشاره نمی کند. وقتی بدانیم که یوحنا عبارت «آنچه که می باید زود واقع شود» را جایگزین این عبارت کتاب دانیال «آنچه در ایام آخر واقع خواهد شد» کرده است، موضوع تقریباً برعکس می شود، یعنی وقایعی که قبلاً وقوع آنها به آینده ای دور احاله شده بود، اکنون به زمان حاضر قریب الوقوع منتقل شده است، پس به این معنی می توان گفت که «وقت نزدیک است.»

می توان پرسید وقت چه چیزی؟ آیا منظور پایان زمان و تمام وقایع مربوط به آن است؟ آیا زمان آغاز مجموعه ای از اتفاقات متوالی است که سرانجام به زمان آخر منتهی می شود؟ آیا زمان پاره ای از مشکلات و جفاهای سخت و قریب الوقوع است که به نوعی پیشاپیش از زمان آخر خبر می دهد؟ در مورد قریب الوقوع یا فوری بودن این امور، هیچ چیزی به یوحنا گفته نشده است.

شایسته است اشاره کنیم که وقتی دانیال از وقایع زمان آخر سخن می گفت، چه چیزهائی در ذهن داشت. در اینجا صحبت از رؤیائی است که نبوکدنصر دید: در آن رؤیا، پادشاه بابل در قالب مجسمه ای عظیم، توالی سلطنتهای جهان را که از سلطنت خود او شروع می شود مشاهده نمود. دانیال برای نبوکدنصر توضیح می دهد که در ایام این پادشاهان «خدای آسمانها سلطنتی را که تا ابدالآباد زایل نشود بر پا خواهد نمود» (دانیال ۲:۴۴).

و اکنون یوحنا می بیند که ایام آخر شروع شده است. برپائی ملکوت خدا با آمدن مسیح شروع شده و این وعده که «تمامی سلطنتها را خرد کرده مغلوب خواهد ساخت و خودش تا ابدالآباد استوار خواهد ماند» (دانیال ۲:۴۴) از پیش در شرف تحقق یافتن است. تحقق وعده ها، نه بحران بلکه روندی تدریجی است و نه ناگهانی بلکه دراز مدت می باشد که ما نیز می توانیم با چشم خود ببینیم که خود این روند تمام عصر انجیل، از برپائی ملکوت (۱۲:۱۰) تا پیروزی نهائی (۱۱:۱۵) را دربرمی گیرد، زیرا این وقایع که بیانگر اوج این روند هستند، حرکتی سریع و ملموس خواهند داشت. اگر چیزی که دانیال از پیش در مورد «ایام آخر» دید، همانی باشد که فرشته اکنون بی واسطه به یوحنا نشان می دهد، پس به راستی «وقت نزدیک است.» به محض اینکه نامه او به مقصد خود یعنی به کلیساهای آسیا برسد، آنان خواهند توانست بگویند: «این امور هم اکنون در حال وقوع هستند.» چنین فوریتی همیشه توجه خواننده را به خود جلب می کند و بنابراین می تواند برای ما که در این قرن زندگی می کنیم، واقعیت موجود مبنی بر تضاد بین حکومتهای این جهان و ملکوت خداوند ما را آشکار نماید.

۲- تحیات (۱:۴-۸)

۴ یوحنا، به هفت کلیسایی که در آسیا هستند.
فیض و سلامتی بر شما باد از او که هست و بود و می آید و از هفت روح
که پیش تخت وی هستند، ۵ و از عیسی مسیح که شاهد امین و
نخست زاده از مردگان و رئیس پادشاهان جهان است.
مر او را که ما را محبت می نماید و ما را از گناهان ما به خون خود شست،
۶ و ما را نزد خدا و پدر خود پادشاهان و کهنه ساخت، او را جلال و
توانایی باد تا ابدالآباد، آمین. ۷ اینک با ابرها می آید و هر چشمی او را خواهد

دید و آنانی که او را نیزه زدند و تمامی امتهای جهان برای وی خواهند نالید.
بلی! آمین.
۸ «من هستم الف و یاء، اول و آخر» می گوید آن خداوند خدا که هست
و بود و می آید، قادر علل الاطلاق.

در زمانی که یوحنا کتاب مکاشفه را می نوشت، حداقل ده کلیسا در آسیا که یکی از استانهای امپراتوری روم بود تشکیل شده بود، بنابراین او می بایست دلایلی برای انتخاب این هفت کلیسا داشته باشد. در اینجا تنها به ذکر این نکته اکتفا می کنیم که هم تعداد کلیساها و ترتیب خطاب آنها بیانگر این هستند که پیام او خطاب به کلیسا به صورت کلی است. البته در صفحات بعد به معنی نمادین عدد هفت و همچنین به موضوع تقارن عمدی یا ترتیب جغرافیائی کلیساهای آسیا خواهیم پرداخت.

یوحنا کتاب خود را با سلام و درودی آغاز می کند که در اکثر نامه های عهد جدید به چشم می خورد، ولی از آنجا که تعداد خوانندگان مورد نظر او دارای گستردگی خاصی است، بدین جهت توصیف او در مورد فرستندگان نامه نیز عظمت و شکوه خاصی دارد. در اینجا فیض و سلامتی از تثلیث مقدس، پدر و پسر و روح القدس می آید و نام هر سه شخص الوهیت به ترتیب ذکر می شود.

توصیف یوحنا از خدای پدر، مشابه همان نام الهی است که در خروج ۱۴:۳ بر موسی آشکار گردید و نشان دهنده برخی از جوانب طرز بیان عجیب یوحنا است. با توجه به ترکیب کلمات در زبان اصلی، وقتی می گوید: «فیض و سلامتی بر شما باد از او...» حتی دستور زبان یونانی را رعایت نمی کند و این شاید به این دلیل باشد که یوحنا همواره خدا را فاعل هر جمله ای می داند، کسی که فاعل تمام افعال است و هیچ وقت تحت سیطره کسی یا چیزی قرار نمی گیرد. در مکاشفه یوحنا با توصیفات زیادی در مورد موضوعی که در عبرانیان ۱۷:۶ «عدم تغییر اراده او»

نامیده شده روبرو خواهیم شد که صراحت بیشتری نسبت به مورد فوق دارند. به هر جهت، عدم رعایت دستور زبان موضوعی سطحی محسوب می شود و ممکن است تنها به علت توالی نفس گیر رؤیاهای او باشد، چرا که حقایق عمیق نهفته در آن خالی از هر تناقض و ناسازگاری است و دستور زبان روحانی بی نظیری را به وجود می آورد.

در واقع، روح که پیش تخت است، در مرکز الوهیت جای دارد و اوست که حقایق عمیق خدا را می داند (اول قرنتیان ۱۰:۲). رؤیای یوحنا او را به آن قدس آسمانی می برد که خیمه یهودیان سایه و نمونه ای از آن بود (عبرانیان ۵:۸) و احتمالاً ترتیب غیرعادی تثلیث در اینجا (پدر، روح و پسر) با طرح قدس زمینی مطابقت می کند، جائی که تابوت عهد در قدس الاقداس بیانگر تخت خدا، چراغدان هفت شاخه در قدس نشانه روح القدس[1] و مذبحی که در صحن قدس بود به همراه کاهن و قربانی، هر دو نشانه کار بازخرید نجات بخش مسیح است.

اگر توصیف یوحنا از پدر، حاوی یکی از اولین خطای دستوری اوست، توصیف روح نیز حاوی یکی از اولین اسرار اوست: آیا «هفت روح» به معنی یک روح یعنی همان ذات یگانه روح القدس است، همان طور که هفت کلیسا در واقع بیانگر حقیقت یگانه «کلیسا» است؟ یا اینکه بیانگر حضور یکسان روح در هفت کلیسا است (۶:۵)؟ یا به مفهوم عطایای هفتگانه روح است (اشعیا ۲:۱۱)؟ در این خصوص هیچ جواب قطعی وجود ندارد ولی به قدر کافی به ما هشدار داده شده که یافتن کلیدهائی برای گشودن درهای قفل شده مکاشفه، چندان آسان نیست.

۱- ۴:۱ را با ۴:۵؛ ۶:۵ و زکریا ۴:۱-۵ , ۱۰ مقایسه کنید: چراغها = چشمان = روح ها. استفاده نمادین از چراغها در ۱:۱۲, ۲۰ شباهت زیادی به همین آیات دارد، در اینجا از روح صحبت می شود و در آنجا مسکن زمینی روح (اول قرنتیان ۱۶:۳) تصویر شده است.

کامل‌ترین توصیف در مورد خدای پسر ارائه شده است. ریشه این توصیف در عهد عتیق، به مزمور ۸۹:۲۷, ۳۷ برمی‌گردد که او را با مقام سه‌گانه نبی، کاهن و پادشاه تصویر می‌کند. در اینجا تثلیث حالت زمینی به خود می‌گیرد و الهیات (قسمت اول آیه ۵) به ستایش (قسمت دوم آیه ۵ و آیه ۶) بدل می‌شود. عیسی مسیح نبی‌ای است که به جهان آمد تا به انجیل نجات شهادت دهد (واژه martys در زبان یونانی هم به معنی شهادت دادن است و هم به معنی شهید شدن) و این تسلیم و اطاعت محبت‌آمیز به جهت ما است. او کاهنی است که خود را قربانی کرد و مرد و سپس از مردگان برخاست تا زندگی تازه‌ای برای بقیه فرزندان خدا مهیا کند. «شسته شدن به خون او»، استعاره‌ای کتاب مقدسی و کاملاً پذیرفته شده است که به عنوان مثال در ۱۴:۷ می‌بینیم، اما ترجمه این عبارت به «آزاد شدن توسط خون او» نه تنها موارد مشابه بیشتری در کتاب مقدس دارد بلکه یادآور واقعه خروج یعنی ذبح بره فصح و رهائی بنی‌اسرائیل از اسارت مصر است. در جلجتا نجات و رهائی بسیار بزرگتری مهیا شد که برای تک تک ما است. او اکنون به عنوان پادشاه پادشاهان متعال شده و نیز به عنوان اسرائیل از قید اسارت رهائی یافته تا ملکوت کاهنان خدا باشد (مکاشفه ۵:۹, ۱۰؛ خروج ۱۹:۶)، بنابراین شراکت در ملکوت او در دسترس همه ما قرار دارد. و همان طور که خودش گفته بود، روزی باز خواهد گشت، چرا که نه یوحنا بلکه عیسی بود که دو تصویر نبوتی عهد عتیق، یعنی آمدن با ابر و نالیدن امتها را در ارتباط با رجعت دوباره‌اش با هم جمع می‌کند (دانیال ۷:۱۳؛ زکریا ۱۲:۱۰؛ متی ۲۴:۳۰). آنانی که او را بر صلیب میخکوب کردند سرانجام او را خواهند شناخت و به خاطر از دست دادن فرصت نجات ماتم خواهند گرفت. ولی قوم او که وی را به عنوان «الف و یاء» و ابتدا و انتهای همه چیز می‌شناسند در انتظارش خواهند ماند و بدین سان کار نجات‌بخش او تکمیل خواهد شد.

خدای قادر مطلق است که در نامه بلندی که به دنبال می‌آید، فیض و سلامتی را بر خادمان خود می‌فرستد. فیض و سلامتی، نه تحیر و بهت‌زدگی و ما بایستی آن را با روحیه‌ای مملو از انتظار که چشم به راه برکت اوست بخوانیم. این نامه را باید به صورت نمایش تنظیم نمود و بعد از قسمتهای عنوان و تحیات که با هم مقدمه آن را تشکیل می‌دهند، پرده بالا می‌رود و نمایش شروع می‌شود.

۱:۹-۳:۲۲
پرده اول
کلیسا در جهان
هفت نامه دیکته می‌شوند

تکرار الگوها

پرده آغازین نمایش، رؤیای شگفت‌انگیزی از مسیح زنده است که نامه های جداگانه ای را خطاب به هفت کلیسا در آسیا، به یوحنا دیکته می کند و البته بقیه کتاب نیز برای آن کلیساها نوشته شده است. اجمالاً به بررسی مفاد این هفت نامه می پردازیم. ابتدا به چگونگی بیان آن توجه کنیم.

قبلاً به طور خلاصه در پیشگفتار به تکرار الگوهای عهد عتیق در کتاب مکاشفه اشاره کردیم، آنجا که تعلیمات بلعام و ایزابل در زندگی کلیسایی مسیحیان عهد جدید دوباره خود را نشان می دهد. اکنون، همچنان که پرده بالاتر می رود، می بینیم که در چنین تکرارهائی چه غنا و عظمتی نهفته است، در سرتاسر این صحنه همانند شعری پر از صناعات ادبی، هر الگو پژواک الگوئی دیگر می شود. در حقیقت به شعری والا می ماند.

برخی از این پژواکها بدون هیچ پیش‌زمینه علمی، قابل درک هستند. هر نامه با توصیفی از مسیح آغاز می شود که بخشی از توصیف کلی مذکور در ابتدای پرده را تکرار می کند. تمام نامه ها در شکل و شیوه نگارش مشابه هم هستند: با عنوان مخاطبین و نام فرستنده شروع می شود و حاوی عباراتی درباره گذشته و پیامهائی خطاب به آنهاست و با فرمان و وعده ای خاتمه می پذیرد. در حقیقت مشاهده ضرب‌آهنگی هفتگانه که بازتاب ضرب‌آهنگ گسترده تر کل پرده است در ساختار

اساسی بیشتر این نامه ها چندان مشکل نیست (هر چند یوحنا قصد ندارد چنین احساسی در خواننده بیافریند). به عنوان مثال، روند نامه اول چنین است: (۱) به مسیحیان در افسس (۲) او که هفت ستاره را به دست دارد می گوید: (۳) از اعمال نیک تو (۴) و نیز از عمل بد تو آگاه هستم، (۵) پس توبه کن، (۶) بشنو که روح چه می گوید؛ (۷) هر که پیروز شود از درخت حیات خواهد خورد.

خوانندگانی که با سایر قسمتهای کتاب مقدس آشنا هستند، پژواکهای عمیق تری می شنوند. وعده هایی که به شخص پیروز داده شده، در صحنه های بعدی مکاشفه نیز تکرار شده اند: درخت حیات (۷:۲) در باب ۲۲، رهایی از موت ثانی (۱۱:۲) در باب ۲۰ و به همین ترتیب الی آخر. تصویر مسیح از قبل در کتب مقدسه پیشین ظاهر شده و جلال مسیح همانی است که بر کوه تجلی درخشید (مرقس ۹:۲-۳) و اگر نویسنده کتاب مکاشفه همان یوحنای رسول باشد، خود او قبلاً بر تپه ای در فلسطین نظاره گر همان تجلی باشکوهی بوده که اکنون بر تپه ای در پطمس می بیند. اتفاقاتی که در حین تجلی مسیح روی می دهد (آواز کرنا و صدای آبهای بسیار، سفیدی خیره کننده و برنج صیقلی) همانی است که در ظهورهای الهی در عهد عتیق وجود داشت (خروج ۱۶:۱۹؛ حزقیال ۲:۴۳؛ دانیال ۹:۷؛ حزقیال ۷:۱). لقب پسر انسان و توصیف کلی او (دانیال ۱۳:۷؛ ۵:۱۰) نیز در این قسمت از کتاب مکاشفه آمده است.

اگر دقت کنیم می بینیم که تنها کلمات و عبارات نیستند که تکرار می شوند. هشداری که مسیح در اینجا به کلیساهای خود می دهد، از چند جهت با هشدارهای او به شاگردانش در باب ۲۴ انجیل متی مطابقت می کند (مثلاً مکاشفه ۴:۲ و متی ۱۲:۲۴). اعلام جدی این موضوع که «هر یک از شما را بر حسب اعمالش خواهم داد» (۲۳:۲)، هم «فرمان تغییر ناپذیر مسیح» و هم رسولان او است[۲].

۲- رجوع کنید رومیان ۶:۲؛ یعقوب ۱۴:۲-۲۶.

وقتی شروع به جستجوی موارد مشابه دیگری در سایر قسمتها کنید، تعداد قابل توجه و فراوانی خواهید یافت. تکرار ابزاری است که سرایندگان مزامیر از طریق آن به شعرهای خود آهنگ می بخشند: چیزی که از یک خط به خط دیگر پژواک می یابد، نه صدا بلکه احساس است. «زمین و پری آن از آن خداوند است، ربع مسکون و ساکنان آن، زیرا که او اساس آن را بر دریاها نهاد و آن را بر نهرها ثابت گردانید» (مزمور ۲۴:۱,۲). تکرار به کلام انبیا قوّت می دهد: «خداوند چنین می گوید: به سبب سه و چهار تقصیر دمشق... به سبب سه و چهار تقصیر غزّه... به سبب سه و چهار تقصیر صور، عقوبتش را برنخواهم گردانید» (عاموس ۱:۳, ۶, ۹). در بزرگترین مقیاس مربوط به «انواع» یا الگوهای تاریخ کتاب مقدسی، به ستونهای بزرگی برمی خوریم که در هر سطح بخشی از نقشه کل بنا را نشان می دهند و این موضوع را به بهترین وجه در نامه به عبرانیان می بینیم. همچنین در آجرهای کوچک نیز بخشی از نقشه ساختمان را می بینیم یعنی عبارات کوچکی که غالباً در پشت روکش ترجمه ها پنهان مانده اند.

برای مثال در انجیل لوقا، آیه ای هست که می تواند کلید حل این مسئله باشد که چرا این همه الگوهای تکراری در کتاب مقدس وجود دارد. یکی از اهداف تکرار، همان طور که دیدیم، این است که نشان دهد کتاب مقدس تا چه اندازه تطابق و تناسب دارد. اگر اتفاقی که در دوران بلعام روی داده، در زمان یوحنا هم می تواند روی دهد، به ما هشدار می دهد که امروز هم امکان دارد بر ما نیز واقع شود. تکرار علاوه بر این، هدف دیگری نیز دارد. در انجیل لوقا ۲۲:۱۵ می خوانیم: «اشتیاق بی نهایت داشتم» ولی آنچه لوقا به زبان یونانی نوشته این است: «با اشتیاق، مشتاق بودم.» در پیدایش ۳۱:۳۰ نیز شبیه چنین عبارتی وجود دارد: عبارتی که «رغبتی تمام داشتی» ترجمه شده در زبان عبری «با رغبت، رغبت داشتی» است. این گونه تکرار در عهد جدید یونانی از روی عهد عتیق عبری بارها

صورت گرفته است، چرا که این کار، روشی معمول برای بیان تأکید در عهد عتیق بوده است. دو بار بیان کردن یک موضوع به معنی تأکید بر آن است و تکرار یعنی برجسته کردن گفتار.

خدا در کلام مقدس خود به طور مرتب این کار را انجام می دهد. پیام او برای بشر اساساً یکی است که همانا مژده نجات می باشد، امّا می داند که به صرف یک بار اعلام پیامش کافی نیست و به خاطر تفهیم آن به انسان مرتب آن را تکرار می کند. نویسنده مزامیر می گوید: «خدا یک بار گفته است و دو بار این را شنیده ام» (مزمور ۶۲:۱۱). فرعون دو خواب مختلف اما با پیامی یکسان دید تا از صحت و اعتبار آن مطمئن شود (پیدایش ۴۱:۳۲). مسیح به شاگردان خود دو معجزه جداگانه اما با پیامی یکسان نشان داد تا تعلیم بخصوصی به آنان بدهد (متی ۱۶:۵-۱۲). هدف از کوبیدن چند باره میخ این است که آن را در جای مقرر فرو کنند.

خدا در بقیه کتب مقدس نیز با استفاده از همین روش تعالیم خود را ارائه می دهد و برای این کار دلیل خوبی هم دارد. فکر و ذهن انسان به طرز علاج ناپذیری تمایل به گریز از مرکز دارد و می خواهد حتی از خط محیط نیز بگذرد. پس بایستی او را به حقایق بزرگ مرکزی بازگرداند و اصطلاحاً او را متمرکز نمود. خدا آن حقایق را بارها و بارها برای انسان ترسیم نموده، گاهی با طرحی مدادی، گاهی دارای جزئیات بیشتر با ماژیک و گاهی با قلم موئی پر رنگ. بنابراین خدا احتمالاً چنین کاری را در مکاشفه انجام داده است. تا زمانی که دلیل قانع کننده ای نباشد، نمی توان این استدلال را رد نمود که حقیقتی که این کتاب در پی بیان آن است بیشتر تشدید کننده است تا گسترش دهنده. به عبارت دیگر آنچه در اینجا به ما نشان داده شده، بیشتر شبیه رنگ آمیزی تصویری است که قبلاً طرح اولیه آن را دیده بودیم تا اینکه نقاشی جدیدی روی تصویر اولیه کشیده شده باشد.

۱) پرده اول کنار می‌رود؛
کلیسا بر مسیح متمرکز است (۱:۹-۲۰)

۹من، یوحنا که برادر شما و شریک در مصیبت و ملکوت و صبر در عیسی
مسیح هستم، به جهت کلام خدا و شهادت عیسی مسیح در جزیره ای
مسمی به پطمس شدم. ۱۰و در روز خداوند در روح شدم و از عقب
خود آوازی بلند چون صدای صور شنیدم، ۱۱که می گفت: "من الف و
یاء و اول و آخر هستم. آنچه می‌بینی در کتابی بنویس و آن را به هفت
کلیسائی که در آسیا هستند، یعنی به افسس و اسمیرنا و پرغامس و
طیاتیرا و ساردس و فیلادلفیه و لائودکیه بفرست."
۱۲پس رو برگردانیدم تا آن آوازی را که با من تکلم می‌نمود بنگرم،
و چون رو گردانیدم، هفت چراغدان طلا دیدم، ۱۳و در میان هفت
چراغدان، شبیه پسر انسان را که ردای بلند در برداشت و بر سینه وی
کمربندی طلا بسته بود، ۱۴و سر و موی او سفید چون پشم، مثل برف
سفید بود و چشمان او مثل شعلهٔ آتش، ۱۵و پایهایش مانند برنج صیقلی که
در کوره تابیده شود، و آواز او مثل صدای آبهای بسیار، ۱۶و در دست
راست خود هفت ستاره داشت و از دهانش شمشیری دو دمهٔ تیز بیرون
می آمد و چهره اش چون آفتاب بود که در قوّتش می تابد.
۱۷و چون او را دیدم مثل مرده پیش پایهایش افتادم و دست راست خود
را بر من نهاده، گفت: "ترسان مباش! من هستم اول و آخر و زنده، ۱۸و
مرده شدم و اینک تا ابدالآباد زنده هستم و کلیدهای موت و عالم اموات
نزد من است. ۱۹پس بنویس چیزهائی را که دیدی و چیزهائی که هستند
و چیزهائی را که بعد از این خواهند شد، ۲۰سرّ هفت ستاره ای را که در
دست راست من دیدی و هفت چراغدان طلا را. اما هفت ستاره، فرشتگان
هفت کلیسا هستند و هفت چراغدان، هفت کلیسا می‌باشند."

تا روزی که یوحنا صدای صور را شنید، تبعید او به پطمس بیشتر از آنکه شراکت در ملکوت عیسی باشد، شراکت در رنجهای او به نظر می‌آمد. کوهها و غارهای پطمس فضائی دلتنگ و افسرده کننده بود که هرگونه احساس دلگرمی را می‌کشت. اما یوحنا اگرچه از نظر جسمانی «در پطمس» بود ولی در آن روز بخصوصِ خداوند، «در روح» نیز بود و همان طور که قرنها قبل برای یعقوب روی داده بود، بیابان سنگلاخی تبعید برایش حقیقتاً دروازه آسمان گردید. صدا به سخن درآمد و قدیس به سوی آن برگشت. چشم‌انداز جزیره مدیترانه‌ای پطمس در پشت سر او محو گردید و در پیش روی او رؤیائی از حقیقتی دیگرگونه گشوده شد.

اولین چیزی که نگاهش را به خود جلب کرد، حلقه‌ای از هفت چراغدان طلا بود. همان طور که بلافاصله گفته می‌شود، هفت چراغدان به معنی هفت کلیسا است. حتی بدون در نظر گرفتن آیه ۲۰، می‌توان از طریق متونی مانند فیلیپیان ۲:۱۵، ۱۶ به چنین برداشتی دست یافت. پولس می‌گوید: آنانی که مانند ستاره در جهان می‌درخشند، کسانی هستند که کلام حیات را برمی‌افرازند. بنابراین مسیح که خود نور جهان است (یوحنا ۸:۱۲)، همین عنوان را به شاگردانش نیز می‌دهد (متی ۵:۱۴).

مفهوم دیگر خوشه نورانی یعنی ستارگان کمی مشکل‌تر است. تفسیر «فرشتگان» به عنوان رهبران کلیساها یا پیام‌آوران از طرف آنها یا «روح» آنها به مفهوم شخصیت و صفات از دیدگاه دنیای معاصر، باعث بروز مشکلات عدیده‌ای می‌شود. شاید ساده‌ترین راه این باشد که ارزش ظاهری کلمه را در نظر بگیریم. به نظر می‌رسد که کتاب مقدس می‌خواهد نشان دهد (و نه تنها در نوشته‌های مکاشفه‌ای) که هم تک‌تک افراد (متی ۱۸:۱۰؛ اعمال ۱۲:۱۵) و هم جوامع (دانیال ۱۰:۱۳؛ ۱۲:۱)، هر یک می‌توانند «فرشته»‌ای به صورت قرینه در سطح

آسمانی داشته باشند و در این صورت چنین چیزی برای کلیساها نیز صدق می کند. به هر صورت فرشته و کلیسای او، هر یک معرف و بیانگر دیگری هستند. پیام مسیح بدون هیچ تبعیض و تمایزی به او یا به آنها خطاب می شود، و ستاره و چراغ به دو روش مختلف به جهان نور می دهند.

امّا نور اندک زمین و آسمان در حضور درخشش عظیم خورشید رنگ می بازد. این صحنه آغازین، تحت الشعاع «جلال خدای عظیم و نجات دهنده ما عیسی مسیح» (تیطس ۱۳:۲) قرار می گیرد و از آیه ۱۸ می دانیم که کسی جز او نمی تواند باشد. به راستی که منظره نفس گیری در پیش دیدگان یوحنا ظاهر شد (آیه ۱۷). یوحنا مطمئناً او را همچون خدا می بیند. او با استفاده از زبانی که حزقیال و دانیال برای توصیف خدا بکار می بردند، همان صفات الهی را برای او بکار می برد و یادآور کلام عیسی در یوحنا ۹:۱۴ است که گفت: «هر که مرا دید، پدر را دیده است.» از این نقطه به بعد، مرکزیت مسیح موضوعی است که بر تمام مکاشفه حکمفرما می شود و همه چیز وابسته به نحوه ارتباط با اوست.

این نکته می تواند در اینجا موضوع عجیبی را برایمان روشن سازد. اولین چیزی که از هفت چراغدان به ذهن متبادر می شود بی گمان همان چراغدان هفت شاخه ای است که در خیمه موسی قرار داشت. موسی هم مانند یوحنا رؤیایی از واقعیت روحانی دید که در آن به او گفته شد عین آنچه را در رؤیا دیده است بسازد و او نیز حسب وظیفه ای که به او محول شده بود هفت چراغدان را که بر پایه واحدی قرار داشتند ساخت. با این وجود چراغدانهائی که یوحنا ذکر می کند هر یک بر روی پایه ای جداگانه قرار داشتند. شاید منظور این است که هر کدام نماینده کلیسا در جهان است، یعنی جوامع مسیحی که در گوشه و کنار جهان هستند و در معرض انزوا و حتی نابودی قرار دارند (مکاشفه ۵:۲). اما کلیسا در جایگاه آسمانی، متحد و فنا ناپذیر است، چرا که بر عیسی مسیح متمرکز شده است.

چراغدانها در سراسر زمین پراکنده شده اند ولی ستاره ها در دستان مسیح جمع گشته اند.

از این رو بایستی برای تمام کسانی که قوم او هستند مصداق داشته باشد. زحمت و پادشاهی و پایداری که مسیح از آن آگاه است، بر یوحنا نیز آشکار می شود و اگر ما نیز حقیقتاً همقطاران او هستیم، در چنین تجربه هائی سهیم خواهیم شد. در پطمس رنج خواهیم کشید، اما در روح سلطنت خواهیم کرد. نتیجه عملی که کتاب مکاشفه به آن نظر دارد این است که به ما نشان دهد، رنج را در پرتو سلطنت درک کنیم. حتی ادامه پرده اول که تماماً در این جهان می گذرد تا پرده هشتم که کلاً مربوط به آینده است، در خدمت همین هدف می باشد. مسیحیان دنیائی را که در آن زندگی می کنند به خوبی می شناسند، اما همیشه سؤالاتی از این قبیل مطرح می شود که هدف از این دنیا چیست، به کجا می رود، چرا این قدر بوالهوسانه با او رفتار می کند و چگونه می تواند این امور را بداند؟ فقط کافی است با آن دنیای دیگر در ارتباط باشد تا حقایق این جهان را دریابد. در این صورت متوجه می شود که نقشه و هدفی در تاریخ وجود دارد، معنی واقعی اتفاقات را درک می کند، می داند که در کجای آن قرار دارد و چگونه این جهان پایان می یابد. او درمی یابد که نقشه بزرگ دنیا همانند قالیچه ای است که از یک سو تار و پودی در هم تنیده دارد و از سوی دیگر که برای او بیشتر آشنا است، رشته هایش از هم گسیخته و فرسوده است. بنابراین یاد می گیرد که کلیسا را همان طور که می بیند در ذهن خود درک نماید، چراغدانهایی که در گوشه و کنار دنیای تاریک ما نورافشانی می کنند، حتی اگر چه ظاهراً در معرض تهدید خاموشی هستند و نیز اینکه به این ادراک می رسد که کلیسا همان طور که مسیح نشان داده، خوشه ای از ستارگان همیشه نورانی است که در دستان آفریدگارشان قرار دارند. او با توجه به شناختی که از ملکوت دارد قادر است با رنجها و زحمتها مواجه شود؛ می تواند در

مقابل طوفانها بایستد، چرا که بنیان او بر صخره ای محکم استوار شده است. «رنج و سلطنت» منجر به پایداری و تحمل صبورانه می شود و همین نکته هدف اصلی کتاب مکاشفه است.

۲) نامه اول: به کلیسای افسس (۲:۱-۷)

[۱]«به فرشتهٔ کلیسا در اَفَسُس بنویس که این را می گوید او که هفت
ستاره را به دست راست خود دارد و در میان هفت چراغدان طلا می خرامد.
[۲]می دانم اعمال تو را و مشقّت و صبر تو را و اینکه متحمّل اشرار نمی توانی
شد و آنانی را که خود را رسولان می خوانند و نیستند آزمودی و ایشان را
دروغگو یافتی، [۳]و صبر داری و به خاطر اسم من تحمّل کردی و خسته
نگشتی.
[۴]لکن بحثی بر تو دارم که محبّت نخستین خود را ترک کرده ای.
[۵]پس به خاطر آر که از کجا افتاده ای و توبه کن و اعمال نخست را به
عمل آور و الاّ به زودی نزد تو می آیم و چراغدانت را از مکانش نقل
می کنم اگر توبه نکنی. [۶]لکن این را داری که اعمال نِقُولاویان را
دشمن داری، چنانکه من نیز از آنها نفرت دارم.
[۷]آنکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می گوید: هر که غالب
آید، به او این را خواهم بخشید که از درخت حیاتی که در وسط
فردوس خداست بخورد.»

اگر روایتهای موجود درباره یوحنا درست باشند، وقتی او شنید که اولین نامه از هفت نامه برای کلیسای افسس است حتماً ضربان قلبش افزایش یافته بود، چرا که طبق باور عمومی، به احتمال قریب به یقین وی سالهای زیادی اسقف آن کلیسا بوده است. همان طور که انتظار می رود، شخصیت و منش کلیسا می تواند بازتاب

رهبر آن باشد. دو جنبه ای که در عهد جدید برای یوحنا ذکر شده یعنی «رسول محبت» و در عین حال «پسر رعد» در دو داستان روایت شده است. این دو روایت که با توجه به اقامت یوحنا در واپسین سالهای خدمتش در کلیسای افسس نوشته شده با کمال تعجب بار دیگر آن دو لقب وی را نشان می دهد: از یک سو از ایستادن زیر سقفی که «سرینتوس» بدعت گذار حضور داشته خودداری می کند و از سوی دیگر تمامی پیام خود را در موعظه ای یک جمله ای خلاصه می کند و او که در نهایت کهنسالی بود، آن را در هر جلسه کلیسائی تکرار می کرد: «بچه ها یکدیگر را محبت کنید.» بنا به کتاب اعمال رسولان و نامه به افسسیان می توان گفت که دو مشخصه اصلی کلیسای اولیه در افسس، محبت و غیرت بوده است. مشهور است که شهر افسس را «کلان شهر» یا «مادر شهر» تمام استان آسیا می خواندند، بنابراین کلیسای آنجا می توانست به خاطر مراقبت شبانی و بشارتی اش ادعا کند که کلیسای مادر آن استان است و به همین دلیل پولس می توانست از «محبت [کلیسای افسس] به همه مقدسین» سخن بگوید (افسسیان ۱:۱۵).

وقتی یوحنا نوشتن کتاب مکاشفه را شروع کرد چندین سال از آن زمان گذشته بود. اکنون وضعیت کلیسا چگونه است؟ به راستی که غیرت آن پایان ناپذیر است. اعمال، مشقتها، صبر و تحملش و مخصوصاً وفاداری اش نسبت به تعالیم صحیح قابل تحسین است. هر چند با شادمانی مشقتها را تحمل می کند، اما به هیچ وجه زیر بار تعالیم غلط نخواهد رفت، چه از جانب شریران باشد، چه از رسولان دروغین و مخصوصاً از نقولاویان[۳]. بر اساس نامه ای که ایگناتیوس اسقف انطاکیه به افسسیان نوشته و فاصله زمانی چندانی با آخرین سالهای زندگی یوحنا ندارد، به او خبر می دهند که کلیسای افسس چنان در انجیل تربیت و آزموده شده که هیچ یک از فرقه های بدعت گذار نتوانسته در میان ایمانداران آنجا شنونده ای برای

۳- بعداً وقتی که در ۲:۱۵ دوباره از نقولاویان اسم برده می شود به آنها خواهیم پرداخت.

عقاید خود بیابد، همان کلیسائی که در آخرین ملاقات پولس با راهبرانش، هشدار او را کاملاً جدی گرفت[۴]. پیام مسیح به هیچ وجه قصد ندارد نگرانیهای آنان درباره پاکی و درستی را ناچیز بشمارد بلکه می‌خواهد تمامی قوم خداوند آن قدر هوشیار باشند که بدانند چه وقت و چگونه با سراینده مزامیر هم صدا شده بگویند: «ای خداوند آیا نفرت نمی‌دارم از آنانی که تو را نفرت می‌دارند؟» (مزمور ۱۳۹:۲۱).

اما کلیسای افسس در اشتیاق و غیرتی که برای حقیقت داشت محبت خود را از دست داده بود، «کیفیتی که بدون آن، هر فضیلتی بی ارزش می‌شود[۵].» شایان توجه است که در بین این هفت نامه، فقط در نامه اول و آخر از کلیسائی که عملاً مورد تهدید ویرانی قرار گرفته صحبت می‌شود، و در هر دو مورد، دلیل این تهدید، دلسردی یعنی عدم وفاداری کامل و مشتاقانه است. مسیح می‌گوید: «محبت نخستین خود را ترک کرده‌ای.» سخن مرا بد تعبیر مکن، «از اعمال نقولاویان متنفر هستی، چنانکه من نیز از آنها نفرت دارم.» من غیرت تو را تحسین می‌کنم، اما محبتت کجا رفته است؟ زیرا بقای تو به عنوان کلیسا به محبتت بستگی دارد.

چنان قصوری امروزه هم بسیار ممکن است. تمام مسیحیان باید به این کوتاهی و قصور اعتراف کنند، آنانی که خود را در نقش آقای «دلاور برای حقیقت» نشان می‌دهند ولی فراموش می‌کنند که می‌بایست آقای «دریا دل» نیز باشند. مسیح نیز نسبت به آنان، خود را در هیئت «غیور برای راستی» نشان می‌دهد و علاوه بر این قدرت و هوشیاری را اما همه اینها کلیسائی است که در دستان اوست و آن را

۴- اعمال ۲۰:۲۸-۳۱؛ افسسیان ۳:۵-۱۷؛ ایگناتیوس، نامه به افسسیان ۹:۶.

۵- در اینجا معلوم نیست که منظور از محبت آیا محبت نسبت به مسیح است... یا به همدیگر... یا به طور کلی نسبت به انسان. بهترین تفسیر این است که هر سه مورد را در نظر بگیریم.

محافظت می‌کند (آیه ۱). او هم چنین چشمان تیزبینی دارد که هر خطائی را می‌بیند اما این اعمال غلط و خطا را نه در بیرون بلکه در خود کلیسا می‌یابد. او نیز شرارت را تحمل نخواهد کرد اما شرارتی که تهدید به ویرانی می‌کند خود کلیسا است، اگر توبه نکند.

و اولین چراغدان به راستی از مکانش برداشته شد. کلیسا و شهر با هم از بین رفتند و آنچه باقی مانده مکانی است به نام «ایاسَلوک»[۶] و این نام به صورتی کنایه‌آمیز نه یادآور افسس بلکه یادآور یوحنا است. با این وجود هنوز هم وعده زندگی در فردوس برای آنانی که به خاطر دارند از کجا افتاده‌اند و به سوی اعمال و محبت اولیه خود برمی‌گردند به قوت خود باقی است. امّا بگذارید کلیسای بی‌محبت این را بداند. «اگر نبوّت داشته باشم و جمیع اسرار و همه علم را بدانم و ایمان کامل داشته باشم به حدی که کوهها را نقل کنم و محبت نداشته باشم هیچ هستم» (اول قرنتیان ۱۳:۲).

۳) نامه دوم: به کلیسای اسمیرنا (۲:۸-۱۱)

۸«و به فرشتهٔ کلیسا در اسمیرنا بنویس که این را می‌گوید آن اول و آخر
که مرده شد و زنده گشت.
۹اعمال و تنگی و مفلسی ترا می‌دانم، لکن دولتمند هستی و کفر آنانی را
که خود را یهود می‌گویند و نیستند بلکه از کنیسهٔ شیطانند.
۱۰از آن زحماتی که خواهی کشید مترس! اینک ابلیس بعضی از شما را
در زندان خواهد انداخت تا تجربه کرده شوید و مدت ده روز زحمت

۶- ایاسَلوک که از عبارت bagios theologos به معنی «قدیس الهیدان» گرفته شده، نام کلیسائی است که در قرن پنجم و ششم در آنجا ساخته شد و به نام یوحنا تقدیس گردید.

خواهید کشید. لکن تا به مرگ امین باش تا تاج حیات را به تو دهم.
۱۱ آنکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می گوید: هرکه غالب
آید از موت ثانی ضرر نخواهد یافت.»

نیازی به این نیست که در مورد اسمیرنا از پیش اطلاعاتی داشته باشیم تا پیام به کلیسای آنجا را درک کنیم، ولی با این وجود دانستن این موضوع بسیار روشنگر خواهد بود که زیبائی این شهر که با افسس رقابت می کرد، به راستی زیبائی یک رستاخیز بود. هفتصد سال پیش اسمیرنای کهن ویران شده و تا سه قرن جز ویرانه ای بیش نبود. شهر اسمیرنای زمان یوحنا، در واقع شهری بود که از مردگان برخاسته بود. درست در نقطه مقابل دشتهائی که روزگاری افسس نامیده می شدند، اسمیرنا به حدی پیشرفت نمود که امروزه به نام ازمیر، دومین شهر بزرگ آسیائی ترکیه است. کلیسای این شهر نیزمی بایست رستاخیزی را تجربه کند.

اولین چیزی که در چشم انداز کلیسای این شهر دیده می شد کسی را نشان می داد که در رنج و حتی مشرف به موت است. این وضعیت یقیناً برای مسیحیانی که در چنین حالتی زندگی می کنند درسهای ارزشمندی دربردارد. آیا باید به عقب برگردیم تا اینکه در پی جفائی باشیم که فردا در خانه ما را بکوبد؟ کلیسا برای زندگی در چنین وضعیتی باید درسهای بسیاری بیاموزد و در مورد ما نیز چنین است. زیرا رنجهای بزرگی که در نظر یوحنا به این دوران خاتمه می دهد، همان است که در تجربه های قوم خدا مرتباً تکرار می شود. و این امتحانی است که هر چند کار شریر است ولی در عین حال اراده خدا نیز هست.

جفاهائی که در اسمیرنا صورت می گرفت مخصوصاً از این جهت تلخ و ناگوار بود که دشمن بزرگ آنها جامعه محلی یهودیان بودند. آنان از نظر نژادی قوم خدا محسوب می شدند، ولی در حقیقت این طور نبود (رومیان ۲:۲۸) و از آنجا که کلیسای خدا را در پوشش ظاهری خدمت به او جفا می رساندند، در حقیقت نسبت

به خدا کفر می ورزیدند (یوحنا ۲:۱۶). شاید فشار اقتصادی یهودیان بود که کلیسا را به تنگی و فقر کشاند و اتهامات افتراآمیز آنان بود که مسیحیان را با زندان و مرگ روبرو می کرد (و «شیطان» به معنی تهمت‌زن و افتراگو است).

اما مسیحیان دل قوی دارند زیرا مسیح که این دورنمای ترسناک را مکشوف کرده همان است که خود نیز درگیر تجربه های اسمیرنا بوده است. خداوند ایمانداران اسمیرنا همانند شهرشان «مرده شد و زنده گشت» و رستاخیز آنان را نیز ضمانت کرده است. دشمن قوی است. در پشت این یهودیان شیطان ایستاده و پدر آنان نه ابراهیم بلکه شیطان است (یوحنا ۸:۳۳-۴۴). ولی در ورای شیطان نیز خدا ایستاده و اوست که نهایتاً بر همه چیز تسلط دارد. اگر یکی از درسهای بزرگ این باشد که رنج واقعیتی حتمی است، درس بزرگ دیگر این است که رنجها را پایانی است. برای ایمانداران اسمیرنا پایان دوران رنج «ده روز» دیگر یعنی در آینده ای بسیار نزدیک خواهد بود: از رحمت و نیکوئی خدا روز یازدهم خواهد آمد و هر رنجی پایان خواهد یافت. تسلط خدا به این معنی نیست که دست شیطان را برای هر شرارت و درد و رنجی می بندد. در هیچ جای عهد جدید وعده رهائی از رنج در این زندگی داده نشده و به راستی بدون صلیب، تاج هم نخواهد بود. ولی خدا تضمین نموده که کلیسا هر چند حتی ممکن است متحمل مرگ جسمانی شود ولی هرگز مرگ روحانی را نخواهد چشید. بنابراین پولس که خود این دو درس مهم را آموخته بود، احساس مسیحی واقعی در زمان مواجهه با رنج را این گونه بیان می کند: «زیرا یقین می‌دانم که دردهای زمان حاضر نسبت به آن جلالی که در ما ظاهر خواهد شد هیچ است» (رومیان ۸:۱۸).

پس نامه به کلیسای اسمیرنا حاوی این است که نباید بترسد بلکه امین بماند و نه به رنجهای حاضر بلکه به ماورای آن، به خدای قادر مطلق بنگرد.

۴) نامه سوم: به کلیسای پرغامُس (۲:۱۲-۱۷)

۱۲ «و به فرشتهٔ کلیسای در پَرغامُس بنویس که این را می‌گوید او که
شمشیر دو دمهٔ تیز را دارد.
۱۳ اعمال و مسکن تو را می‌دانم که تخت شیطان در آنجاست و اسم مرا
محکم داری و ایمان مرا انکار ننمودی، نه هم در ایّامی که اَنطیپاس شهیدِ
امینِ من در میان شما در جایی که شیطان ساکن است کشته شد.
۱۴ لکن بحث کمی بر تو دارم که در آنجا اشخاصی را داری که متمسّکند
به تعلیم بلعام که بالاق را آموخت که در راه بنی اسرائیل سنگی مصادم
بیندازد تا قربانی‌های بتها را بخورند و زنا کنند. ۱۵ و همچنین کسانی را
داری که تعلیمِ نقولاویان را پذیرفته‌اند.
۱۶ پس توبه کن و الاّ به زودی نزد تو می‌آیم و به شمشیر زبان خود با
ایشان جنگ خواهم کرد.
۱۷ آنکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید: و آنکه
غالب آید، از مَنّ مخفی به وی خواهم داد و سنگی سفید به او خواهم
بخشید که بر آن سنگ اسمی جدید مرقوم است که احدی آن را نمی‌داند
جز آنکه آن را یافته باشد.»

اگر افسس را نیویورک آسیا بدانیم، پرغامُس واشنگتن آن بود زیرا که قدرت امپراتوری روم در آنجا مستقر بود. به علاوه قدیمی ترین معبد حکومتی برای آئینهای پرستش امپراتور در آنجا ساخته شده بود. منظور مسیح از عبارت «تخت شیطان» خواه اشاره به این معبد باشد و خواه نباشد، بر مشکلاتی تأکید می کند که مسیحیان پرغامُس با آن روبرو بودند. در نظر آنان، برخلاف مسیحیان اسمیرنا، شیطان صرفاً تهمت‌زن و افتراگوئی نیست که از طریق گروهی از یهودیان بد طینت دست به شرارت می زند بلکه به عنوان «رئیس این جهان» ظاهر می شود تا مصداق این

عبارت انجیل یوحنا گردد (یوحنا ۱۴:۳۰) و نیز مصداق آنچه یوحنا در نامه اول خود در مورد «دنیا» نوشت (اول یوحنا ۲:۱۵). در واقع او بزرگترین دشمن کلیسای پرغامُس است.

این شهر قدرتهای سایر نهادها و نیز تشکیلات حکومتی را در خود جای داده بود. کتابخانه عظیم پرغامُس (که شهر نامی به معنی «کاغذ پوست» به آن داده بود)، اداره معروف شفا در آن شهر با کاهنان جالینوسی آن و معبد زئوس نجات‌دهنده که چون تاجی بر شهر قرار داشت، همه اینها که از ضروریات «جامعه‌ای پویا» بودند، نیازهای ذهن و جسم و روح را مهیا می کردند و علاوه بر این احتیاجات عمومی یک ایالت رومی نیز جای خاص خود را داشت. (به همین طریق، در پرده چهارم خواهیم دید که وحشی از دریا به وحش زمینی می پیوندند تا سبکی از زندگی ماندگار ولی خارج از ملکوت خدا را به انسانها عرضه نمایند. اما باید منتظر بمانیم تا نوبت این داستان بشود. پیشی جستن بر مکاشفات بعدی یوحنا یقیناً موجب اشتباه فهمیدن آنها می شود).

خلاصه، شیطان از طریق فشارهای جامعه غیرمسیحی کار می کند. او جفا می‌رساند؛ رنجهائی که بر اسمیرنا خواهد آمد، از پیش بر پرغامُس آمده و حداقل یکی از ایمانداران آنجا شهید شده است (آیه ۱۳). او فریب می‌دهد؛ نقولاویانی که در افسس دیدیم در اینجا نیز حضور دارند و هر چند عملاً چیزی در مورد آنها نمی‌دانیم، ولی تعلیمات آنها ظاهراً از نوع تعلیمات بلعام است که صدها سال قبل قوم خدا را به گناه کشاند (اعداد ۳۱:۱۶؛ ۲۵:۱-۳). هر دو گناه مذکور در آیه ۱۴ (خوردن قربانی بتها و زنا) ممکن است عملاً واقع شده باشند. این دو گناه که در زمان بلعام روی دادند، در کلیسای عهد جدید نیز دوباره ظاهر شدند (اول قرنتیان ۵ و ۸). راهی که به این دو گناه ختم می شود نوعی وسوسه است که در هر دورانی نمونه دنیا پرستی است: «چه ضرری دارد؟ همه آن را انجام می‌دهند، چرا تو نکنی؟»

دنیا کلیسا را مجبور می کند که از بین دو شرارت فریب یا جفا یکی را انتخاب کند. زیرا جامعه سست بنیاد آسان گیر بر کسانی که با آن همراهی نکنند به طرز عجیبی سخت می گیرد. «در این متعجب هستند که شما همراه ایشان سوی همین اسراف و اوباشی نمی شتابید و شما را دشنام می دهند» (اول پطرس ۴:۴). خیابانهای دلگشای شهر «بطالتها» هنوز هم می توانند انسان را به زندان و قمارخانه بکشانند، یا می برید یا می بازید. به راستی این دوران همان فرمانروائی ده روزه وحشت نیست که اسمیرنا در انتظارش بود. «انطیپاس» ظاهراً تنها عضو کلیسای پرغامُس بود که شهید شد. ولی چگونه می توان تعریف و تمجید مسیح از آن کلیسا را توجیه نمود؟ این جمله که «ایمان مرا حتی در ایام انطیپاس شهید انکار ننمودی» به طور ضمنی بیانگر وجود همیشگی وسوسه مخصوصاً در دوران انطیپاس است.

بعضی ها فکر می کنند که وسوسه فراتر از قدرت آنها است و به همین خاطر میدان را خالی می کنند. همرنگی و آشتی با وسوسه ایجاد می شود و تمایز بین کلیسا و دنیا رنگ می بازد، بردباری بیش از حد زیاد می شود و انضباط بیش از حد کاهش می یابد. «قصور پرغامُس درست در نقطه مقابل قصور افسس قرار دارد، و چه باریک است راه بی خطر بین گناه بردباری و گناه ناشکیبائی.»

با این وجود، در نهایت هر کدام باید حساب خود را به مسیح پس دهند. قدرت شمشیر نه در دست فرمانروایان روم و نه حاکمان این جهان قرار دارد بلکه تنها در دست اوست (آیه ۱۲). و این شمشیر به دو معنی شمشیرِ داوری است که از یک طرف حقیقت را روشن می سازد (عبرانیان ۱۲:۴) و از طرف دیگر شریران را به مجازات می رساند (رومیان ۴:۱۳) و آن را حتی بر ضد کسانی که از کلیسا هستند و توبه نمی کنند بکار می برد (آیه ۱۶).

ولی به کسانی که توبه می کنند وغالب می آیند، وعده ای داده شده است. درک این وعده مخصوصاً آنجا که از «سنگی سفید» صحبت می شود چندان آسان

نیست و تفسیرهای زیادی در این باره پیشنهاد شده است (آیه ۱۷). از آنجا که در متن از خوردن قربانی بتها و خوردن «منّ» که خدا آن را برای قوم بنی اسرائیل در صحرا بارانید صحبت می شود، شاید اشاره به کاربرد نوعی سنگ مربع شکل در دنیای باستان باشد که به عنوان بلیط ورودی برای برنامه های تفریحی عمومی از آن استفاده می شد. بنابراین وعده حیات ابدی که جمله پایانی دو نامه اول می باشد در اینجا نیز با اصطلاحاتی دیگر تکرار شده که شایسته مسیحیانی است که خود را با شادیهای این دنیا و ضیافتهای قربانی بتها تطبیق نمی دهند. مسیح از این افراد به طور خصوصی دعوت نموده تا در لذتهای حقیقی ضیافت آسمانی که در واقع خود اوست شرکت کنند. زیرا «وعده های خدا همه در او بلی است» و اوست منّ حقیقی و نان آسمانی (دوم قرنتیان ۱:۲۰؛ یوحنا ۶:۳۱-۳۵).

۵) نامه چهارم: به کلیسای طیاتیرا (۲:۱۸-۲۹)

۱۸ «و به فرشتهٔ کلیسای در طیاتیرا بنویس که این را می گوید پسر خدا
که چشمان او چون شعلهٔ آتش و پایهای او چون برنج صیقلی است.
۱۹ اعمال و محبّت و خدمت و ایمان و صبر تو را می دانم و اینکه اعمال
آخر تو بیشتر از اوّل است.
۲۰ لکن بحثی بر تو دارم که آن زن ایزابل نامی را راه می دهی که خود
را نبیّه می گوید و بندگان مرا تعلیم داده، اغوا می کند که مرتکب زنا و
خوردن قربانی های بتها بشوند. ۲۱ و به او مهلت دادم تا توبه کند، اما
نمی خواهد از زنای خود توبه کند.
۲۲ اینک او را بر بستری می اندازم و آنانی را که با او زنا می کنند، به
مصیبتی سخت مبتلا می گردانم اگر از اعمال خود توبه نکنند، ۲۳ و
اولادش را به قتل خواهم رسانید. آنگاه همهٔ کلیساها خواهند دانست که

منم امتحان کنندۀ جگرها و قلوب و هر یکی از شما را بر حسب اعمالش
خواهم داد. ۲۴ لکن باقی ماندگان شما را که در طیاتیرا هستید و این
تعلیم را نپذیرفته اید و عمق های شیطان را چنان که می گویند نفهمیده اید،
بار دیگری بر شما نمی گذارم، ۲۵ جز آنکه به آنچه دارید تا هنگام آمدن
من تمسک جویید.
۲۶ و هر که غالب آید و اعمال مرا تا انجام نگاه دارد، او را بر امتها قدرت
خواهم بخشید ۲۷ تا ایشان را به عصای آهنین حکمرانی کند و مثل
کوزه های کوزه گر خرد خواهند شد، چنان که من نیز از پدر خود
یافته ام. ۲۸ و به او ستارۀ صبح را خواهم بخشید. ۲۹ آنکه گوش دارد
بشنود که روح به کلیساها چه می گوید.

همانند آنچه در کلیسای پرغامُس می گذرد گناهان کلیسای طیاتیرا نیز فساد اخلاقی و پرستش بتها است. می توان هم در اینجا و هم در آنجا وقوع امور غیراخلاقی و پرستش بتها را حتمی دانست، هر چند منظور زنای روحانی نیز هست که قوم خدا غالباً مرتکب آن شده اند. کتاب مقدس در این باره استعاره ای دارد بدین معنی که خدای حقیقی شوهر اسرائیل است و خدایان دروغین فاسقان او (ارمیا ۳؛ حزقیال ۱۶؛ هوشع ۲ و غیره). ایزابل مانند بلعام، در داستان عهد عتیق، بیگانه ای بود که عروس خدا را فریفت تا به او خیانت کند (اول پادشاهان ۱۶: ۳۱؛ دوم پادشاهان ۹: ۲۲).

به هر حال بین این دو وضعیت تفاوتهایی وجود دارد. شیطان علیه مسیحیان تحت جفائی مانند کسانی که در پرغامس بودند، از فشارهای دنیا استفاده می کند تا آنان را «در قالب خود به زور جا دهد» (رومیان ۱۲: ۲)، اما هر جا به رشد و توانائی کلیسا اشاره می شود (آیه ۱۹)، شیطان می داند که می تواند بیشترین ضربات را نه از فشارهای بیرونی بلکه از مسمومیت درونی وارد کند. بنابراین در طیاتیرا، زن معینی هم ماهیت شیطانی ایزابل را به خود می گیرد و هم نقش نبوتی

بلعام را، و شروع به تعلیم اموری می نماید که ادعا می کند از طرف خدا است: «امور عمیق» جدیدی که برخی از اعضای این کلیسای قوی و زنده، بسیار مشتاق دانستن آن می باشند[۷].

هر چند اسقف باتلر، به ناحق جان وسلی را متهم می کرد که «وانمود می کند عطایا و مکاشفات خارق العاده ای از روح القدس دارد» ولی بسیاری نیز چنین وانمود کرده اند و آن هنگام که ایشان از اموری که کتاب مقدس قبلاً مکشوف نموده فاصله گرفتند، مکاشفات شان به راستی «چیزهای هولناکی» از کار درآمدند. صدای گمراه کننده آنان در حین هیجانات روحانی غیرعادی شان شنیده می شود. همان طور که در گرما گرم نهضت اصلاحات دینی، جان لِیدن در مونستر ادعا نمود که «مسیح موعود» است. همان طور که آرمان گرائی فرزندان خدا، جوانان معاصر را به وفاداری دعوت می کند، والدین مسیحی از این ناخوشنود هستند که فرزندانشان تشویق می شوند روابط خانوادگی را گسسته و خانه پدری را ترک کنند. سخنانی از قبیل «خدایان دیگری غیر از من نیست» و «پدر و و مادر خود را احترام نما» به عنوان سنت گرائی متروک با ادعاهای هیجان انگیز پیامبران جدید مقایسه می شود.

۷- مفسرین از عبارت «عمقهای شیطان» تفسیرهای مختلفی دارند. طبق کشفیاتی که صورت گرفته در شهر کوچک طیاتیرا تعداد زیادی انجمن های صنفی و تجاری وجود داشته و بسیاری از مسیحیان علی رغم مشکلات وجدانی که در آیه ۲۰ اشاره شده، عضو آنها بوده اند. بنابراین بعضی بر این عقیده اند که «ایزابل»، این ضیافتهای بت پرستانه را وسوسه های شیطانی می دانست ولی تعلیم می داد که مسیحیان باید در روح به اندازه ای قوی شوند که بتوانند «عمقهای شیطان» را دریابند. به هر حال این امکان هم وجود دارد که تعلیمات ایزابل تنها همان چیزی بوده باشد که خود «امور عمیق» می نامید و مسیح برچسب شیطانی بر آنها زده است. دیدگاه آخر هر چند مستند به شواهد معتبر نیست، در اینجا مورد بحث قرار می گیرد.

این موضوع که در هر کلیسای زنده، شنیدن چنین صداهائی دور از انتظار نیست، هرگز نمی‌تواند توجیهی برای این باشد که بدون آزمودن به آنها اجازه فعالیت داد. کلیسا هر اندازه مورد توجه باشد به همان نسبت داوری‌اش شدیدتر خواهد بود. مسیح با چشمان نافذ و قدمهای لگدمال کننده نزد آن می‌آید، همانند آفتاب که در قوتش می‌تابد (۱:۱۶)، بسیار هولناک‌تر از آپولو، خدای خورشید بت‌پرستان که معبدش در طیاتیرا مشهور بود. جلال او فکر و دل کلیسا را می‌کاود و «هیچ چیز از حرارتش مستور نیست» (آیه ۲۳؛ مزمور ۱۹:۶). او کسانی را که توبه نمی‌کنند تهدید به رنج و مرگ می‌کند و این سرنوشت یقیناً به مفهومی روحانی و در عین حال به مفهومی جسمانی خواهد بود (نظیر آنچه در آیات ۲۰, ۲۱ آمده است). ولی به آنانی که توبه کنند وعده می‌دهد که رنجهایشان برداشته خواهد شد و کلیسای باشکوهی خواهد شد که به مسیح بشارت خواهد داد. آیه ۲۷ معادل یونانی مزمور ۲:۹ در زبان عبری است؛ قسمت اول این آیه در هر دو زبان حالتی مبهم و دوپهلو دارد ولی جمله بندی عجیبی که در اینجا آمده، به خوبی بیانگر تأثیر دوجانبه تعلیم انجیل است. زیرا «اقتدار بر امتها» که در مزمور ۲ به مسیح و در آیه ۲۷ به کلیسا داده شده اقتدار به جهت اعلام قانون ملکوت خدا است. کسی که آن را نپذیرد محکوم به نابودی است، ولی هر که آن را بپذیرد، حیات خواهد داشت (دوم قرنتیان ۲:۱۵-۱۶؛ یوحنا ۲۰:۲۳؛ لوقا ۲۴:۴۷). علاوه بر این، مسیح به کلیسائی که روشنائی انجیل در شب تاریک این جهان باشد خود را به عنوان ستاره درخشنده صبح وعده می‌دهد (۲۲:۱۶)، ستاره‌ای که نشانه انکارناپذیر فرارسیدن صبحدم است آن هنگام که نور چراغ در روشنائی روز جاودانی محو خواهد شد.

۶- نامه پنجم: به کلیسای ساردِس (۳:۱-۶)

۱«و به فرشتهٔ کلیسای در ساردس بنویس که این را می‌گوید او که هفت
روح خدا و هفت ستاره را دارد. اعمال تو را می‌دانم که نام داری که
زنده‌ای ولی مرده هستی.
۲بیدار شو و مابقی را که نزدیک به فنا است، استوار نما زیرا که هیچ عمل
تو را در حضور خدا کامل نیافتم. ۳پس به یاد آور چگونه یافته‌ای و
شنیده‌ای و حفظ کن و توبه نما زیرا هر گاه بیدار نباشی، مانند دزد بر تو
خواهم آمد و از ساعت آمدن من بر تو مطلع نخواهی شد. ۴لکن در
ساردِس اسمهای چند داری که لباس خود را نجس نساخته‌اند و در لباس
سفید با من خواهند خرامید زیرا که مستحق هستند.
۵هر که غالب آید به جامهٔ سفید ملبس خواهد شد و اسم او را از دفتر
حیات محو نخواهم ساخت بلکه به نام وی در حضور پدرم و فرشتگان
او اقرار خواهم نمود. ۶آنکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه
می‌گوید.»

در تمام کلیساهایی که قبلاً مورد خطاب مسیح قرار گرفته‌اند، علیرغم گناهان و تقصیراتی که دارند وی خوبیهای زیادی نیز می‌بیند. ولی در ساردس به چه چیز قابل تحسینی می‌تواند اشاره کند؟ درواقع هیچ چیز. تنها «خوبی» کلیسای ساردس، شهرت خوب آن است که در حقیقت هیچ پایه و اساسی ندارد. رأی مسیح در مورد این کلیسا به طرز ویران کننده‌ای کوتاه است: به نام زنده ولی به راستی مرده است.

در مورد ساردس اشتباه نکنیم! کلیسای ساردس آن طور نیست که دنیا آن را به چشم کلیسائی مرده ببیند و حتی شاید سایر کلیساها هم آن را زنده بدانند. در حقیقت از آنجا که مسیح به آن می‌گوید «بیدار شو» و به او هشدار می‌دهد که

ناگهان می‌آید و آن را داوری می‌کند، چنین به نظر می‌رسد که آن کلیسا از وضعیت روحانی خود آگاه نبوده است. همه آن را کلیسائی زنده، فعال و موفق می‌دانند، همه به جز مسیح! اعمال این کلیسا با معیارهائی که مسیح در نظر دارد مطابقت نمی‌کند، هیچ کدام از اعمالش واقعاً «کامل» نیست (آیه ۲). تهدید مسیح مبنی بر اینکه او را در حضور خدا اقرار نمی‌کند، به این دلیل است که علیرغم تمام کارهایش، در واقع به او اقرار نکرده است (آیه ۵؛ متی ۱۰:۳۲).

نه قصور در کامل بودن و نه قصور در اقرار، هیچکدام از خود آن کلیسا تعجب برانگیزتر نیست. اما وقتی به یاد آوریم که مفهوم «کاملیت» زندگی مسیحی برای مسیحیان اسمیرنا چه بود... بهتر درک خواهیم کرد که مسیح از کلیسای ساردس چه می‌خواهد: کلیسا همانند شهری که در آن قرار داشت در امنیت، خودشیفتگی و تنبلی زندگی می‌کرد و از جفا یا بدعت در امان بود. این کلیسا به جای غیرت و اشتیاق تمام عیار، با پیروی از سیاستی مبتنی بر آسودگی و محافظه کاری، وظیفه خود می‌دانست که از هر سختی و مشقتی دوری کند.

منصفانه نیست که بگوییم تنها امتیاز مثبت آن کلیسا، شهرتش بود. چیزهای اندکی در او هست که هنوز نیمه جانی دارند و نمرده‌اند (آیه ۲). چند نفری در آن هستند که هنوز عدالتشان لکه دار نشده است (آیه ۴) و بالاتر از همه، خاطراتی از چگونگی اولین واکنش آنها به انجیل وجود دارد: «چگونه یافته‌ای و شنیده‌ای» (آیه ۳). در اینجا صحبت از «چگونه بودن» است، نه از «چه بودن.» اگر تنها می‌توانست آن «چگونه بودن» را دوباره به دست آورد، یعنی روح پشیمانی و تعهدی که آن روزهای اول داشت! در غیر این صورت، مسیح تهدید می‌کند که در دیداری غیرمنتظره و ناگهانی به داوری او خواهد آمد؛ مانند دزد در شب!

توصیف مسیح از آمدن خود، در اینجا می‌تواند همانند متی ۲۴:۳۶-۴۴ اشاره به بازگشت وی در زمان آخر باشد، ولی این احتمال قوی‌تر است که اشاره به

تنبیهی قریب‌الوقوع باشد. یوحنا بر این باور بود که آمدن نهائی مسیح با همان قاطعیت ولی در دیداری محدودتر صورت خواهد گرفت. تجربه کلیسای ساردس همانند قلعه‌ای خواهد بود که در آن شهر قرار داشت که هیچگاه مورد هجوم قرار نگرفت و هرچند تسخیرناپذیر به نظر می‌آمد ولی چندین بار طی عملیات مخفیانه از درون تسخیر شد.

حتی وعده‌ای که در آیه پنج آمده، حاوی نوعی اخطار است. در اینجا هیچ ذکری از ملکوت و قدرت و جلالی که در سایر نامه‌ها به عنوان پاداش مسیحیان پیروز ذکر شده، به میان نیامده است. تنها وعده‌ای که مسیح به پیروزمندان ساردس می‌دهد این است که نام آنها از دفتر حیات محو نخواهد شد و جامه سفید عدالت او را خواهند پوشید. به بیان ساده‌تر یعنی اینکه در حضور خدا پذیرفته خواهند شد. هرچند محتمل است که آن را هم به عنوان جریمه از آنان بگیرد!

اگر تنها مسیح می‌تواند مشکل و گرفتاری ساردس را ببیند و افشا کند، قطعاً تنها او می‌تواند از پس آن برآید و این همان کاری است که می‌کند. تنها اوست که «هفت روح خدا و هفت ستاره دارد.» وقتی ستاره‌ها را که نماد فرشته کلیساها هستند و هفت روح را با هم می‌آورد، دو حالت ممکن است به وجود آید. هفت روح، چشمان خدا هستند که هیچ چیزی از آنها پنهان نمی‌ماند (۵:۶) و از این رو است که پیام دقت و سخت‌گیری شنیده می‌شود و علاوه بر این نشانه قدرت حیات بخش خدا نیز هستند: در ساردس نیز مانند تمام آن هفت شهر، مسیح هم کلیساهای نیازمند و هم روح حیات بخش را در دستان خود دارد. او می‌تواند این دو را با هم جمع کند، نه تنها دردهایشان را تشخیص می‌دهد بلکه آنها را حیات دوباره می‌بخشد. و می‌توانیم مطمئن باشیم که اگر کلیسای ساردس به یاد آورد، بیدار شود و توبه کند، او نیز وعده‌های خود را برایش به انجام خواهد رساند.

۷- نامه ششم: به کلیسای فیلادلفیه (۳:۷-۱۳)

۷«و به فرشتهٔ کلیسای در فیلادلفیه بنویس که این را می‌گوید آن قدوس
و حق که کلید داود را دارد که می‌گشاید و هیچ کس نخواهد بست و
می‌بندد و هیچ کس نخواهد گشود.
۸اعمال تو را می‌دانم. اینک دری گشاده پیش روی تو گذارده‌ام که
کسی آن را نتواند بست، زیرا اندک قوتی داری و کلام مرا حفظ کرده،
اسم مرا انکار ننمودی.
۹اینک می‌دهم آنانی را از کنیسه شیطان که خود را یهود می‌نامند و
نیستند بلکه دروغ می‌گویند. اینک ایشان را مجبور خواهم نمود که
بیایند و پیش پایهای تو سجده کنند و بدانند که من تو را محبت نموده‌ام.
۱۰چون که کلام صبر مرا حفظ نمودی، من نیز تو را محفوظ خواهم
داشت، از ساعت امتحان که بر تمام ربع مسکون خواهد آمد تا تمامی
ساکنان زمین را بیازماید. ۱۱به زودی می‌آیم، پس آنچه داری حفظ کن
مبادا کسی تاج تو را بگیرد.
۱۲هر که غالب آید، او را در هیکل خدای خود ستونی خواهم ساخت و
دیگر هرگز بیرون نخواهد رفت و نام خدای خود را و نام شهر خدای
خود یعنی اورشلیم جدید را که از آسمان از جانب خدای من نازل
می‌شود و نام جدید خود را بر وی خواهم نوشت. ۱۳آنکه گوش دارد
بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید.»

غیر از اسمیرنا، فیلادلفیه تنها کلیسایی است که مسیح در آن هیچ تقصیری نمی‌یابد. تمام تندی و سخت‌گیری که در کلام او وجود دارد، نه به خاطر وجود اشتباه و تقصیر در آن کلیسا، بلکه به جهت مواجهه با واقعیتها است. زیرا زمان امتحان نزدیک است، البته نه آن عذاب بزرگ نهایی که یوحنا به اشتباه در انتظار

وقوع فوری آن بود و نه برخی جفاهای محلی که نمی‌توان «ساعت امتحان که بر تمام ربع مسکون خواهد آمد» تلقی نمود، بلکه امتحانی مستمر که تصویری از تمام آزمایشها و مخصوصاً آخرین امتحان است و کلیسا آن چنان قدرتی برای مواجهه با آن ندارد.

مسیح هر چند مشکلات را کوچک نمی‌شمارد ولی کلیسا را تشویق می‌کند و به او دلگرمی می‌هد. کلیسا با مخالفتها (و احتمالاً) موفقیتها مواجه خواهد شد و اراده مسیح بر این است که بر ضدیتها غالب آید و فرصتها را تثبیت نماید.

کلیسای فیلادلفیه از این نظر که با ضدیت «کنیسه شیطان» (۹:۲) مواجه شده شبیه کلیسای اسمیرنا است. دشمنان کلیسای فیلادلفیه کسانی هستند که در اینجا برای توصیف آنها از کلمه «دروغ» استفاده شده است. این یهودیان دروغین به ناحق ادعا می‌کنند که قوم مقدس خدا هستند ولی در مقابل، مسیح به عنوان یگانه قدوس حقیقی سخن می‌گوید (آیات ۹، ۷). او به نبوتهای عهد عتیق اشاره می‌کند که چگونه قوم خدا روزی مورد حمایت و تأئید قرار خواهند گرفت و بقیه انسانها در مقابل آنان سر تعظیم فرود خواهند آورد. او به کلیسا می‌گوید که تحقق این نبوتها برعکس چیزی است که یهودیان فیلادلفیه تصور می‌کنند: آنان مجبور خواهند شد «پیش پایهای تو سجده کنند» و بدانند «که من ترا محبت نموده‌ام.» مسیحیان دل قوی دارند زیرا خداوند به آنها توجه و التفات دارد.

یوحنا مکرراً دیگر نوشته های نبوتی را در مکاشفه خود کنار هم می‌آورد تا این نکته را تعلیم دهد که امتیازات و وعده های عهد عتیق به بنی‌اسرائیل، میراث کلیسای مسیح شده است. به عنوان مثال در همین نامه به کلیسای فیلادلفیه و پس‌زمینه کتاب مقدسی آن، این آموزه را مشاهده می‌کنیم. پیگیری معنی «کلید داود»، ما را به کتاب اشعیای نبی می‌رسانند و ما می‌توانیم اشارات و کنایات فراوانی از کتاب اشعیا را در باب سوم مکاشفه پیدا کنیم. واژه «کلید» در

اشعیا ۲۲:۲۲ به همراه این وعده که «الیاقیم» کلید دار و ناظر خانه خواهد شد، دارای همان اقتداری است که در اینجا به مسیح داده شده است که بگشاید و ببندد. اما سؤال این است که چه چیز را ببندد یا بگشاید؟ راه ورود به خانه داود را؟ و به چه منظور؟ اشعیا می گوید: دروازه ها گشوده شده اند «تا امت عادل که امانت را نگاه می دارند داخل شوند» (اشعیا ۲:۲۶). سپس درست همان طور که الیاقیم «در جای محکم مثل میخ دوخته شده و برای خاندان پدر خود کرسی جلال خواهد شد» (۲۳:۲۲)، خداوند به ضعیفان، حقیران و نو ایمانان غریب، در «خانهٔ خود و در اندرون دیوارهای خویش یادگاری و اسمی خواهد داد» (۵:۵۶). امتها نیز در اطاعت فروتنانه داخل خواهند شد (۱۱:۶۰) «وآنانی که تو را ستم می رسانند خم شده نزد تو خواهند آمد و جمیع آنانی که تو را اهانت می نمایند نزد کف پایهای تو سجده خواهند نمود» (اشعیا ۱۴:۶۰؛ رجوع کنید ۲۲:۴۹، ۲۳). بنابراین تمام گروه ها با ایده های مختلف در پی ورود به خانه داود، ملکوت، شهر و معبد خدا هستند[۸]. می توانیم اتفاقات بعدی را قدم به قدم پیگیری کنیم. خداوند ما عیسی مسیح، قانون گرائی افراطی یهودیان را محکوم می کند («وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار که درِ ملکوت آسمان را به روی مردم می بندید زیرا خود داخل آن نمی شوید و داخل شوندگان را از دخول مانع می شوید» متی ۱۳:۲۳) و اقتدار نگهبانی دروازه ها را از او گرفته به کلیسای رسولی می سپارد («کلیدهای ملکوت آسمان را به تو می سپارم» متی ۱۹:۱۶). در نتیجه پطرس و یارانش برای اولین بار دارای چنین امتیاز منحصر به فردی شدند که نه تنها یهودیان بلکه سامریان و امتها را به عضویت دائمی ملکوت بپذیرند (اعمال بابهای ۲؛ ۸، ۱۰). بدین طریق کلیه مفاهیم «کلید، در، شهر، معبد و ستون» در ایمان مسیحی متمرکز

۸- این نکته موضوع «در گشوده» ۸:۳ را با ۱:۴ مرتبط می سازد که اجازه می دهد یوحنا وارد قلمرو و حضور خدا شود. در آنجا سخن از مکاشفه است و در اینجا از نجات.

می شوند و همین موضوع اساس دگرگونی های مذکور در مورد وعده های عهد عتیق می گردد. یهودیان خواهند دانست که «من تو را محبت نموده ام» (آیه ۹).

این امر ریشهٔ التفاتی است که علیرغم عدم استحقاق کلیسا به آن می شود. به یک معنی، مسیح قوم خود را نگاه می دارد (یا حفظ می کند) زیرا آنها نیز کلام او را نگاه می دارند (یا حفظ می کنند) (آیه ۱۰) و دلگرمی و تشویق کلیسای فیلادلفیه همانند کلیسای اسمیرنا، در حقیقت تشویق تمام کسانی است که به او وفادار می مانند. اما زنجیره علل و معلول ها بیشتر از این به عقب برمی گردد: آنان از کلام او اطاعت می کنند زیرا که او از ابتدا آنها را محبت می نمود. موضوع به اینجا ختم نمی شود بلکه ادامه می یابد: نتیجه نهائی توجه محبت آمیز وی نسبت به آنان این خواهد بود که این کلیسای «کم قوّت»، مانند ستونی جنبش ناپذیر در معبد اورشلیم آسمانی استوار خواهد شد (آیه ۱۲). این کلیسا سه مُهر را بر خود خواهد داشت، یکی مهر تعلق به خدا، دیگری به شهر خدا و آخری مهر تعلق به پسر خدا. وعدهٔ دقیق مسیح به آنانی که با درد و اندوه از ضعفها و سستی های خود آگاهند، این است که در نهایت به او تعلق دارند.

آنان را دعوت می کند تا زمان رسیدن به مقصد، بردبار باشند، تردید به خود راه ندهند و خدمت کنند. در متون دیگری از کتاب مقدس، «درِ گشوده»، بیانگر فرصت است (اول قرنتیان ۹:۱۶؛ دوم قرنتیان ۱۲:۲) و همان طور که دیدیم، هر چند معنی اول آن، تضمین ورود به اورشلیم تازه است، و نیز راهی که از آن، دیگران هم وارد می شوند، حتی یهودیانی که از معبد شیطان روی برگردانند! بنابراین به آنان دلگرمی مضاعف داده می شود، زیرا همان عیسی مسیح که ضدیتها را در هم می شکند، فرصتها را افزایش خواهد داد. او در را گشوده و هیچکس نمی تواند آن را ببندد. بار دیگر دل قوی دارند و اندک قدرت خود را در خدمتی که مسیح پیش روی ایشان نهاده بکار گیرند.

۸- نامه هفتم: به کلیسای لائودکیه (۳:۱۴-۲۲)

[۱۴] و به فرشتهٔ کلیسای در لائودکیه بنویس که این را می‌گوید آمین و
شاهد امین و صدیق که ابتدای خلقت خداست.
[۱۵] اعمال تو را می‌دانم که نه سرد و نه گرم هستی. کاش که سرد بودی
یا گرم.
[۱۶] لهذا چون فاتر هستی یعنی نه گرم و نه سرد، تو را از دهان خود قی
خواهم کرد. [۱۷] زیرا می‌گویی دولتمند هستم و دولت اندوخته‌ام و به
هیچ چیز محتاج نیستم و نمی‌دانی که تو مستمند و مسکین هستی و
فقیر و کور و عریان. [۱۸] تو را نصیحت می‌کنم که زر مصفای به آتش را
از من بخری تا دولتمند شوی، و رخت سفید را تا پوشانیده شوی و ننگ
عریانی تو ظاهر نشود، و سرمه را تا به چشمان خود کشیده بینایی یابی.
[۱۹] هر که را من دوست می‌دارم، توبیخ و تادیب می‌نمایم. پس غیور شو
و توبه نما. [۲۰] اینک بر در ایستاده می‌کوبم؛ اگر کسی آواز مرا بشنود و
در را باز کند، به نزد او درخواهم آمد و با وی شام خواهم خورد و او
نیز با من.
[۲۱] آن که غالب آید، این را به وی خواهم داد که بر تخت من با من
بنشیند، چنان که من غلبه یافتم و با پدر خود بر تخت او نشستم. [۲۲] هر
که گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید.»

دانش باستان شناسی سرشار از زمینه های تاریخی جالب در رابطه با این نامه است. لائودکیه مرکز بانک داری و نساجی بود و همچنین به خاطر تولید نوع خاصی «سرمه» بسیار مشهور بود (رجوع کنید آیه ۱۸) و نیز به خاطر رودی که از چشمه های آب گرم و سرشار از مواد معدنی تشکیل شده بود و بیماران بیشماری را به سوی خود جلب می کرد (رجوع کنید آیه ۱۶). بنابراین سخنان تند مسیح خطاب

به کلیسای لائودکیه، احتمالاً آرامش آن را بر هم زده است. اما حتی بدون هیچ شناختی از پیش زمینه های آن کلیسا، نباید در مورد داوری مسیح بر آن دچار اشتباه شویم: «کاش که سرد بودی یا گرم!» چه چیزی هولناک تر از این حکم می تواند در مورد شرایط کلیسا وجود داشته باشد، که خداوند حتی به مسیحیتی سرد در آن راضی باشد؟

در بررسی نامه های قبلی دیدیم که در آسیا وضعیت کلیسا اغلب با وضعیت شهری که در آن قرار داشت مطابقت می کرد. با این وجود در لائودکیه این حالت به چشم نمی‌خورد. کلیسا به صورت نگاتیو سیاهی از شهر تصویر شده است: شهروندان برجسته شهر را سرمایه داران، پزشکان و تولید کنندگان پوشاک تشکیل می دهند ولی اعضای کلیسا مشتی «فقیر، کور و عریان» هستند. آنان نتوانسته اند که مسیح را به عنوان سرچشمه هر ثروت، عظمت و رؤیای واقعی بشناسند.

ولرم بودن کلیسای لائودکیه بدترین وضعیتی است که کلیسا می تواند در آن غرق شود و حتی از کلیسای ساردس که کورسوئی از زندگی داشت وخیم تر است! تنها نکته مثبت در کلیسای لائودکیه نظر کاملاً مساعد ولی در عین حال سراسر اشتباهی است که در مورد خود دارد. او ادعا می کند که همه چیز دارد، ولی در واقع هیچ چیزی ندارد، و اگر مکاشفه ۱:۱۶ را فراموش کنیم که می گوید مسیح هفت ستاره در دستان خود دارد، ممکن بود نسبت به اصالت و ماهیت این کلیسا دچار تردید شویم. پس آیا نظر صریح مسیح در مورد این کلیسا باز هم می تواند ما را شگفت‌زده کند؟ شاید پذیرش نتیجه گیری مسیح در مورد کلیسای لائودکیه برای ما مشکل باشد، آنجا که در آیه ۱۶ می گوید: «تو را از دهان خود قی می کنم.» ولی این سخنان از زبان او که آمین و شاهد امین و حقیقی است جاری می شود، و کلام او در زمره آن بخش از متون مقدس هولناک است که از بیزاری خداوند (مزمور ۱۰:۹۵) و استهزای او (مزمور ۴:۲) سخن می گویند.

با این وجود کلیسای لائودکیه هنوز هم فرصت دارد. خود این واقعیت که مسیح آن را سرزنش می کند نشان دهنده آن است که هنوز او را دوست دارد (آیه ۱۹) و تهدید مسیح مبنی بر اینکه اگر توبه نکند به کلی او را رد خواهد نمود با این وعده که در صورت توبه، مقامش را تثبیت خواهد نمود به حالت تعادل درمی آید. مسیح به خاطر این کلیسای تیره بخت، در آیه ۱۴ خود را به عنوان ابتدا (یا منشاء) خلقت خدا معرفی می کند، کسی که قادر است مستقیماً به عمق هرج و مرج بی پایان کلیسای لائودکیه نفوذ کند و آن را از نو بسازد، همان طور که قبلاً دنیا را ساخته بود.

ولی اگر توبه کند: و این اوج داستان است! هیچ چیز نمی تواند اقتدار الهی را تحت الشعاع قرار دهد. تنها مسیح می تواند هر نوع ثروت، پوشاک و سرمه را مهیا سازد. صدای او دعوتی مداوم است که لائودکیان را نصیحت می کند پیشنهاد او را بپذیرند. او می آید، می ایستد، بر در می کوبد و صدا می زند. اقتدار او در عبارت «ابتدای خلقت» تصریح شده و این حقیقتی است که آن کلیسا مدتها پیش آموخته بود؛ از آن زمان که نامه پولس به کولسیان، به دست آنان نیز رسیده بود (کولسیان ۱:۱۵-۱۸؛ ۴:۱۶). اما سؤالی که برای این کلیسا مطرح شده این است که آیا در را خواهد گشود و به مسیح اجازه ورود خواهد داد؟ چرا که تنها علاج ولرم بودن، پذیرش مجدد خداوندی است که بر در منتظر ایستاده است.

آیا کلیسا باز هم در مقابل درخواست مسیح کر می ماند؟ خطاب او به تک تک اعضای کلیسا است، زیرا وقتی می گوید «اگر کسی» منظورش تک تک مسیحیان است. حتی اگر کلیت کلیسا توجهی به این هشدار نکند، شخص ایماندار به صورت فردی می تواند. به تمام کسانی که در کلیسای لائودکیه، نشانه ای از امید به توبه در آنها باشد، در آیات ۲۰ , ۲۱، باشکوهترین پاداشها را وعده داده است: جایگاهی در ضیافت الهی و مکانی بر تخت آسمانی!

۴:۱-۸:۱

پرده دوم

رنجهای کلیسا

هفت مهر گشوده می شوند

معنی اعداد

در پرده اول دیدیم که کتاب مقدس چگونه مانند معلمی خوب و دلسوز درسهایش را بارها و بارها به شیوه های مختلف تکرار می کند تا آن را کاملاً به ما بیاموزد. اگر تکرار چیزی نشانه اهمیت آن باشد، پس تکرار هر چه بیشتر بایستی نشان دهنده اهمیت بیشتر هر درسی باشد.

پیگیری این طرز تفکر در پرده دوم، به هر حال ما را دچار بعضی مشکلات خواهد کرد. حال ببینیم در این کتاب چگونه این تکرارها از یک دیدگاه خاص اهمیت دارند. چنین به نظر می رسد که الگوهای عددی حتی بیش از الگوهای داستانی یا تصویری تکرار شده اند. ممکن است تعجب کرده باشید که چرا در پرده اول، کلیساها، چراغها، ستارگان و روحها در گروه های هفت تایی ذکر شده اند. در پرده دوم نیز نه تنها با بیست و چهار پیر و چهار جاندار که هر کدام شش بال دارند مواجه می شویم، بلکه گروه دیگری از هفت چراغ و طوماری با هفت مهر دیده می شود و در ادامه بررسی خود با مجموعه بزرگی از دیگر اعداد، چه به صورت ساده و چه مرکب روبرو می شویم. ما در زندگی روزمره خود بین اعداد آماری که معمولاً در پاسخ سؤالاتی نظیر «چه تعداد؟» (مثلاً ۱۰۰۰ نفر حاضر در جلسه) می آیند و اعداد نمادین که بیانگر چیزی غیر از شمارش صرف هستند

(مثلاً ۱۰۰۰ بار به معنی زیاد) تمایز قائل می شویم. اعداد مذکور در کتاب مکاشفه به ندرت مفهوم شمارشی و آماری دارند، هر چند ممکن است از دانستن تعداد پیران و جانداران و بالها از دیدگاه روحانی بهره مند شویم. این وضعیت در مورد عهد عتیق صدق نمی کند، آنجا که نقشه خدا برای نجات به شکل نمایشی از تجربه های عملی و تاریخی بنی اسرائیل دنبال می شود، به نحوی که انتظار داریم اعداد در عهد عتیق که جنبه شمارشی دارند به عنوان بخشی از شواهد محکم تاریخی ذکر شده باشند. ولی اکنون که زمان به کمال رسیده، نقشه خدا نیز کامل گردیده است و کتاب مکاشفه با غنای زبان تصویری خود مفهوم روحانی و تأثیرات جهان شمول آن را بیان می کند. در چنین کتابی اعداد و ارقام، بیش از آنکه جنبه شمارشی داشته باشند، جنبه نمادین دارند و به وضوح پیداست که این الگوهای عددی نمادین، اهمیت زیادی دارند چرا که اگر غیر از این می بود، استفاده چنین زیاد از آنها هیچ توجیه و ضرورتی نمی داشت.

مشکل ما در مورد این اعداد به معنی آنها برمی گردد؟ «دیدم چهار فرشته در چهار گوشه زمین ایستاده، چهار باد زمین را بازمی دارند» (۷:۱)، ما نیز احساسی همانند خارجیان ناآشنا به زبان پیدا می کنیم که می خواهند با جستجو در کتابهای فرهنگ لغات به معنی کلماتی نظیر آنچه یوحنا در این کتاب به طور مرتب تکرار می کند پی ببرند. چنین پیداست که به نظر یوحنا ما حتماً باید چیزهائی را که او دریافته درک کنیم.

مفسرانی بوده اند که پا را از این فراتر گذاشته و مکاشفه را اساساً معمائی ریاضی دانسته اند، ولی این برداشت نمی تواند درست باشد. خود مکاشفه وعده می دهد که اسرار خود را بر خوانندگان فروتن مسیحی آشکار نماید و تنها ابزار مورد نیاز برای پی بردن به این اسرار، نه نبوغ ریاضی و نه دانش تخصصی در تاریخ، بلکه تنها «کلام» و «شهادت» است. بنابراین باید مواظب باشیم که از

آنچه خدا در باره مفهوم اعداد و ارقام به ما گفته فراتر نرویم. به عنوان مثال، به این جمع بندی توجه کنید که برخی استدلال می کنند عدد ۱۴۴٬۰۰۰ در ۷:۴، معرف تمامی ایمانداران کلیسای مسیح است. آنان می گویند که بر طبق کتب مقدس، ۳ عدد خداست، ۴ نماد آفرینش یا دنیا و ۱۲=۴×۳ یعنی کلیسا که خدا از طریق آن در دنیا کار می کند؛ ۱۴۴=۱۲×۱۲ یعنی کل کلیسا و ۱۰ یعنی کاملیّت؛ ۱۰۰۰=۱۰×۱۰×۱۰ یا ۱۰ به توان ۳ یعنی کاملیت سه بعدی، ۱۴۴٬۰۰۰= (۱۰×۱۰×۱۰) × (۱۲×۱۲)، یعنی تمامی کلیسا در کاملیت آن.

اظهار چنین ادعاهائی، به هر حال با تفسیر واقعی آنها متفاوت است. وقتی گفته می شود: «این بدان معنی است»، حق داریم دلیل آن را بپرسیم؟ شاید کتاب مقدس برخی از اقدامات مفسرین در خصوص بحث فوق را مجاز بداند ولی در کجا به ما می گوید ۴×۳ یک معنی می دهد و ۴+۳ معنی دیگر؟ چرا باید عدد ۱۲ به توان ۲ برسد و عدد ۱۰ به توان سه، و نه برعکس؟ کدام یک از «ده» های مندرج در کتاب مقدس نماد بی چون و چرای کاملیت است؟ بلایای مصر، فرمانهای عهد عتیق، قبایل تجزیه طلب اسرائیل و جذامیان مذکور در انجیل نشانه هر چه باشند نشانه کاملیت نیستند!

تنها چیزی که می توانیم صادقانه بگوئیم این است که اگر بنا به زمینهٔ متن، عدد ۱۴۴٬۰۰۰ بیانگر کل کلیسا باشد، صرفاً تفسیری است که البته توسط ارتباط بین بعضی از اعداد (۳، ۴ و ۱۰) و برخی ایده های اساسی کتاب مقدس تقویت می شود.

بنابراین در اینجا با احتیاط کامل به بررسی سه عددی می پردازیم که در پرده دوم ذکر شده اند تا ببینیم آیا کتب مقدس مفاهیمی برای آنها قائل می شوند که به درک تعالیمی که نویسنده مکاشفه برای ما در نظر دارد برسیم یا خیر.

الف) بیست و چهار (۴:۴)

تنها جائی در کتاب مقدس که از عدد بیست و چهار ذکری به میان آمده همین جا در باب ۴ کتاب مکاشفه است که در مورد پیرانی که گرداگرد تخت خدا هستند شش بار به این عدد اشاره شده است[1]. به هر حال عدد دوازده مرتباً تکرار شده و کمکی به ما نمی کند جز اینکه یادآور «دوازده سبط بنی اسرائیل» و «دوازده رسول برّه» است که به اتفاق هم در ۲۱:۱۲-۱۴ آمده اند. در این متن شهر خدا را می بینیم که بر دروازه های آن، نام «دوازده سبط بنی اسرائیل» و بر دیوارهای آن نام «دوازده رسول برّه» حک شده است. این دو «دوازده» از این نظر با هم ارتباط دارند که قوم خدا در عهد عتیق و عهد جدید به ترتیب بر آنان بنا شده است.

از آنجا که در تمام موارد، این بیست و چهار نفر با عنوان «پیران» نام برده شده اند و نظر به اینکه این کلمه عموماً به معنی رهبران کلیسا است، به سختی می توان پذیرفت که آنان معرف کل کلیسای خدا، چه قبل از مسیح و چه در زمان مسیح باشند.

تفسیر این عدد به عنوان نماد کلیسا طرفداران زیادی ندارد، چرا که کلیسا تا بعد از روز داوری با جامه سفید و تاج بر سر، در حضور خدا در آسمان نخواهد نشست و از آنجا که در اواخر کتاب به آن روز اشاره می شود و در این مرحله، کلیسا هنوز پیروز نشده بلکه هم چنان بر زمین در حال جنگ است، بنابراین می توان گفت که «پیران» بیانگر فرشتگان یا دیگر موجودات آسمانی هستند. این ایراد ارزش مطرح شدن را دارد نه به این خاطر که دارای اساس محکمی است بلکه به این دلیل که سوءتفاهم مربوط به ساختار ادبی زمان نگارش مکاشفه را برجسته می سازد. باید توجه داشت که ترتیب وقایعی که به یوحنا نشان داده شده شاید به

۱- طبقات بیست و چهارگانه کاهنان (اول تواریخ باب ۲۴) مؤید این تفسیر است که بیست و چهار پیر نماینده قوم خدا هستند که او را در معبد پرستش می کنند.

ترتیب وقوع تاریخی نباشد و حتی در برخی موارد اصلاً نمی تواند از ترتیب تاریخی پیروی کند. در هر صورت «پیران» الزاماً بیانگر کلیسای پیروزمند نیستند. از افسسیان ۲:۶ می آموزیم که ما به عنوان کلیسا هر چند در «جایهای آسمانی» (یعنی در واقعیت روحانی) در حال جنگ بر روی زمین هستیم ولی در عین حال از قبل با مسیح نشسته ایم. خود یوحنا هم در مکاشفه ۱:۵-۶ دقیقاً به این موضوع اشاره نموده است.

ب) هفت (۴:۵)

بر عکسِ عدد بیست و چهار، در سراسر کتاب مقدس بارها از عدد «هفت» نام برده شده است. بر طبق سنت، عدد هفت نماد کاملیت است، درست مانند عبارت «پیمودن هفت دریا» که به معنی سفر به تمام اقیانوسهای دنیا است. می توان به چندین مثال از کتاب مقدس اشاره نمود که مؤید این نظریه باشد، ولی بررسی دقیق «هفت»های مندرج در کتاب مقدس، عموماً موجب بروز ایده های فریبنده می شود.

هر چند عدد هفت همه جا به چشم می خورد ولی دسته های هفت تایی مخصوصاً در متونی که آئین های مذهبی عهد عتیق را توصیف می کنند بکار رفته اند: روزها و سالها، مذبحها و حیوانات قربانی، پاشیدن آب و روغن و خون، بارها و بارها به صورت هفت تائی ذکر شده اند. دلیل این کار گفته نشده ولی تنها این را می دانیم که این عدد نقش مهمی در فعالیتهای اساسی بشر و ارتباط او با خالق خود بازی می کند. کاربرد همین عدد از حیطه مذهب به روابط اجتماعی انسان نیز گسترش یافته است: عدد هفت ریشه مهمترین واژه عبری برای ادای سوگند است و از این رو اعتماد متقابل بین دو انسان بر اساس عدد مقدس هفت قرار دارد. به علاوه در اولین صفحه کتاب پیدایش با این عدد روبرو می شویم: کار خدا برای آفرینش

جهان در شش روز و آرامی در روز هفتم. قبلاً متوجه این موضوع شدیم که چگونه در مکاشفه، همان طور که سر و صدای سطحی تاریخ به تدریج از بین می رود، موسیقی ابدیت با همان ضرب آهنگ هفتگانه طنین انداز می شود.

و باز هم دلیل این امر نیز گفته نشده و تنها این را می دانیم که چنین است. آفرینش، دین و اجتماع همه با هفت سر و کار دارند. تنها آن کودک نیست که در ساحل ایستاده تا ببیند که آیا هفتمین موج بزرگتر از سایر امواج است، بلکه دانشمندان در آزمایشگاه ها و سیاستمداران در حکومتهای خودکامه از این معما متحیر هستند که چرا طبع انسان باید چنین واکنش اسرارآمیزی نسبت به این نوسانات هفتگانه نشان دهد، تا آنجا که در مقابل هر الگوئی برای کار/ استراحت که خارج از قاعده هفت روزه باشد مقاومت نشان می دهد. آیا احتمال این هست که «هفت» نه بیانگر «تمامیت» بلکه نشانه «ذات» آن باشد؟ در ورای گردش نتهای موسیقی و در ورای گامهای استوار یک ریتم اصلی به این نتیجه می رسیم که «طبیعت امور همین است که می بینیم.» اگر هفت کلیسای آسیا در حقیقت بیانگر کلیسا به صورت عام هستند به این دلیل است که بیشتر معرف کلیسای واقعی هستند تا کل کلیسا و اگر هفت نامه، واقعیت کلیسا را نشان می دهند، هفت مهر نیز بیانگر واقعیت دنیا هستند. همچنین است در مورد هفت کرنا و هفت جام که نشانه واقعیت هشدارهای خدا و سپس واقعیت داوری ها او هستند.

در این صورت هیچ سؤال و ایرادی از یوحنا نمی توان گرفت که گویا به صورتی ساختگی، کتابی مملو از هفت ها نوشته است. همان طور که درام نویسان کلاسیک انگلستان عادت داشتند کتابهای خود را به صورت اشعار بی قافیه پنج هجائی بنویسند، و نیز شعرای فرانسوی که دو بیتی های قافیه دار شش هجائی می نوشتند، این قافیه های هفت هجائی کتاب مکاشفه نیز ضرب آهنگ طبیعی صدای خداست. حتی در صحنه هائی از مکاشفه که به صراحت به اجزای فرعی

تقسیم نشده به خوبی می توان دید که مفهوم از طریق تقسیم بندی های هفتگانه بهتر مشخص می شود.

ج) چهار (۴:۶؛ ۷:۱)

تعداد دفعاتی که عد «بیست و چهار» در کتاب مقدس آمده انگشت شمار و در مورد عدد «هفت» بسیار زیاد است. از این مقایسه می توان معنی نمادین احتمالی آنها را به بهترین وجه درک نمود. ولی در مورد عدد «چهار» موضوع فرق می کند. هر چند تعداد آنها زیاد است ولی در این خصوص دو مشکل وجود دارد، اول دانستن این نکته که کدامیک نمادین و کدامیک شمارشی هستند و دوم اینکه از گروه نمادین چه چیزی قرار است بیاموزیم.

به عنوان مثال «بز چهار شاخ» در رؤیای دانیال (۸:۸) را در نظر بگیرید. شاخ ها در اینجا یعنی پادشاهانی که جانشین اسکندر شدند، اما آیا این «چهار» جز این «چهار پادشاه» معنی دیگری ندارد؟ یا رؤیای پطرس در اعمال ۱۰:۱۱، رؤیای سفره ای که به چهار گوشه بسته شده از آسمان بر زمین آویزان بود و در آن از هر جانور حرام گوشت وجود داشت. سفره نشانه دنیای امتها است، اما آیا چهار گوشه، طبق تفسیر برخی مفسرین، نماد دنیا است یا صرفاً به این دلیل که اکثر سفره ها چهارگوشه هستند؟ چنین «چهار» هائی کمک زیادی به تفسیر و درک آنها در کتاب مکاشفه نمی کند و باید معنی آن را در جای دیگری جستجو کنیم.

مهمترین «چهار» های مکاشفه برای اولین بار در اینجا به روی صحنه می آیند. اینها چه نمادین باشند و چه نباشند منظور دنیا است. بنا به چهار جهت اصلی و چهار باد آسمان که در کتاب مقدس از آنها سخن به میان آمده و مورد قبول همه ما نیز هست، تردیدی نداریم که چهار معرف دنیائی است که در آن زندگی می کنیم.

طبیعتاً فرشتگانی که در چهار گوشه زمین ایستاده اند و بادها را نگاه می دارند، تعداد آنان نیز چهار است (۱:۷).

با این توصیف آیا بایستی همین مفهوم را در مورد «چهار موجود زنده» مذکور در ۶:۴ بپذیریم؟ در این صورت نام آنها بیشتر به ما کمک خواهد کرد تا تعدادشان. شبیه همین «موجودات زنده» را حزقیال نبی در اولین رؤیای حیرت انگیز خود مشاهده کرد (حزقیال باب ۱) و هر چند موجوداتی با شش بال، سرافین رؤیای اشعیا را تداعی می کنند (اشعیا باب ۶) اما اکثر توصیفهائی که ارائه شده، با موجوداتی که حزقیال در رؤیای خود دیده بود و در جای دیگری آنها را کروبیان نامیده (حزقیال ۲۰:۱۰) همخوانی دارند. کروبیانِ کتاب مقدس با تصویری که از آنها به صورت بچه های خپله ای که دارای بال و صورتی گوشتالو ارائه می شود تفاوت بسیار دارند. کروبیان موجودات پر هیبت و هولناکی هستند که نشانه های قابل رؤیت حضور خدا می باشند. بنابراین وقتی می خوانیم که خداوند «بر کروبی سوارشده پرواز نمود و بر بالهای باد طیران کرد» (مزمور ۱۸:۱۰)، ارتباطی بین چهار موجود زنده در مکاشفه ۶:۴ و چهار باد در مکاشفه ۱:۷ مشاهده می کنیم. مادام که به یاد داشته باشیم طبیعت در واقع ساختار بیکرانی است که از عمل بی وقفه خدا حرکت دارد، می توان این موجودات کروبی را «طبیعت» بنامیم. در هر صورت، کروبیان را می توان بیانگر چیزی دانست که پولس رسول آن را «قوّت سرمدی و الوهیت خدا از حین آفرینش عالم که به وسیله کارهای او فهمیده و دیده می شود» (رومیان ۲۰:۱) می خوانند. شاید چهره های آنان (مکاشفه ۷:۴؛ حزقیال ۱۰:۱) نشان دهنده کبریائی، قدرت، حکمت و عظمت خدا و چشمان بیشمارشان بیانگر نظارت دقیق و بی وقفه او بر تمامی بخشهای خلقت باشند. پس بهتر است که تعدادشان چهار باشد تا با چهار جهت اصلی و چهار گوشه زمین مطابقت داشته باشند و به این خاطر نماد کلام خدا هستند همان طور که بیست و چهار پیر نماد کلیسای خدا می باشند.

۱- پرده دوم گشوده می شود:
مسیح مرکز خلقت است (۱:۴-۱۴:۵)

۴:۱بعد از این دیدم که ناگاه دروازه ای در آسمان باز شده است و آن
آواز اول را که شنیده بودم که چون کرنا با من سخن می گفت، دیگر
باره می گوید: "به اینجا صعود نما تا اموری را که بعد از این باید واقع شود
به تو بنمایم."
۲فی الفور در روح شدم و دیدم که تختی در آسمان قائم است و بر آن
تخت نشیننده ای. ۳و آن نشیننده، در صورت، مانند سنگ یشم و عقیق
است و قوس قزحی در گرد تخت که به منظر شباهت به زمرد دارد ۴و
گرداگرد تخت، بیست و چهار تخت است؛ و بر آن تختها بیست و چهار
پیر که جامه ای سفید در بر دارند نشسته دیدم و بر سر ایشان تاجهای
زرین. ۵و از تخت، برقها و صداها و رعدها برمی آید؛ و هفت چراغ آتشین
پیش تخت افروخته که هفت روح خدا می باشند. ۶و در پیش تخت،
دریایی از شیشه مانند بلور و در میان تخت و گرداگرد تخت چهار
حیوان که از پیش و پس به چشمان پر هستند. ۷و حیوان اول مانند شیر
بود؛ و حیوان دوم مانند گوساله؛ و حیوان سوم صورتی مانند انسان
داشت؛ و حیوان چهارم مانند عقاب پرنده.
۸و آن چهار حیوان که هر یکی از آنها شش بال دارد، گرداگرد و درون
به چشمان پر هستند و شبانه روز باز نمی ایستند از گفتن "قدوس قدوس
قدوس، خداوند خدای قادر مطلق که بود و هست و می آید." ۹و چون آن
حیوانات جلال و تکریم و سپاس به آن تخت نشینی که تا ابدالآباد زنده
است می خوانند، ۱۰آنگاه آن بیست و چهار پیر می افتند در حضور آن
تخت نشین و او را که تا ابدالآباد زنده است عبادت می کنند و تاجهای

خود را پیش تخت انداخته، می گویند: ۱۱«ای خداوند، مستحقی که
جلال و اکرام و قوت را بیابی، زیرا که تو همهٔ موجودات را آفریده ای و
محض ارادهٔ تو بودند و آفریده شدند.»
۵:۱ و دیدم بر دست راست تخت‌نشین، کتابی را که مکتوب است از
درون و بیرون و مختوم به هفت مهر. ۲ و فرشته ای قوی را دیدم که به
آواز بلند ندا می کند که «کیست مستحق اینکه کتاب را بگشاید و
مهرهایش را بردارد؟» ۳ و هیچکس در آسمان و در زمین و در زیرزمین
نتوانست آن کتاب را باز کند یا بر آن نظر کند. ۴ و من به شدت
می گریستم زیرا هیچکس که شایستهٔ گشودن کتاب یا خواندن آن یا
نظر کردن بر آن باشد، یافت نشد. ۵ و یکی از آن پیران به من می گوید:
«گریان مباش! اینک آن شیری که از سبط یهودا و ریشهٔ داود است،
غالب آمده است تا کتاب و هفت مهرش را بگشاید.» ۶ و دیدم در میان
تخت و چهار حیوان و در وسط پیران، بره ای چون ذبح شده ایستاده
است و هفت شاخ و هفت چشم دارد که هفت روح خدایند که به تمامی
جهان فرستاده می شوند. ۷ پس آمد و کتاب را از دست راست تخت‌نشین
گرفته است.
۸ و چون کتاب را گرفت، آن چهار حیوان و بیست و چهار پیر به حضور بره
افتادند و هر یکی از ایشان بربطی و کاسه های زرین پر از بخور دارند که
دعاهای مقدسین است. ۹ و سرودی جدید می سرایند و می گویند: «مستحق
گرفتن کتاب و گشودن مهرهایش هستی زیرا که ذبح شدی و مردمان را
برای خدا به خون خود از هر قبیله و زبان و قوم و امت خریدی ۱۰ و
ایشان را برای خدای ما پادشاهان و کهنه ساختی و بر زمین سلطنت
خواهند کرد.»

۱۱ و دیدم و شنیدم صدای فرشتگان بسیار را که گردا گرد تخت و
حیوانات و پیران بودند و عدد ایشان کرورها کرور و هزاران هزار بود؛
۱۲ که به آواز بلند می گویند: «مستحق است بره ذبح شده که قوت و
دولت و حکمت و توانایی و اکرام و جلال و برکت را بیابد.»
۱۳ و هر مخلوقی را که در آسمان و بر زمین و زیرزمین و در دریاست و
آنچه در آنها می‌باشد، شنیدم که می گویند: «تخت نشین و بره را برکت و
تکریم و جلال و توانایی باد تا ابدالآباد.» ۱۴ و چهار حیوان گفتند: «آمین!»
و آن پیران به روی درافتادند و سجده نمودند.

پرده دوم در رابطه با طوماری مهر شده (۵:۱) است، ولی تا باب ۶ به گشودن مهرها نخواهیم رسید. ابتدا باید صحنه آماده شود و یوحنا برای انجام این کار به دو باب کامل نیاز دارد.

قبل از اینکه به بررسی مشاهدات او بپردازیم، ابتدا باید به دو عبارت در آیه اول (۴: ۱) توجه کنیم که معنی آنها از آنچه ممکن است در وهله اول به نظر آید، مشکل تر است.

اول اینکه «آسمان»ی که یوحنا در آن نگاه می کند چیست؟ کتاب مقدس این کلمه را به دو معنی بکار می برد: (۱) فضایی که پرندگان در آن پرواز می کنند و (۲) فضائی که ستارگان در آن می‌درخشند. اما صعود یوحنا در ۴:۱ از آن نوعی نیست که با بالون یا با سفینه فضایی بتوان انجام داد. او همانند تجربه ای که یک بار برای پولس اتفاق افتاده بود (دوم قرنتیان ۱۲:۲) به «آسمان سوم» که مکان حضور خداست بالا برده می شود. کلمه آسمان حتی می تواند سه معنی دیگر نیز داشته باشد. آیا در اینجا به یکی از معانی زیر است: (۳) جایگاه کمال که هم اکنون در کنار دنیای ناکامل ما وجود دارد، یا (۴) انتظام کامل امور که پس از بین رفتن این جهان به وجود می آید، یا (۵) «جایهای آسمانیِ» مذکور در نامه به

افسسیان که منظور نه مکانی خالی از شرارت، بلکه فضای حقیقت روحانی است، جائی که نقابها برداشته می شود و ماهیت واقعی نیکوئی و شرارت آشکار می گردد؟ از آنجا که در رؤیای یوحنا خلقت کنونی و کلیسایی که هنوز بر زمین است و برای ارتباط با خدا باید در دعا باشد (۸:۵ , ۱۰ , ۱۳) حضور دارد، محتمل ترین معنی آسمان به نظر می رسد گزینهٔ پنجم باشد.

این نکته، عبارت مبهم دیگری در آیه ۱:۴ را روشن می کند: «اموری که بعد از این باید واقع شود.» البته به وضوح پیداست که این امور متعلق به «آینده» هستند. ولی آیا منظور آینده ای نزدیک در زندگی خود یوحنا است یا کل تاریخ آینده کلیسا؟ یا حتی آینده ما، با توجه به اینکه هیچکدام از این نبوتها تاکنون به صورت کامل تحقق نیافته است؟

دیدگاه روشنگر یکی از مفسرین به نام «کایرد» (Caird) کمک زیادی به درک صحیح این بابهای کتاب مکاشفه می کند. وی معتقد است که «یوحنا با صدائی که در مکاشفه ۱:۴ می شنود به مرکز کنترل ستاد فرماندهی احضار می شود... اطاقی با دیوارهای پوشیده از نقشه که بر روی آنها، انبوهی از پرچمهای کوچک قرار دارد... زمان جنگ است و پرچمها هر یک نشانهٔ واحدهای نظامی تحت فرمان می باشند. حرکت پرچمها ممکن است دو معنی داشته باشد: یا اینکه تغییر و تحولاتی در میدان جنگ صورت گرفته و نقشه ها باید با اتفاقات آنجا مطابقت داشته باشند، یا اینکه فرمانی در مورد حرکت سربازان صادر شده و پرچمها نیز باید در جائی قرار داده شوند که قرار است واحدهای پیشروی کننده، آنجا را تصرف کنند... نمادهای عجیب و پیچیده ای که در رؤیای یوحنا وجود دارند، به مثابه پرچمهای این داستان می باشند که قرینهٔ تصویری امور زمینی هستند. همچنین ممکن است حالتی تقریری (آنچه قرار است اتفاق بیفتد) یا توصیفی (آنچه اتفاق افتاده) داشته باشند.»

عبارت «اموری که بعد از این واقع می شوند» هیچ مفهومی جز «امور آینده» یعنی از رؤیای یوحنا به بعد یا حتی بعد از شروع رؤیا ندارد. و اگر در قیاسی که «کایرد» انجام داده، پرچمهای روی نقشه مکاشفه، چگونگی وقوع امور و نیز در عین حال نحوه پیشرفت آنها را نشان می دهد (و شواهد بیانگر همین نکته هستند)، پس رؤیاهایی که در اینجا آغاز می شوند، نه تنها صرفاً برنامهٔ عملیات جنگی بلکه نقشه ای آسمانی از یک جنگ تمام عیار هستند.

حالا ببینیم یوحنا عملاً شاهد چه چیزهائی بوده است.

باب چهارم مکاشفه قبل از هر چیز بر تختی متمرکز شده که خدای متعال و ابدی بر آن نشسته است. شاید کلمه «متمرکز» در اینجا واژهٔ صحیحی نباشد چرا که مشاهده واضح و دقیق این موضوع که در مرکز آن شکوه خیره کننده چه چیزی قرار دارد بسیار دشوار است. هر چند نگاه کردن به خورشید و دیدن آن سخت است ولی دنیائی که خورشید بر آن می تابد و منور می سازد به خوبی قابل دیدن می باشد. در پیش تخت، هفت چراغ افروخته و دریایی از بلور است، چهار «موجود زنده» در اطراف تخت ایستاده اند و گرداگرد آنان، تختهای بیست و چهار «پیر» قرار دارند.

البته مشاهدات یوحنا بیش از این بوده است. آنکه بر تخت نشسته، موجودات زنده و رنگین کمانی که تخت را احاطه کرده نمی توانند عجایب رؤیای حزقیال نبی را از چشم دل او دور سازند (حزقیال باب ۱). رنگین کمان یادآور گذشته ای بسیار دور یعنی روزهای توفان نوح است (پیدایش ۹:۱۲) و رعد وبرق نیز یادآور مکاشفه خدا بر کوه سینا است (خروج ۱۹:۱۶). در آنجا «دریائی» وجود داشت (حوض برنجین بزرگی که برای مراسم شستشوی مذهبی استفاده می شد) و نیز چراغدانی هفت شاخه در معبد اورشلیم (خروج ۲۵:۳۱ به بعد؛ دوم تواریخ ۴:۲-۶). یوحنا در رؤیای خود علاوه بر این ظواهر عجیب و باشکوه، حتماً متوجه مفهوم درونی آنها یعنی

عظمت، رحمت، جلال، پاکی و قدرت خدا نیز شده است. این تصویر درواقع ترکیبی از بسیاری از تصاویر عهد عتیق در مورد حقایقِ الهی است و خدا را به عنوان خالق کائنات که شایسته ستایش و تکریم تمام موجودات است معرفی می کند (۱۱:۴) تمامی موجودات تحت فرمانروائی ملوکانه او هستند و به همین دلیل است که در رؤیای یوحنا تخت خدا مرکزیت دارد و اول از همه دیده می شود (۲:۴).

باب پنجم با وارد کردن درام عهد جدید در تابلوی عهد عتیق، رؤیا را بسط می دهد. اکنون عیسی مسیح، پسر خدا به وسط صحنه می آید تا طومار را بگیرد و مهرهایش را بگشاید. او نشانه های عظمت شیر مانند خود را بر خویش دارد، هفت شاخ و هفت چشم که او را به هیئت «قدرت خدا و حکمت خدا» (اول قرنتیان ۲۴:۱) نشان می دهند و نیز نشانه های فروتنی بره یعنی زخمهائی که در جلال بی پایانش هنوز دیده می شوند و او را شایسته پرستش و تکریم می کند. گرداگرد او نه تنها پیران و چهار جاندار حلقه زده اند، بلکه در پیرامون آنان فرشتگان بیشماری نیز ایستاده اند و پشت سر آنها تمامی خلقت به ستایش و تمجید خدا مشغول است.

این طور فرض می کنیم که پیران و چهار جاندار، معرف قوم خدا و دنیای خدا هستند. همان دنیای مادی که از زمان لعنت شدن انسان ملعون گردید (پیدایش ۱۷:۳) با رستگاری انسان، رستگار می شود (رومیان ۸:۱۹-۲۱). بنابراین دنیا نیز در ستایش خدا به کلیسا می پیوندد و خدا برای آنها نه تنها خالق (۱۱:۴) بلکه فدیه دهنده و نجات بخش است (۹:۵-۱۰). سرود آنان حتی از سرود فرشتگان نیز باشکوهتر است چرا که فرشتگان هر چند «برّه» را می ستایند، با این وجود «او را نه به عنوان مسیح نجات دهنده بلکه به عنوان پادشاه» می شناسند.

اما طوماری که هفت مهر دارد چیست؟ تفسیرهای متعددی در این مورد ارائه شده است؛ شاید منطقی ترین جواب این باشد که صبر کنیم تا آن را بگشاید و سپس خواهیم دید که چیست! اما معنی طومار هر چه باشد در باب ۵ فوراً این

سؤال به ذهن متبادر می شود که مفهوم گشودن طومار توسط بره چیست؟ آیا وی محتویات آن را نشان داد یا (همان طور که از گریه و ناامیدی یوحنا در آیه ۴ برمی آید) کار مهمتری انجام داد؟ بسیاری از مفسرین به این نکته اشاره کرده اند که مرگ فدیه دهنده مسیح است که او را شایسته گشودن مهرها می نماید (۹:۵) و با در نظر گرفتن صلیب به عنوان دستاوردی بزرگ، استدلال می کنند که وقایع مندرج در باب ۶ نیز به یک معنی کار بزرگ مسیح هستند و نقش او صرفاً نشان دادن و مکشوف ساختن آنها نیست. اگر کار مسیح را پرده برداری از وقایع در «درون نظم الهی» بدانیم شاید زبان باب ۵ بهترین روش برای بیان این کار باشد چرا که وی آنها را نیز توضیح و تشریح نموده است. نیازی نیست که مسیح به ما بگوید دنیا پر از مشکلات و سختی ها است ولی اگر مشکلات هدف و مفهومی دارند نیازمند تفسیر وی از تاریخ هستیم.

می توان این فکر را با اتفاقی که در زندگی زمینی مسیح روی داد مرتبط ساخت، آن هنگام که در آغاز رسالتش (چنان که اینجا در آغاز مکاشفه اش) در یک روز سَبَت «وارد کنیسه شد». آنجا در حضور جمع مشایخ قوم «برای تلاوت برخاست. آنگاه صحیفه اشعیای نبی را به او دادند» (لوقا ۴:۱۶-۱۷). متنی که خواند در مورد تحقق نقشه خدا برای انسان در شخص خودش بود، چنان که از قبل در عهد عتیق گفته شده بود. پاسخ معمای زندگی را تنها در مسیح مصلوب می توان یافت، نه فرشتگان «آسمان»، نه انسانهای «روی زمین»، نه معلمان دوران قدیم و حتی کسی «در زیر زمین» هیچ کدام نمی توانند پاسخ آن را بدهند یا تشریح کنند بلکه تنها از «شیر یهودا»، «ریشه داود»، یهودی ای اهل ناصره که در عین حال «بره خدا» است برمی آید.

پس اگر مشاهده طرح هندسی تمام صحنه برایمان زیاد کسل کننده نباشد، متوجه می شویم که کل صحنه، مجموعه ای از دوایر متحدالمرکز است که از هر نقطه روی دوایر، شعاعی از ستایش به سوی مرکز کشیده شده و در مرکز دایره،

مسیح را کنار تخت پدرش می بینیم. پس در پرده اول او در میان چراغدانها ایستاده و بنابراین در سرتاسر نمایش حضور خواهد داشت. علت اینکه چرا ترتیب صحنه این قدر مهم است، همراه با تداوم نمایش روشن خواهد شد. حال به این قسمت از صحنه یعنی به گشوده شدن طومار دارای هفت مهر می پردازیم.

۲- مهر اول: پیروزی (۶:۱-۲)

۱ و دیدم چون بره یکی از آن هفت مهر را گشود؛ و شنیدم یکی از آن
چهار حیوان به صدایی مثل رعد می گوید: "بیا (و ببین)!" ۲ و دیدم که
ناگاه اسبی سفید که سوارش کمانی دارد و تاجی بدو داده شد و بیرون
آمد، غلبه کننده و تا غلبه نماید.

رؤیاهائی که بعد از گشودن چهار مُهر اول می آیند مانند مجموعه ای در دل مجموعه دیگر، از طریق تعدادی ویژگی های مشترک با هم مرتبط هستند. بعداً به این مشترکات خواهیم پرداخت ولی فعلاً به وجوه تمایز در هر یک از رؤیاها بپردازیم.

بسیاری از مفسرین، آیه دوم را با صحنه ای که بعدها در باب ۱۹ می آید و از آنجا با برخی متون در اناجیل مرتبط می دانند. در ۱۹:۱۱ نیز مانند ۶:۲ غلبه کننده ای تاج دار سوار بر اسبی سفید ظاهر می شود که در باب ۱۹ پادشاه پادشاهان، رب الارباب و کلمه خدا نامیده شده و او کسی نیست جز عیسی مسیح. پس بعضی تفسیرها سوار مذکور در ۶:۲ را عیسی مسیح می دانند[۲]. اگر بپرسیم

۲- او تاج بسیار متفاوتی بر سر دارد و سلاحی کاملاً متفاوت با خود حمل می کند، ولی اگر هویت او طبق تفسیر فوق نباشد مقایسه این موارد اهمیت چندانی ندارد و نیز گفتن اینکه اگر مسیح همان بره ای باشد که مهرها را می گشاید، پس نمی تواند یکی از آن چهار سوار هم باشد، ایرادی جدی بشمار نمی رود. نقشهای مختلف یک واقعیت واحد را شاید نتوان تنها با یک نماد توصیف نمود. به عنوان مثال قبلاً دیدیم که دست راست مسیح در همان زمان که هفت ستاره را نگاه می دارد، بر سر یوحنا نیز قرار می گیرد (۱:۱۶,۱۷).

مسیح در میان این چهار سوار هولناک چه می کند، به مرقس ۱۳:۱۰ و متون موازی آن در دیگر اناجیل ارجاع داده می شویم که می گوید در طول زمان نه تنها باید منتظر گسترش شرارت بلکه همزمان در انتظار گسترش انجیل پیروزمند نیز باشیم.

این نکته هم می تواند دلیل قانع کننده ای برای شناسائی هویت سوار اول باشد و هم به نظر بعضی ها قانع کننده نباشد. بعداً بیشتر به این موضوع خواهیم پرداخت. مورد بسیار مهمی که یوحنا خود را مجبور می دید که در کتاب خود ذکر نماید، این است که گشوده شدن مهر اول نوعی پیروزی به دنبال دارد.

۳- مهر دوم: جنگ (۶:۳-۴)

۳ و چون مهر دوم را گشود، حیوان دوم را شنیدم که می گوید: "بیا (و
ببین)"! ۴ و اسبی دیگر، آتشگون بیرون آمد و سوارش را توانایی داده
شده بود که سلامتی را از زمین بردارد و تا یکدیگر را بکشند؛ و به وی
شمشیری بزرگ داده شد.

اگر اسب سوار اول، مسیح و انجیل پیروزمند باشد، آیا سوار دوم می تواند نماد جنگ دنیوی به عنوان شرارتی خصمانه، یا نماد تفرقه بین انسانها باشد که در نتیجه پذیرش یا عدم پذیرش انجیل اتفاق می افتد (متی ۱۰:۳۴-۳۶)، یا نشانه جفای دنیا بر کلیسا؟ از سوی دیگر اگر سوار اول مسیح نیست، آیا به جای آن می تواند مظهر هیبت جنگ و سوار دوم نیز تجسم وحشت آن باشد؟

در رابطه با تمامی این دیدگاهها می توان به شواهد کتاب مقدسی و از جمله همین آیه ۴ استناد نمود. به عنوان مثال در ترجمه دقیق این آیه می توان فعل «کشتن» را به «قصابی کردن» تغییر داد و کلمه «شمشیر» نیز می تواند به معنی کارد قربانی باشد. به هر حال مأموریت سوار دوم این است که صلح و سلامتی را از روی زمین بردارد.

اگر یک بار دیگر بکوشیم از دید یوحنا به صحنه نگاه کنیم، ممکن است عجالتاً با این گفته متقاعد شویم که این رؤیا ذاتاً رؤیای تخاصم و جنگ است.

۴- مهر سوم: کمبود (۶:۵-۶)

[۵]و چون مهر سوم را گشود، حیوان سوم را شنیدم که می گوید: "بیا (و
ببین)!" و دیدم اینک اسبی سیاه که سوارش ترازویی به دست خود دارد.
[۶]و از میان چهار حیوان، آوازی را شنیدم که می گوید: "یک هشت یک
گندم به یک دینار و سه هشت یک جو به یک دینار و به روغن و شراب
ضرر مرسان."

رؤیای سوم که با اشاره به اوزان و اندازه ها، دستمزدها و قیمتها به توصیف وضعیتی اقتصادی می پردازد، درواقع نه از قحطی شدید بلکه از کمبود مایحتاج سخن می گوید. یک هشت و دینار برای ما معنی چندانی ندارند ولی منظور این است: «یک جیره گندم برای دستمزد یک روز و سه جیره جو برای دستمزد یک روز. غذای خوب (گندم) وجود دارد منتهی به قیمت دستمزد یک روز کار! چنین شخصی بسیار خوشحال خواهد شد که بتواند با غذای فقیرانه (جو) خود و خانواده اش را سیر کند ولی با این وجود هزینه مسکن و پوشاک همچنان لاینحل باقی می ماند.» تهیه روغن و شراب هم که اصلاً مقدور نیست. خواه چنین کالاهائی مانند خاویار و شامپاین در دنیای امروز نشانه تجمل و خوشگذرانی باشند که حتی در سخت ترین زمانها همچنان زینت بخش سفره اغنیاء هستند، خواه این اقلام جزو مایحتاج اساسی باشند که به هنگام کمبود دیگر مواد غذائی ارزش دو چندان پیدا می کنند. در هر دو حالت، سوار سوم نماد سختی نسبی است تا قحطی کامل. شرایطی که در اینجا توصیف شده حداقل بیانگر یک مشکل بزرگ اقتصادی و عدم تعادل معیشتی است.

۵- مهر چهارم: مرگ (۶:۷-۸)

[۷]و چون مهر چهارم را گشود، حیوان چهارم را شنیدم که می گوید:
"بیا (و ببین)!" [۸]و دیدم که اینک اسبی زرد و کسی بر آن سوار شده که
اسم او موت است و عالم اموات از عقب او می آید؛ و به آن دو اختیار بر
یک ربع زمین داده شد تا به شمشیر و قحط و موت و با وحوش زمین
بکشند.

معنی سوار چهارم و همراهان هولناک او کاملاً روشن است. در جنگهای مهر دوم نیز انسانها یکدیگر را کشتند ولی در آنجا از علت یعنی جنگ سخن گفته می شود و در اینجا از پیامد آن یعنی مرگ.

نابود شدن یک چهارم جمعیت روی زمین، در نگاه اول نخستین مصیبت بزرگ به نظر می رسد ولی با دقت بیشتر متوجه می شویم که هیچ چیزی گفته نشده که دال بر این باشد که این واقعه حالتی مجزا و مستقل دارد. از هر چیز گذشته، همه انسانها دیر یا زود روزی می میرند و مفهوم احتمالی آنچه در این متن آمده این است که تعداد بسیاری از این مرگ ها بیش از حد ناشی از حوادثی نظیر جنگ ها و قحطی ها و شرارتهائی از این قبیل هستند.

۶- مهر پنجم: رنج شاهدان خدا (۶:۹-۱۱)

[۹]و چون مهر پنجم را گشود، در زیر مذبح دیدم نفوس آنانی را که برای
کلام خدا و شهادتی که داشتند کشته شده بودند؛ [۱۰]که به آواز بلند
صدا کرده، می گفتند: "ای خداوند قدوس و حق تا به کی انصاف نمی نمایی
و انتقام خون ما را از ساکنان زمین نمی کشی؟" [۱۱]و به هر یکی از ایشان
جامه ای سفید داده شد و به ایشان گفته شد که اندکی دیگر آرامی نمایند
تا عدد همقطاران که مثل ایشان کشته خواهند شد، تمام شود.

در این مرحله سه عبارت توجه ما را به وقایع مرتبط با مهر پنجم جلب می کند: «در زیر مذبح» خون قربانیها ریخته شده بود (لاویان ۷:۴). شهیدانی که جان خود را داده اند (زیرا که «جان جسد در خون است» لاویان ۱۱:۱۷) ممکن است نشانه تمام کسانی باشند که به طریقهای مختلف به خاطر مسیح رنج کشیده اند و چنین وفاداری و از خودگذشتگی، تماماً قربانی مقبول خدا است.

«ساکنان زمین» اصطلاحی فنی در کتاب مکاشفه است. این عبارت نه به معنی بشریت به طور کلی بلکه به معنی کسانی است که «در نظم کنونی دنیا در منزل خود بسر می برند»، درست برعکس کسانی که در کلام و شهادت خدا زندگی می کنند. یوحنا که در «نظم سماوی» زندگی می کند همه چیز را سیاه و سفید می بیند. «هر که با من نیست، بر ضد من است» (متی ۳۰:۱۲)، حد وسطی وجود ندارد و تمام انسانها یا شهروندان آسمان هستند (فیلیپیان ۲۰:۳) یا ساکنان زمین.

ارواح شاهدان خدا فریاد می زنند: «انتقام خون ما را بگیر» و با توجه به آنچه قبلاً گفته شده، فریادشان نه تنها موجه بلکه صحیح است، زیرا ساکنان زمین کسانی هستند که مرتکب شرارتهای نابخشودنی شده اند و فریاد شهیدان نه به خاطر کینه شخصی بلکه اشتیاقی بی طرفانه برای اجرای عدالت است.

۷- مهر ششم: تحولات ناگهانی (۱۷-۱۲:۶)

[12]و چون مهر ششم را گشود، دیدم که زلزله‌ای عظیم واقع شد و
آفتاب چون پلاس پشمی سیاه گردید و تمام ماه چون خون گشت؛ [13]و
ستارگان آسمان بر زمین فروریختند، مانند درخت انجیری که از باد سخت
به حرکت آمده؛ میوه های نارس خود را می افشاند. [14]و آسمان چون طوماری
پیچیده شده، از جا برده شد و هر کوه و جزیره از مکان خود منتقل

گشت. [15]و پادشاهان زمین و بزرگان و سپه سالاران و دولتمندان و
جباران و هر غلام و آزاد خود را در مغاره ها و صخره های کوهها پنهان
کردند. [16]و به کوهها و صخره ها می گویند که "بر ما بیفتید و ما را مخفی
سازید از روی آن تخت نشین و از غضب بره؛ [17]زیرا روز عظیم غضب او
رسیده است و کیست که می تواند ایستاد؟"

در اینجا بالاخره به نقطه عطف مطمئنی می رسیم. مفسرین گاهی اوقات از روی تعصب و جزم اندیشی، ایده های متضاد را مترادف هم می دانند ولی با اندکی تفکر معلوم خواهد شد که هیچ سندیتی در این باره وجود ندارد. اما در اینجا نمی توان برداشتی غلط از متن نمود. ارجاعات متعدد کتاب مقدسی درباره وقایع این قسمت، در خطابه شکوهمند عیسی مسیح نیز ذکر شده اند (باب ۱۳ مرقس و متون موازی آن در دیگر انجیلها)، جائی که به توصیف بازگشت مسیح به زمین و پرده برداشتن از چهره خدا می پردازد. آیه ۱۷، آن واقعه را عملاً به عنوان «روز عظیم غضب او» تعریف کرده است.

مطرح کردن این سؤال که آیا زلزله، تاریک شدن خورشید و نظایر آن واقعاً روی خواهد داد یا تنها مفهومی استعاری دارد، باعث انحراف از اصل موضوع می شود. آن روز، پایان بخش دنیای شناخته شده کنونی خواهد بود (عبرانیان ۲۶:۱۲)، پایان کرات و کهکشانها و نیز پایان بشر ممکن است سمبل آن باشد.

حال به چهار مهر اول برگردیم و نه وجوه تمایز بلکه ویژگی های مشترک آنها را بررسی می کنیم.

الگوی مشترک مهرها شاید مجدداً ما را به این فکر بیندازد که سوار اول، عیسی مسیح است. این طرز تلقی عمدتاً متکی بر رؤیای یوحنا در ۱۱:۱۹ می باشد ولی معنی مهر اول این نیست، بلکه معنی مهر اول بیشتر در ردیف مهرهای ۲، ۳ و ۴ می باشد که بسیار به آنها نزدیکتر است تا رؤیایی که یوحنا در سیزده باب بعد

مکاشفه دیده، رؤیائی که خود یوحنا هنوز ندیده است. ولی اگر یوحنا هنوز سوار بر اسب سفید را عیسی نمی‌داند، آیا طبیعی‌تر نیست که فرض کنیم وی چهار سوار باب ششم را به عنوان قدرتهای شیطانی می‌شناسد؟

حتی اگر آنها را قدرتهای شیطانی بدانیم، این خدا است که به آنها اجازه تاخت و تاز داده است: «به هر کدام توانائی داده شد» (رجوع کنید ایوب ۱:۱۲؛ ۶:۲). ممکن است گفته شود که قدرت مسیح نیز توسط پدر به او داده شده بود (متی ۲۸:۱۸) ولی عطیه‌ای که به مسیح داده شد، بسیار فراتر از اجازه صرف است، در حالی که کلمه تکراری «داده شد» در ۱:۶-۸ بیانگر این است که سوار اول دارای همان اختیاراتی بوده که سه سوار دیگر هم داشته‌اند. بنابراین چنین به نظر می‌رسد که سوار اول نشانه قدرتی شیطانی است و نه انجیل پیروزمند مسیح.

سومین وجه مشترک رؤیاها (و این بار نه بین چهار رؤیای اول بلکه بین هر شش رؤیا) ارتباط آنها با متنی از انجیل است که قبلاً اشاره کردیم یعنی باب ۱۳ انجیل مرقس (= متی باب ۲۴: لوقا باب ۲۱). این موضوع مخصوصاً با مقایسه نسخه متی که کاملتر از بقیه است با همین باب از مکاشفه بیشتر قابل توجه خواهد بود. از تشابه این دو قسمت نباید تعجب کنیم، زیرا در هر دو حالت اشاره آنها به یک نفر و یک موضوع واحد است. در آنجا عیسی سخن می‌گوید و در اینجا بره کتاب خود را می‌گشاید. در هر دو، مسیح نکاتی در مورد آینده را مکشوف می‌کند (۱:۴؛ متی ۳:۲۴). چون او «شاهد امین است» (۱:۵)، حقیقتی که وی به آن شهادت می‌دهد، باید پایدار باشد و حقیقت هم چیزی جز این نیست. هر دو متن به صورت بسیار واضحی در وقایع مهر ششم به هم مرتبط شده‌اند (۶:۱۲-۱۷ = متی ۲۴:۲۹-۳۰) ولی در عین حال در مورد ارتباط وقایع مهرهای ۲, ۳ و ۴ با بخش قبلی انجیل هیچ مشکلی وجود ندارد. در واقع نباید به هیچ وجه متن را طوری پیچاند که بیانگر این مسئله باشد که مسیح در هر دو حالت نه تنها موضوعی واحد

بلکه ترتیبی واحد را برای توضیح آن بکار برده است. این دو باب مانند دو لبه زیپ، نقطه به نقطه با هم مرتبط هستند. بر اساس این توازی، موضوع مورد بحث، جنگ زمینی متی ۶:۲۴ است نه انجیل پیروزمند که سوار مذکور در مهر اول معرف آن است. مشکلات مربوط به متی ۷:۲۴-۸ همان مشکلات مربوط به مهرهای دوم، سوم و چهارم است؛ کلیسای رنج دیده (متی ۹:۲۴-۱۲) که علیرغم رنجهایش، شهادتی وصف ناپذیر به خداوند مقتدر خود می‌دهد (متی ۱۳:۲۴-۱۴) در مبحث مهر پنجم توصیف شده است. از متی ۱۵:۲۴-۲۸ که به سقوط اورشلیم اشاره می‌کند می‌گذریم، زیرا هنگامی که نبوتهای باب ۶ مکاشفه نوشته می‌شد واقعه سقوط اورشلیم روی داده بود و بنابراین به آیات ۲۹ و ۳۰ که مربوط به مهر ششم می‌شود، می‌پردازیم[3].

با در نظر گرفتن باب ۲۴ انجیل متی، به بررسی معنی کلی این صحنه از نمایش می‌پردازیم. آینده چه چیزی را دربردارد؟ جنگ و غلبه، قحطی و مرگ: «جنگها و اخبار جنگها را خواهید شنید. زنهار مضطرب نشوید، زیرا که وقوع این همه لازم است، لیکن انتها هنوز نیست. زیرا قومی با قومی و مملکتی با مملکتی مقاومت خواهند نمود و قحطی‌ها و وباها و زلزله‌ها در جایها پدید آید. اما همهٔ اینها آغاز دردهای زه است» (۶:۲۴-۸). با توجه به سوء تفاهمی که غالباً در مورد عبارت «جنگها و اخبار جنگها»، وجود دارد و آن را پیش بینی برای زمان آخر می‌پندارند، خود این عبارت به خوبی تأکید می‌کند که منظور مسیح دقیقاً چه چیزی نبوده است. وقایع وحشتناکی که در طی گشودن مهرهای اول تا چهارم اتفاق می‌افتند،

۳- بر اساس دیدگاه سنتی، پسر زبدی، نویسندهٔ انجیل چهارم و نویسنده مکاشفه یک نفر است. باب ۲۴ متی و باب ۶ مکاشفه در اثبات این فرضیه موثر است. آنچه یوحنا «در جسم» در کوه زیتون شنید و به دلایل مختلفی در انجیل خود نیاورده اکنون «در روح» می بیند و آن را به صورتی نمایشی تکرار کرده تا در مکاشفه خود بگنجاند. برای مقایسه بیشتر بین این دو متن به صفحه ۸۵ رجوع کنید.

برای کسانی که در آن زمان زندگی می کنند ممکن است نشانه های بازگشت مسیح و زمان آخر تصور شوند (متی ۳:۲۴)، ولی در حقیقت وقایع معمولی تاریخ هستند. آن چهار سوار از همان وقت تا به امروز بر زمین می تازند و همچنان خواهند تاخت.

این توضیح می تواند فریاد چهار موجود زنده در هنگام گشودن مهرها را نیز تشریح نماید. در برخی تفسیرها چهار حیوان به عنوان موجوداتی فراتر از نوعی پیش آگاهی در مورد سواران مطرح شده اند. ولی چرا؟ و چرا می گویند: «بیا و ببین»؟ مخاطب آنها یوحنا نیست چرا که او از قبل در رؤیا به مکانی بلند در آسمان بالا برده شده که از آنجا تمامی صحنه را زیر نظر دارد (۱:۴). آنها سواران را نیز صدا نمی کنند زیرا اگر به خاطر داشته باشیم که آن سواران احتمالاً نماد طبیعت یعنی دنیای مخلوق خدا هستند، به سختی می توان پذیرفت که دعوت شده اند تا این دنیا را نابود کنند. در هر صورت سه نفر از سواران اصلاً «نمی آیند» بلکه تنها از دور دیده می شوند. پس آن چهار موجود زنده چه کسی را صدا می زنند؟ کسی هست که آمدنش هم وعده داده شده و هم آرزوئی مشتاقانه است. فریاد مذکور در ۲۰:۲۲ را بشنوید: «بلی، من به زودی می آیم.» آمین. بیا، ای خداوند عیسی! به پژواک ۱:۶-۷ گوش فرا دهید: «آمین. اینک می آید!» واژه یونانی که در بابهای اول و آخر مکاشفه آمده، در اینجا همان فریادِ چهار موجود زنده است که پیش از فریادِ «تا به کی؟» جانهای زیر قربانگاه می آید. هم قوم خدا و هم خلقت خدا مشتاق آمدن مسیح هستند تا آنان را از رنجهایشان برهاند (رومیان ۸:۱۹-۲۲).

به محض اینکه بره کتاب تاریخ را می گشاید، اولین احساسی که به ما دست می دهد، دنیای رنج دیده است. اگر او بر جهان تسلط کامل دارد، آیا کلیسای خود را در این جهان پرتشویش محافظت می کند؟ آیا حزقیال نبی با وجود همان «چهار داوری شدید» مثل آیه ۸، وعده نمی دهد که ایمانداران از آنها رهایی خواهند یافت (حزقیال ۱۴:۲۱-۲۲)؟ پاسخ مهر پنجم (= متی ۹:۲۴-۱۲) به این سؤال منفی است: کلیسا از این مصیبتها معاف نشده و حملات درونی و بیرونی، کسانی را که آماده اند همه چیز حتی زندگی خود را به خاطر کلام و شهادت خدا به خطر بیندازند، مشخص خواهد کرد. ولی این چقدر طول خواهد کشید؟ آیا اصلاً دورهٔ معینی برای رنجهای قوم خدا در این دنیا مقرر شده است؟ پاسخ این سؤال هم منفی است: تنها در انتهای این دنیا و تکمیل شدن شمار شاهدانی که به خاطر مسیح رنج می کشند، روز انتقام از جفا کنندگان فراخواهد رسید (آیه ۱۱). به عبارت دیگر، شرارت گسترش خواهد یافت و در فاصله زمانی بین رؤیای یوحنا و بازگشت عیسی (مهر ششم = متی ۱۴:۲۴, ۲۹, ۳۰) برای دنیا و مخصوصاً برای کلیسا رنج به همراه خواهد داشت. مهرهای اول تا پنجم، جوانب مختلفی از کل تاریخ را به تصویر می کشند و مهر ششم بیانگر روزی است که پایان بخش تاریخ خواهد بود.

حال می توانیم بفهمیم که چرا صحنه مربوط به این وقایع هولناک، با چنین جزئیاتی بیان شده است. در باب ۶ به یوحنا نشان داده شد که این مصیبتهای متوالی چنان سراسر تاریخ را دربرمی گیرد که انسانها را به این فکر می اندازد که نیروهای شرارت غیر قابل کنترل هستند. حتی کلیسا نیز از حملات آنها در امان نیست، به حدی که مسیحیان نیز ممکن است در این وسوسه بیفتند که بگویند: «خدا و فرشتگانش در خواب هستند!» همان طور که مردم ناامید انگلستان در دوران هرج و مرج سلطنت استیفان می گفتند. بنابراین ساختار ظاهری بابهای ۴ و ۵ در راستای تأثیرگذاری بر افکار یوحنا و از طریق او بر افکار ما است، جائی که قدرت واقعی نهفته است. نه تنها در امور درونی کلیسا (پرده اول) بلکه به طور کلی در این دنیا، مسیح در مرکز قرار دارد. اوست که در نهایت بر همه چیز تسلط دارد. خدا هم اکنون بر تخت سلطنت نشسته است.

به منظور مطمئن ساختن مسیحیان از این حقیقت، باب ۷ آموزه های خاص مذکور در بابهای ۴ و ۵ را گرفته و آنها را به صورتی روشن و شفاف بیان کرده است: هر چند ایمانداران احتمالاً و درواقع عملاً درگیر رنجهای موقتی می شوند ولی امنیت ابدی آنها هرگز خدشه دار نخواهد شد.

۸- کلیسا فناناپذیر است (۷:۱-۱۷)

۱و بعد از آن دیدم چهار فرشته، بر چهار گوشهٔ زمین ایستاده، چهار باد
زمین را بازمی دارند تا باد بر زمین و بر دریا و بر هیچ درخت نوزد. ۲و
فرشتهٔ دیگری دیدم که از مطلع آفتاب بالا می آید و مهر خدای زنده را
دارد. و به آن چهار فرشته ای که بدیشان داده شد که زمین و دریا را
ضرر رسانند، به آواز بلند ندا کرده، ۳می گوید: “هیچ ضرری به زمین و
دریا و درختان مرسانید تا بندگان خدای خود را بر پیشانی ایشان مهر
زنیم.”
۴و عدد مهر شدگان را شنیدم که از جمیع اسباط بنی اسرائیل، صد و
چهل و چهار هزار مهر شدند. ۵و از سبط یهودا دوازده هزار مهر شدند؛ و از
سبط راوبین دوازده هزار؛ و از سبط جاد دوازده هزار؛ ۶و از سبط اَشیر
دوازده هزار؛ و از سبط نفتالیم دوازه هزار؛ و از سبط منسی دوازده هزار؛
۷و از سبط شمعون دوازده هزار؛ و از سبط لاوی دوازده هزار؛ و از سبط
یسا کار دوازده هزار؛ ۸از سبط زبولون دوازده هزار؛ و از سبط یوسف
دوازده هزار؛ و از سبط بنیامین دوازده هزار مهر شدند.
۹و بعد از این دیدم که اینک گروهی عظیم که هیچ کس ایشان را
نتواند شمرد، از هر امّت و قبیله و قوم و زبان در پیش تخت و در حضور
برّه به جامه های سفید آراسته و شاخه های نخل به دست گرفته، ایستاده اند

۱۰و به آواز بلند ندا کرده، می گویند: “نجات، خدای ما را که بر تخت
نشسته است و برّه را است.”
۱۱و جمیع فرشتگان در گرد تخت و پیران و چهار حیوان ایستاده بودند.
و در پیش تخت به روی در افتاده، خدا را سجده کردند ۱۲و گفتند:
“آمین! برکت و جلال و حکمت و سپاس و اکرام و قوّت و توانایی،
خدای ما را باد تا ابدالآباد. آمین.”
۱۳و یکی از پیران متوجّه شده، به من گفت: “این سفیدپوشان کیانند و
از کجا آمده اند؟” ۱۴من او را گفتم: “خداوندا تو می دانی!” مرا گفت:
“ایشان کسانی می باشند که از عذاب سخت بیرون می آیند و لباس خود
را به خون برّه شست و شو کرده، سفید نموده اند. ۱۵از این جهت پیش
روی تخت خدایند و شبانه روز در هیکل او وی را خدمت می کنند و آن
تخت نشین، خیمهٔ خود را بر ایشان برپا خواهد داشت. ۱۶و دیگر هرگز
گرسنه و تشنه نخواهند شد و آفتاب و هیچ گرما بر ایشان نخواهد رسید.
۱۷زیرا برّه ای که در میان تخت است، شبان ایشان خواهد بود و به
چشمه های آب حیات، ایشان را راهنمایی خواهد نمود؛ و خدا هر اشکی را
از چشمان ایشان پاک خواهد کرد.”

الف) چه وقت زمان مهر زدن فرامی رسد؟ (آیات ۱-۳)

«بعد از آن» یعنی بعد از وقایع باب ۶، وقایع باب ۷ فرامی رسد. آیا عملاً به همین گونه است؟ این تصور که ترتیب نوشتاری یوحنا در توصیف وقایع دقیقاً همان ترتیب وقوع آنها در آینده است تصور خطرناکی است و در اینجا به مثال برجسته ای در مورد این خطر اشاره می کنم.

باب ۶ به توصیف چیزهائی می پردازد که یقیناً «به زمین ضرر می رسانند» ولی در اینجا با عبارت «بعد از آن» به رؤیایی می رسیم که هنوز ضرری به زمین نرسیده است (۳:۷). باب ۷ ممکن است ادامهٔ رؤیای یوحنا در باب ۶ باشد، ولی به نظر نمی رسد که در ادامهٔ ترتیب عملی شدن وقایع باشد. خود متن در پی این نیست که تفاوتهای ظریفی بین دو باب پیدا کند و بگوید که در نوعی توالی اسرارآمیز وقایع، ابتدا بشریت متحمل رنج خواهد شد (باب ۶) و بعد از آن کلیسا مهر خواهد گردید و تنها پس از آن خواهد بود که رنجهای خلقت غیر بشری یعنی زمین، دریا و درختان فرا خواهد رسید، زیرا مهر ششم که پایان بخش باب ششم است، یکی از سهل الوصول ترین موارد قابل درک این پرده است و وقایع مربوط به بازگشت مسیح را پوشش می دهد که با آن، تاریخ جهان نیز به پایان می رسد. بعد از آن دیگر هیچ ضرری برای زمین نخواهد بود، درواقع زمینی نخواهد بود که ضرری به آن برسد.

بنابراین مجبوریم به متن ساده و روشن ۱:۷ برگردیم. یوحنا نمی گوید «بعد از گشودن شش مهر کتاب، نوبت مهر شدن بندگان خدا و سپس وقوع بلاها بر زمین می رسد» بلکه می گوید «بعد از گشودن شش مهر دیدم...» ما قبلاً بارها شاهد تغییر کانون توجه یوحنا بوده ایم و وقوع دوباره این موضوع در اینجا نباید موجب تعجب ما گردد. آنچه توسط این شش مهر آشکار می شود، در حقیقت ضرر و زیان هولناک و فراگیری است که به زمین وارد می شود و نماد آن سواران وحشتناک هستند. در باب ۷ عمق توجه افزایش می یابد، پرندهٔ رؤیای ما به خدا نزدیکتر می شود و جائی که چهار سوار و اشاره ای ضمنی به مجوز خدا به آن سواران برای تاخت و تاز مطرح می شود، اکنون با چهار «باد» که قدرت تخریب زمین را دارند روبرو می شویم، با این تفاوت که زیر فرمان چهار فرشته خدا هستند. این نگاهی تازه به همان واقعیت است و مطابقت رؤیاهای مذکور در نبوت زکریا از طریق

مرتبط ساختن ارابه های چهار اسبه با چهار باد خدا (زکریا ۶:۱-۵)، تأیید کننده این موضوع است. اما حقیقت دیگری که در اینجا در کانون توجه قرار گرفته این است که تسلط خدا بر سواران و بادها ما را مطمئن می سازد که کلیسای خدا مهر شده و امنیت آن قبل از تاخت و تاز سواران فراهم شده است.

مشابه متن در عهد عتیق در باب ۹ حزقیال قرار دارد، آنجا که به «مرد ملبس به کتان» گفته شد قبل از آنکه «شش ویران کنندهٔ شهر» آن را در خشم خود ویران کنند، «بر پیشانی قوم وفادار خدا نشانی بگذارند» (آیات ۱-۴). در عهد جدید، پولس رسول این موضوع را در افسسیان ۱۳:۱ به بعد تشریح نموده است. آن هنگام که برای اولین بار به مسیح ایمان آوردیم، با روح القدس موعود مهر گشتیم. از آن لحظه به بعد امنیت ابدی ما تضمین گردید. بنابراین قبل از آنکه بادهای داغ و سوزان شروع به وزیدن کنند، بندگان خدا در برابر قدرت آنها مهر شده بودند. سواران در اجرای مأموریت ویرانگر خود شروع به تاخت و تاز می کنند ولی کلیسا از قبل فناناپذیر شده است.

ب) چه کسانی مهر می‌شوند؟ (آیات ۴-۱۲)

بحثهای زیادی روی این آیات صورت گرفته است. آن ۱۴۴,۰۰۰ نفر مذکور در آیه ۴ و آن گروه عظیم غیر قابل شمارش در آیه ۹ چه کسانی هستند و چه ارتباطی با هم دارند؟ این نکته کمتر از آنچه در ابتدا به نظر می رسد حالت معماگونه دارد. در آیه ۳ خواندیم که مهر شدگان، بندگان خدا هستند. ما هیچ دلیلی نداریم که برای اینها محدودیت قائل شویم. بندگان خدا، همهٔ آنان چه در عهد عتیق و چه در عهد جدید، تمامی قوم ایماندار خدا مهر شده اند (رجوع کنید رومیان ۱۱:۴؛ افسسیان ۱۳:۱ به بعد). اگر بندگان خدا باشیم، این پیام همانند تمامی بندگان خدا، برای ما نیز هست (۱:۱) و ما نیز مهر شده ایم.

در این صورت پس چرا در آیه ۴ تعداد مهرشدگان تنها ۱۴۴,۰۰۰ اسرائیلی ذکر شده است؟ بسیاری فرضیه های بی پایه و غیرضروری در این مورد مطرح شده است. حقیقت مسلم این است که اگر بندگان خدا هستیم، ممهور نیز شده ایم. اگر گفته شده که تعداد ما بندگان خدا ۱۴۴,۰۰۰ نفر است، در حالی که به خوبی می دانیم تعدادمان افزون بر میلیونها است، بنابراین عدد فوق احتمالاً یکی دیگر از اعداد نمادین کتاب مکاشفه است و در واقع شیوه کاربرد آن هیچ معنی دیگری غیر از این را تداعی نمی کند، همانند دسته اعداد بیش از حد مرتبی که بیشتر حالت نمادین دارند تا شمارشی. در مرحله بعد، اگر ما خود را جزو آن ۱۴۴,۰۰۰ اسرائیلی محسوب می کنیم، در حالی که بیشتر ما از امتها یعنی غیر یهود هستیم، بر اساس تعلیم مقرر عهد جدید است که عناوین و امتیازات اسرائیل را به کلیسا می دهد و بحث آن را قبلاً در ۹:۳ مطرح کردیم[۴]. اگر تعدا دقیق ما ایمانداران به

۴- مفسری به نام موریس در بررسی شواهد و مدارک کتاب مقدسی در این باره، در تفسیر مکاشفه ۴:۷ می گوید: «می توان کلیسا را «دوازده سبط اسرائیل» نامید (یعقوب ۱:۱؛ ر.ک متی ۲۸:۱۹؛ لوقا ۲۲؛۳۰) و احتمالاً بر اساس همین تفکر بوده که پطرس نامهٔ خود را خطاب به «پراکندگان» نوشته است (اول پطرس ۱:۱). مسیحیان، یهودیان حقیقی (رومیان ۲:۲۹) و کلیسا، «اسرائیل خدا» نامیده شده اند (غلاطیان ۶:۱۶). پراکندگان اسرائیل کهن موضوعیت خود را از دست داده و اکنون جای آنها را کلیسا گرفته است (اول پطرس ۲:۹؛ ر.ک افسسیان ۱:۱۱,۱۴). حال کلیسا است که «قوم خاص» خدا (تیطس ۲:۱۴)، متعلق به مسیح و «نسل ابراهیم» (غلاطیان ۳:۲۹) و «ختنه» (فیلپیان ۳:۳) نامیده می شود. بسیاری می گویند که «اسرائیل جسمانی» (اول قرنتیان ۱۰:۱۸) بر «اسرائیل روحانی» دلالت می کند. یوحنا نیز در کتاب مکاشفه به همین روش از کسانی صحبت می کند که «خود را یهود می گویند و نیستند بلکه از کنیسه شیطانند» (۲:۹؛ ر.ک ۳:۹). او اورشلیم جدید را به عنوان منزل روحانی مسیحیان می نگرد (۲۱:۲ و غیره)، همان اورشلیمی که بر دروازه های آن، نامهای دوازده سبط اسرائیل نوشته شده است (۲۱:۱۲).»

صورتی عجیب ذکر شده به نحوی که از هر سبط، چه بزرگ و چه کوچک، تنها ۱۲,۰۰۰ نفر قید شده و چنان چه بدانیم که این فهرست اسباط در هیچ جای دیگری از کتاب مقدس نیامده و حتی یکی از آنها (سبط دان) به کلی حذف شده و جای آن را یکی از فرزندان یوسف گرفته و خود یوسف هم ذکر شده، در این صورت تعداد ما ایمانداران به روشی غیر شمارشی محاسبه شده است. اما اگر این توصیف، «نمودار» کلیسا باشد باید آن را بپذیریم. این نمودار مانند هر نمودار دیگری از نوعی دقت و صحت به نفع دیگری چشم پوشی می کند، درست همان طور که در نقشه ها برای نشان دادن یک منطقه، فاصله های واقعی را نادیده می گیرند.

در مورد آن گروه عظیم آراسته به جامه های سفید در آیه ۹ چه می توان گفت و چه ارتباطی با آن ۱۴۴,۰۰۰ نفر دارند؟ هر دو یکی هستند و هیچ فرقی با هم ندارند، زیرا آن گروه بی شمار سفید پوش هر چه باشند قطعاً بندگان خدا هستند و اگر بندگان خدا باشند، بدون شک مهر شده نیز هستند (آیه ۳) و اگر مهر شده باشند، در زمرهٔ آن ۱۴۴,۰۰۰ نفر هستند (آیه ۴). ولی چگونه ممکن است تعداد محدودی که همه اسرائیلی هستند همان گروه عظیمی باشد که از همه ملتها آمده اند؟ دوباره خود را به جای یوحنا می گذاریم. آنچه او شنید صدائی از آسمان بود که نتیجه سرشماری خدا از قوم خود را اعلام می کرد: چندین بار در دوران عهد عتیق و بار دیگر در زمان آمدن مسیح (لوقا ۲:۱-۷) آنان می بایست «می ایستادند و شمرده می شدند» ولی در اینجا خود خدا آنان را سرشماری می کند. نتیجه این سرشماری هر چند ممکن است عددی نمادین باشد ولی با این وجود یک «عدد» است. اگر خدا می تواند موهای سر ما را بشمارد (متی ۱۰:۳۰)، شمردن سرها برای او چه کاری دارد؟ خداوند متعلقین خود را می شناسد (دوم تیموتائوس ۲:۱۹) و آنچه یوحنا شنید این بود که خدا تعداد کل آنها را با عدد نمادین ۱۴۴,۰۰۰ اعلام می کند. از سوی دیگر آنچه یوحنا می دید تعداد

کثیری بود که برای خدا شناخته شده ولی از دیدگاه بشری، گروهی عظیم و بی شمار محسوب می شد. به همین ترتیب، از نظر خدا همه «اسرائیلی» و قوم او هستند ولی از دیدگاه بشری، از تمام ملتهائی هستند که زیر آسمان ساکنند.

حال برای سومین بار، گروه هنر پیشگانی که بر صحنه در حال ایفای نقش هستند تغییر می کند. دیدیم که گروه فرشتگان، پیران و چهار حیوان با بهای ۴ و ۵ راه را برای سواران باب ۶ باز می کنند. چهار سوار نیز جای خود را به چهار فرشته باد در ۷:۱-۱۰ می دهند و حال در ۷:۱۱, ۱۲ با گروهی دیگر از بازیگران نمایش روبرو می شویم که آغازگر صحنه هستند. قوم خدا که رهائی قطعی و نهایی آنان با مهر شدن شان تضمین شده، در اینجا نه در رده مقدسین زیر قربانگاه (۶:۹) و نه در زمره آن گروه عظیم ۱۴۴,۰۰۰ نفری (۷:۴, ۹) بلکه بار دیگر از طریق بیست و چهار پیری که اولین بار در مکاشفه ۴:۴ بر صحنه ظاهر شدند معرفی می شوند. دنیای خدا که امکان نداشت قبل از نجات قطعی و نهایی توسط همان مهر، آسیبی ببیند (چون نجات دنیا موکول به نجات پیران بود)، با چهار موجود زنده ای که اولین بار در ۶:۴ بر صحنه آمدند، معرفی شده است. و اینک هزاران فرشته نظاره گر نیز که اولین بار در ۵:۱۱ دیده شدند، بار دیگر به روی صحنه می آیند. به تعبیر چارلز وسلی: «جماعت بیشماری پیروزی او را خواهند سرائید و نجات پادشاه ما، عیسی مسیح را اعلام خواهند نمود» یعنی همان سرود نجات که در آیه ۱۰ آمده و در اینجا در چشم اندازی وسیع تر می بینیم که تمامی خلقت، خدا را برای تمام اعمالش در طی قرون پرستش می کنند.

«بنابراین با تمامی ملائک و فرشتگان مقرب و با کل جماعت آسمانی، نام پرجلال تو را می ستائیم و پرستش می کنیم و ترا ستایش می کنیم و می گوییم: قدوس، قدوس، قدوس، خداوند خدای کائنات، آسمان و زمین از جلال تو مملو است، جلال بر تو باد ای خداوند متعال. آمین» (نمازنامه عشای ربانی)

ج) دلیل مهر کردن چیست؟ (آیات ۱۳-۱۷)

نماینده پیران ابتدا در مورد سفیدپوشان سؤال می کند و سپس علت حضور آنان را در پیش تخت توضیح می دهد: «ایشان کسانی می باشند که از عذاب سخت بیرون می آیند و لباس خود را به خون بره شست و شو کرده، سفید نموده اند. از این جهت پیش روی تخت خدایند» (آیات ۱۴-۱۵).

بنابراین عده ای بر این عقیده اند که جامه های سفید نشانه کسانی است که کشته شده یا حداقل به خاطر ایمانشان متحمل رنج جسمانی شده اند. عده ای دیگر می گویند که «عذاب سخت» یا «رنج شدید» واقعه خاصی است که در آینده اتفاق می افتد و از این رو تعداد این افراد را از این هم محدودتر می کنند[5]. البته از هر دو دیدگاه، عبارت «ایشان کسانی می باشند که از عذاب سخت بیرون می آیند» با این تفسیر که «آن گروه عظیم درواقع همه بندگان خدا هستند» تناقض دارد.

بنابراین علیرغم اینکه با موضوع پیچیده ای سر و کار داریم، ولی عبارت فوق آن را روشن کرده است. چرا آنان در پیش تخت خدا نشسته اند؟ چه ویژگی هائی در آنها وجود دارد که شایستگی حضور در آنجا را یافته اند؟ دو حقیقت مهم موجب حضور آنان در پیشگاه خدا شده است: اول اینکه جامه های خود را در خون بره «شسته اند» و دیگر اینکه از عذاب سخت «بیرون می آیند». کسی در زمره آن جمع محسوب می شود که از زندگی کهنه گناه آلودش پاک شده و زندگی بی لکه جدیدی به او عطا گشته که هیچ رنجی نمی تواند آن را مخدوش سازد و تجربه ای پایدار خواهد بود.

۵- اگر بگوئیم استفاده یوحنا از «حرف تعریف معین» بیشتر بیان واقعه ای خاص است (مثل عذاب سخت مذکور در ۱۴:۷) تا یک دیدگاه کلی (مثلاً سختی هائی که برای تمام مسیحیان وجود دارد؛ ر.ک ۱:۹؛ اعمال ۱۴:۲۲)، فراتر از نگارش و جمله بندی یوحنا رفته ایم.

زیرا رؤیای مذکور در آیات ۱۳ الی ۱۷ «نه تنها به جلال برکت یافتگان در آسمان بلکه به زندگی مسیحیانی که هم اکنون در این جهان هستند اشاره می کند. و کسی که به عنوان زائر در این دنیا، اندکی از «دولت بی انتهای مسیح» را دریافت نموده، چگونه ممکن است کلام نبوت را غیرمعقول بداند؟» در حقیقت نکته اصلی این صحنه این است که قوم خدا در میانه مشکلات این زندگی در امنیت بسر می برد: «روحهای جلال یافته در آسمان بیشتر احساس شادی می کنند تا امنیت.» در همین جا و هم اکنون در این زندگی است که در معبد خدا، نه در صحن خارجی (hieron) بلکه در اندرون قدس (naos) خدمت می کنند. خداوند خیمه خود را در همین زندگی زمینی بر آنان گسترده است (آیه ۱۵). خیمه و معبد که در عهد عتیق به عنوان مکان حضور خدا توصیف شده، اینک مسکن قوم او شده اند و وعده های مزمور ۹۱ از آن ایشان است:

آنکه در ستر حضرت اعلی نشسته است،
زیر سایه قادر مطلق ساکن خواهد بود.
از خوفی در شب نخواهی ترسید
و نه از تیری که در روز می پرد،
و نه از وبایی که در تاریکی می خرامد
و نه از طاعونی که وقت ظهر فساد می کند. (مزمور ۹۱:۱, ۵, ۶)

البته نه مزمور ۹۱ و نه مکاشفه باب ۷، هیچ کدام مسیحیان را از سختی ها و مشکلات مستثنی نکرده اند. به دنبال مهرهای اول تا چهارم که بیانگر رنجهای دنیا بودند، مهر پنجم می آید که به ما یادآوری می کند کلیسا نیز باید متحمل رنج شود و تا زمانی که مهر ششم پایان دنیا را اعلام نکند هیچ راه فراری از رنج و سختی نیست. ولی مسیحیان نوعی امنیت درونی دارند که از رنجهای بیرونی تأثیر نمی پذیرد. «اسپرجیون» می گوید: «امکان ندارد کسی که محبوب خداوند است

به هیچ بیماری مبتلا شود. بیماری برای او بیماری نیست بلکه به طریقی اسرارآمیز برایش نیکوئی است. ضرر او را ثروتمند می سازد، تحقیر باعث سرافرازی او می شود و مرگ برایش منفعت است.» روبرت بروک، شاعری بسیار متفاوت با سراینده مزامیر، شعری سروده که این مفهوم را به درستی منعکس کرده است:

امنیت پایان من خواهد بود
که به طریقی اسرارآمیز در مقابل ترفندهای مرگ مسلح گشته است؛
امنیت در آنجا که هر امنیتی از بین رفته، آنجا که آدمیان افتاده اند؛
و اگر این شاخه های بینوا بمیرند، ایمن تر از همیشه خواهند بود.

۸- مهر هفتم: «سکوت مطلق» (۸:۱)

۱ و چون مهر هفتم را گشود، خاموشی قریب به نیم ساعت در آسمان واقع شد.

مهر ششم، پایان بخش تاریخ است و هر چند آموختیم که پیامد رؤیاهای یوحنا را به عنوان پیامد تاریخی وقایعی که در آنها تصویر شده تفسیر نکنیم، با این وجود تصور اینکه مهر هفتم، چیزی غیر از وقایع بعد از پایان تاریخ را مد نظر داشته باشد، مشکل است. به هر حال وقتی مهر هفتم گشوده می شود، خاموشی و سکوت همه جا را فرامی گیرد، سکوتی که تفسیر ما از پرده دوم را تأیید می کند. زیرا در این پرده مسیح بر یوحنا مکشوف می سازد که کلیسا در این دنیا با چه تجربه هائی روبرو خواهد شد. بنابراین در مورد آنچه بعد از پایان تاریخ واقع می شود، طبیعتاً در اینجا چیزی نمی گوید. مهر هفتم بیانگر دنیای دیگری است که می آید، ولی مکاشفات مربوط به آن، به پرده بعد موکول شده است. در ضمن باید بیاموزیم تا زمانی که دنیا در رنج و سختی است هیچ ضرورتی ندارد که کلیسا از بیماریها و رنجهای معمول انسان استثنا شود. ولی با این وجود اطمینان داریم که خدا بر تخت

سلطنت نشسته، مسیح در مرکز تمامی کائنات ایستاده و قوم او فناناپذیر است.

بنابراین نیم ساعت خاموشی حادث می شود. از منظر تاریخ و ابدیت، نیم ساعت چیزی به حساب نمی‌آید، ولی از دیدگاه نمایشی که روی پرده در جریان است، وقفه ای طولانی است که در طی آن یوحنا می تواند قبل از شروع پرده سوم بر پرده دوم تعمق کند.

۸:۲-۱۱:۱۸

پرده سوم

هشدار به دنیا

هفت کرنا نواخته می‌شوند

تسلسل وقایع

بعد از مهرها، نوبت کرناها می‌رسد. و به عبارت دیگر، یوحنا بعد از دیدن مهرها، صدای کرناها را می شنود، مرحله ای که با مرحله پیش فرق دارد. هفت فرشته کرنا نواز، بازیگران بعدی هستند که بر صحنه مکاشفه ظاهر می شوند. آیا آنان نشانه حوادث بعدی هستند که در تاریخ روی می دهد؟ به این سؤال که آیا ترتیب مکاشفه همان ترتیب تاریخی است قبلاً جواب دادیم، ولی اگر می‌خواهیم ارتباط بین پرده دوم و سوم را درک کنیم، بایستی بار دیگر آن را مرور نمائیم.

نقطه شروع بحث ما، مقایسه دو توصیف از بازگشت مسیح در پایان جهان است. یکی توصیف خود مسیح در خطابه روی کوه زیتون (متی ۲۴:۲۹ به بعد مناسب ترین متن برای این منظور است)[۱] و دیگری توصیفی که در مکاشفه (۶:۱۲-۱۷، مهر ششم) آمده است. در اینجا می خواهیم موضوع تسلسل مکاشفه را بررسی کنیم و ملاک ما در این مورد ترتیبی است که در انجیل متی آمده است.

بنابراین با مکاشفه ۶:۱۲-۱۷ شروع می کنیم که ترتیب نمایش به قرار زیر است: (۱) مهر ششم، (۲) رؤیای امنیت ابدی کلیسا، (۳) مهر هفتم، نیم ساعت

۱- البته همه مفسرین عقیده ندارند که این متن به «بازگشت مسیح» اشاره می کند. تفسیری که در این کتاب ارائه شده بر اساس این دیدگاه است که تصویر کلی متی ۲۴:۲۹-۳۱ چنان نهائی و جهان شمول است که نمی تواند چیزی غیر از این باشد.

سکوت و خاموشی، (۴) هفت کرنا. اما ترتیب تاریخی چگونه است؟ دیدیم که در ترتیب صحیح تاریخی، مرحله (۲) قبل از مرحله (۱) می‌آید، ولی این دلیل نمی‌شود که بگوییم مرحله سوم و چهارم نیز ترتیب خود را رعایت نکرده‌اند. در واقع وقتی یک بار اصل «بازگشت به عقب» را جائی بکار بردیم نمی‌توانیم امکان کاربرد آن را در موارد دیگر انکار کنیم. پس ترتیب و توالی کرناها چگونه است؟

با کمک گرفتن از بابهای ۲۴ و ۲۵ انجیل متی، از همان نقطه که پایان دنیا و ظهور مسیح است (متی ۲۴:۲۹ و آیات بعد) شروع می‌کنیم. توجه خود را نه به سخنان بعدی مسیح بلکه به آنچه طبق سخن وی بعداً روی می‌دهد معطوف می‌کنیم. وی در ادامه سخن خود هشدارهای متعددی بر زبان می‌آورد (۲۴:۳۲-۲۵:۳۰) ولی از دیدگاه توالی وقایع، داوری و سپس ابدیت می‌آید (متی ۲۵:۳۱-۴۶). نقشه اصلی مسیح همین است و باید در آن جای مناسبی برای کرناها پیدا کرد.

الف) آیا کرناها بعد از ظهور مسیح نواخته می‌شوند؟

در انجیل متی هیچ ذکری از کرناها نشده و نیز هیچ فاصله زمانی بین متی ۲۴:۳۰ (ظهور) و ۲۵:۳۱ (داوری) وجود ندارد که بتوانیم آنها را در آن بگنجانیم. اگر چنین صحنه پیچیده‌ای از نمایش، چهار باب مکاشفه را به خود اختصاص داده، آیا به راستی بیانگر وقایعی است که مابین ظهور و داوری روی خواهد داد؟ این نکته به نظر عجیب می‌رسد که مسیح هیچ اشاره‌ای به این موضوع در نقشه اصلی خود نکرده است؟ اما مهمتر از همه، ظهور مسیح با تحولات عجیب و غریبی همراه است که از آن میان یکی هم خاموش شدن اجرام آسمانی است[۲]. اگر خورشید، ماه و ستارگان در هنگام گشودن مهر ششم خاموش می‌شوند، چگونه ممکن است، بعداً با نواختن چهارمین کرنا (۸:۱۲) صرفاً با تاریک شدن یک سوم نور آنها

۲- مکاشفه ۶:۱۲-۱۷ = متی ۲۴:۲۹, ۳۰ = دوم پطرس ۳:۱۰ = عبرانیان ۱۲:۲۶, ۲۷.

تاریکی زمین را فراگیرد؟ پس نتیجه می‌گیریم که کرناها، گرچه در رویای یوحنا بعد از مهرها می‌آیند، ولی از نظر توالی تاریخی نمی‌توانند متعاقب مهرها باشند.

ب) آیا کرناها همزمان با ظهور مسیح هستند؟

آیا کرناها به نحوی همزمان با مهر هفتم و ضمیمه مهر ششم هستند؟ باب ۲۴ متی هیچ اشاره‌ای به این موضوع نمی‌کند، به علاوه بار دیگر به یاد می‌آوریم که در آنجا بازگشت مسیح با نابودی کلی دنیا همراه است. بنابراین ویرانی محلی و جزئی که کرناها اعلام‌گر آن هستند هم در زمان بازگشت مسیح و هم بعد از آن تجانس خاصی ندارد.

بحثهائی که در مورد خاموشی صورت گرفته معمولاً بحثهای جالبی نیستند، ولی نه در اینجا. این حقیقت که مسیح در ادامه متی ۲۴:۲۹[۳] از ذکر هر واقعه ای که مشابه وقایع نواختن کرناها باشد، خودداری کرده اهمیت زیادی دارد، زیرا همان طور که گفته شده باب ۲۴ و ۲۵ متی، نقشه اصلی مسیح برای آینده و حاوی جواب او به دو سؤال شاگردانش بود. آنان ابتدا در ۲۴:۳ پرسیده بودند: «چه وقت این امور واقع خواهند شد؟» (یعنی ویرانی اورشلیم که مسیح در متی ۲۴:۲ به آن اشاره کرده ولی در مکاشفه هیچ ذکری از آن نشده است، چرا که وقتی یوحنا مکاشفه را می نوشت قبلاً روی داده بود) و سؤال دوم اینکه «نشانه آمدن تو و انقضای عالم چیست؟» جواب کامل و مفصل مسیح را می‌توان از اولین جمله آن به خوبی درک نمود: «زنهار کسی شما را گمراه نکند.» نبوتها، پیشگوئی‌ها، آینده و پایان دنیا هر یک زمینه‌ای وسیع برای رشد فرضیات عجیب و غریب و گمراه کننده است. تنها تعداد تفسیرهای مختلفی که در مورد مکاشفه صورت گرفته نشان

۳- کرنای بزرگ متی ۲۴:۳۱ جز احتمالاً با کرنای هفتم (مکاشفه ۱۱:۱۵ به بعد)، هیچ ارتباطی با کرناهای مکاشفه ندارد.

دهنده رشد این نوع فرضیات است. با هر تفسیر مقرون به حقیقت، چندین تفسیر گمراه‌کننده ظاهر می‌شود بنابراین «زنهار کسی شما را گمراه نکند.» در نتیجه مسیح تعلیم مقتدرانه خود را در دو باب طولانی در انجیل متی بیان کرده است، تعلیمی که به روشنی پیداست برای محافظت شاگردان از گمراهی در این خصوص ارائه شده است.

پس بایستی از هرگونه فرضیه پردازی در مورد آینده که موجب افزوده شدن مشکلات صعب‌العلاج بر طرح کاملی که در اینجا ارائه شده خودداری کنیم. باید هر نوع تفسیری را که به عنوان مثال در پی این است که چهار باب مکاشفه را مابین دو عبارت انجیل متی قرار دهد با دیده شک بنگریم. در نادرستی چنین تفسیری جای هیچ شک و شبهه‌ای نیست. مفسرینی که نبوتهای پردامنه‌ای در مکاشفه می‌یابند که معادل آنها در دو باب ۲۴ و ۲۵ متی پیدا نمی‌شود، در حقیقت تعلیم مسیح در انجیل متی را مورد انتقاد قرار داده به طور ضمنی می‌گویند که تعلیم وی ناکارآمد یا حداقل اینکه بد ارائه شده و او نتوانسته شاگردان خود را از خطاهای آینده مصون نگه دارد.

با این وصف، مسئله کرناها را در کدام قسمت از خطابه مسیح بر کوه زیتون می‌توان گنجاند؟

ج) آیا کرناها قبل از ظهور مسیح هستند؟

در این صورت کرناها با وقایع قبل از مهر ششم منطبق می‌باشند و با مقایسه کرناها و مهرها ظاهراً صحت این ادعا روشن می‌شود. به نظر می‌رسد که هم نقاط اشتراک و هم وجوه تمایز آنها به توازی بین این دو مجموعه اشاره دارند. مشکلات و رنجهائی که در هر دو بیان شده‌اند شبیه هستند. در چهار قسمت اول هر یک، نه با تسلسل وقایع بلکه بیشتر با جوانب متعدد یک وضعیت واحد سر و کار داریم و

در قسمت پنجم، با طرح مشکلات بیرونی به ماهیت درونی انسان پرداخته می‌شود. قسمتهای ششم و هفتم، برخی بلایای نهایی و پیامدهای آنها را به تصویر کشیده‌اند.

از آنجا که مهر ششم بیانگر رنجهای مسیحیان (۶:۹) و کرنای پنجم نشان دهنده رنجهای دنیای بی‌ایمانان است (۹:۴)، کرناها و مهرها مشابهتی با هم ندارند و این نکته همان طور که در مطالب بعدی نشان داده شده در مورد بقیه کرناها نیز صدق می‌کند. سه کرنای آخر بر ضد «ساکنان زمین» (۸:۱۳؛ همان اصطلاح ۶:۱۰) نواخته می‌شوند. بلایای ناشی از کرناهای اول تا ششم، به روشنی یادآور بلایایی هستند که خدا بر مردم بی‌ایمان مصر فرستاد (۸:۷-۹, ۱۲؛ ۹:۳ و خروج باب ۷ الی ۱۰). انسانهائی که در رؤیاهای مربوط به کرناها ذکر شده‌اند مانند اهالی مصر یا توسط این بلایا نابود می‌شوند یا علیرغم آن بلایا توبه نمی‌کنند (۹:۲۰, ۲۱). آمدن ملکوت مسیح که با نواختن کرنای هفتم اعلام می‌شود، یک «وای» است (۱۱:۱۴) که تنها برای بی‌ایمانانی که توبه نمی‌کنند مصداق دارد. این تفاوت بین دو پرده، عملاً یکپارچگی آنها را تصدیق می‌کند، درواقع دو روی یک سکه هستند. دنیا به طور کلی متحمل رنج و سختی خواهد شد («دنیا» از دیدگاه خلقت، کلیسا را نیز شامل می‌شود) و این پرده دوم است. همچنین رنج و سختی طبق هدف خاص الهی بر «دنیا» (به مفهومی دیگر: جامعه بی‌دین بشری) خواهد آمد و این پرده سوم است.

این دو پرده به عبارتی با هم موازی هستند. گشوده شدن مهرها نشان می‌دهد که تا زمان بازگشت مسیح چه اتفاقاتی در طول تاریخ روی خواهد داد و در این راستا مخصوصاً به رنجهائی که کلیسا بایستی متحمل شود اشاره شده است. کرناها که از همان نقطه آغاز می‌شوند و نیز بیانگر وقایعی هستند که تا زمان بازگشت مسیح در طول تاریخ اتفاق می‌افتد، به دنیای بی‌ایمان هشدار می‌دهند. توجه کنید که خطابه مسیح بر کوه زیتون در ادامه با توصیف بازگشت مسیح در متی

۲۹:۲۴-۳۱ این نکته را تأئید می کند که با متنی طولانی حاوی اخطار به کسانی است که در دوران قبل از بازگشت زندگی می کنند.

چنان چه به عقب بنگریم، می توانیم ببینیم که این سبک نگارش چگونه تابع اصل «الگوهای تکراری» است که در رابطه با پرده اول در مورد آن صحبت کردیم. با درک این نکته که این اصل چگونه در کتاب مکاشفه و در واقع در کل کتاب مقدس نقشی محوری دارد، نباید از گسترش و تبدیل آن به توازی و تقارن بین تمام صحنه ها شگفت‌زده شویم. با نگاهی به جلو خواهیم دید که چنین زمینه هائی به همین طریق بارها و بارها پوشش داده می شود. هر صحنه ای که پایان می یابد، با دنبال کردن رد پای تاریخ تا پایان و حتی ماورای آن می بینیم که نمایش به همان نقطه آغاز برمی گردد و همان دوره را مجدداً در صحنه بعد مشاهده می کنیم.

وجود این تفسیرهای متفاوت در مورد مکاشفه موجب پیدایش دو مکتب فکری پرطرفدار شده که «تاریخ گرایی» و «آینده گرایی» نامیده می شوند. تاریخ گرایان بر این عقیده اند که مکاشفه روایت جزء به جزء وقایعی است که تمام دورهٔ بین اولین ظهور مسیح تا بازگشت وی را دربرمی گیرد: از دیدگاه یوحنا، تقریباً تمامی پیشگویی ها یا تمامی تاریخ از پیش نوشته شده است. آینده گرایان نیز بر این عقیده اند که مکاشفه بیشتر کتابی نبوتی است، ولی از آنجا که تحقق نبوتهای آن را به صورتی تحت اللفظی درک کرده اند، بر این باورند که حتی امروز قسمت اعظم آنها محقق نشده است. این دو مکتب تفسیری تمایل دارند ترتیب صحنه های کتاب را به همان صورتی که نوشته شده در امتداد هم بدانند، به عنوان مثال تصورشان بر این است که چون در خود کتاب، کرناها بعد از مهرها می آیند، وقایع مربوط به آنها نیز دقیقاً به همان ترتیب روی می دهند.

ولی همان طور که دیدیم الزاماً به این صورت نیست. قرائت ما از کتاب مکاشفه بر اساس دیدگاه دیگری است، یعنی بخشهای مختلف مکاشفه را نمی توان از روی

تقدم و تأخر چه به صورت توالی و چه به صورت تکرار تفسیر نمود. خواننده یا مفسر کتاب مکاشفه باید بر اساس زمینه های دیگری تصمیم گیری کند، خواه به این معنی که وقایع به دنبال هم باشند، خواه اینکه یکی تکرار یا بازگوئی دیگری باشد. چنین تصمیمی را می توان به طور کلی از شواهد درونی کتاب و متون موازی در سایر قسمتهای کتاب مقدس نظیر خطابه عیسی بر کوه زیتون اتخاذ نمود. این گونه متون چهارچوبی مطمئن برای تمامی بخشهای کتاب مقدس به وجود می آورد تا با هم در نظم و ترتیبی معقول و قابل فهم قرار گیرند.

۱- پرده سوم گشوده می شود
خدا فریاد قوم خود را می شنود (۲:۸-۶)

[۲] و دیدم هفت فرشته را که در حضور خدا ایستاده اند که به ایشان هفت کرنا داده شد.
[۳] و فرشته ای دیگر آمده، نزد مذبح بایستاد با مجمری طلا و بخور بسیار بدو داده شد تا آن را به دعاهای جمیع مقدسین، بر مذبح طلا که پیش تخت است بدهد، [۴] و دود بخور، از دست فرشته با دعاهای مقدسین در حضور خدا بالا رفت. [۵] پس آن فرشته مجمر را گرفته، از آتش مذبح آن را پر کرد و به سوی زمین انداخت و صداها و رعدها و برقها و زلزله حادث گردید.
[۶] و هفت فرشته ای که هفت کرنا را داشتند خود را مستعد نواختن نمودند.

جان دان شاعر پر احساس انگلیسی شعری با این مضمون سرائیده است: «ای فرشتگان، در چهار گوشه زمین بر کرناهای خود بدمید!» شکی نیست که وی در حین نوشتن شعر خود این صحنه از مکاشفه را در ذهن داشت و در ابیاتی که در ادامه می آید به آخرین کرنا که به صدای آن مردگان برمی خیزند[۴] اشاره می کند.

۴- متی ۳۱:۲۴؛ اول قرنتیان ۵۲:۱۵؛ اول تسالونیکیان ۱۶:۴.

ولی خود کتاب مقدس ما را از قضاوت و تفسیر عجولانه و ساده انگارانه در مورد این کرناها برحذر می دارد. صدای کرناها ممکن است نشانه روز «یادآوری» (لاویان ۲۳:۲۴)، یا پیروزی (یوشع ۶:۴)، یا تاجگذاری (اول پادشاهان ۱:۳۴)، یا هشدار (ارمیا ۴:۵) باشد. صدای صور عظیمی که در باب اول مکاشفه شنیده می شود، ربطی به برانگیختن مردگان ندارد بلکه در مورد کشتن زندگان است (۱:۱۰, ۱۷). هیچ چیزی در باب ۸ دال بر این وجود ندارد که بتوان هر یک از مفاهیم فوق را به کرنای این صحنه مرتبط نمود و ما نیز باید داوری در این خصوص را به بعد موکول کنیم.

در مورد مذبح و بخور آیات ۳ تا ۵ شک و شبهه کمتری وجود دارد. این دو نوعی پیوستگی بین این صحنه و صحنه قبل از آن را به وجود آورده اند. وقتی مهر پنجم گشوده شد، مذبحی را دیدیم که خون مقدسین از آن جاری بود. در اینجا نیز مذبحی می بینیم که دعای مقدسین از آن به آسمان بالا می رود. در معبد اورشلیم، مذبح قربانی و مذبح بخور از هم جدا بودند، همان طور که در کتب مقدس اغلب دیده می شود برای توصیف یگانه حقیقت آسمانی، کلمات و ابزارهای مختلفی بکار می رود تا تمام جوانب آن نشان داده شود، ولی در آسمانها فقط یک مذبح وجود دارد که هر دو مذبح زمینی را در خود جای می دهد. این موضوع را قبلاً در مبحث گشودن مهر پنجم به عنوان تمرکز دو نوع قربانی بررسی کردیم: یکی قربانی جانهای مقدسین و دیگری دعاهای آنان. حال از این مذبح دود خوشبوئی که نشانه دعاهای قوم خدا است برمی خیزد[5]. ارتباطی که در اینجا وجود دارد شاید در وهله اول قابل دیدن نباشد اما توجه به سه نکته زیر جای هیچ شک و تردیدی باقی نمی گذارد. اول اینکه کرناهای پنجم تا هفتم (و نیز با توجه به کرناهای اول تا

۵- متن یونانی آیه ۳ چگونگی ارتباط بین بخور و دعا را مشخص نکرده ولی قبلاً در ۵:۸ نشان داده شده که یکی نماد دیگری است.

چهارم) بلاهائی بر «ساکنان زمین» نازل می کنند و فراموش نکنیم که فرارسیدن این بلاها به خاطر اجرای عدالت نسبت به همین «ساکنان زمین» بود، عدالتی که هنگام گشودن مهر پنجم، مقدسین برای تحقق آن دعا می کردند. دوم اینکه بلاهای مربوط به کرناهای اول تا پنجم یادآور بلایای مصر و نیز مقدمه باشکوه آن وقایع در خروج ۳:۷ هستند: «خداوند گفت: هر آینه مصیبت قوم خود را که در مصرند دیدم و استغاثه ایشان را از دست سرکاران ایشان شنیدم... و نزول کردم تا ایشان را از دست مصریان خلاصی دهم.» سوم اینکه مذبح بخوری که آتش از آن بر زمین جاری می شود، همان است که از آن دعاها به آسمان بالا می رود.

حال ممکن است این مسئله تا حدودی از تجربه های معمول مسیحیان دور باشد. در پرده دوم با تأکید به کلیسا گفته می شود که متحمل رنج خواهد شد، هر چند امنیت نهائی و ابدی آن غیرقابل تردید است. اما کلیسا نمی خواهد با فروتنی این رنج را بپذیرد و برای جفاکنندگان خود تقاضای انتقام می کند. نباید تصور کنیم که این درخواست صرفاً دعای انسانی است که تحت فشار آن لحظات سخت، بصیرت خود را در مورد فرمان خداوند به دعا برای جفاکنندگان از دست داده است. سپس در پرده سوم می بینیم که خدا این دعاها را می شنود و به طریقی هولناک و فراگیر آنها را اجابت می کند.

بنابراین دو سؤال بی پاسخ همراه ما وارد پرده سوم می شود: آیا کرناها به معنی پیروزی، مجازات، زندگی، مرگ یا چیز دیگری هستند؟ و آیا مجمر (بخوردان) واقعاً به این معنی است که قوم خدا بایستی برای نازل شدن بلا بر دنیا دعا کند؟

۲- کرنای اول: بلای زمین (۸:۷)

۷ و چون اولی بنواخت تگرگ و آتش با خون آمیخته شده، واقع گردیده به سوی زمین ریخته شد و ثلث درختان سوخته و هر گیاه سبز سوخته شد.

سواران پرده دوم غیرقابل تصور بودند، بنابراین پذیرفتیم که آنها را بایستی نمادین دانست. اما تصور تگرگ سوزاننده، در این عصر که عصر اتم نامیده می شود چندان سخت نیست و شاید این وسوسه برای انسان به وجود بیاید که آن را نه سمبل بلکه یک واقعیت مسلم بداند. فرضیات چندی بر این اساس به وجود آمده اند: یکی اینکه اتم برای مردم قبل از قرن نوزدهم ناشناخته بود، دیگر اینکه وقتی این اتفاق عملاً روی دهد نشانه ای از پایان تاریخ خواهد بود، سوم اینکه این اتفاق برای اولین بار در دوران ما روی داده و سرانجام اینکه بالاخره به پایان تاریخ نزدیک شده ایم. این استدلال درواقع بر پایه کنجکاوی و موشکافی بشر قرار دارد. انسانها غالباً برخی از وقایع خطیری را که در زمان آنها روی می دادند، منتسب به این یا آن نبوت می کردند و آنها را نشانه ای دال بر آخر زمان می دانستند: هجوم بربرها در قرن پنجم، سال سرنوشت ساز ۱۰۰۰ میلادی، آشوبهای دوران اصلاحات کلیسا، زلزله لیسبون در سال ۱۷۴۵ هر یک بعضی از دانشجویان مدارس الهیاتی را به این فکر انداخت که «حالا دیگر سرانجام تحقق مو به موی نبوت را می بینیم، حال بالاخره روز داوری نزدیک است.» ولی هیچ کدام از نتیجه گیریهای آنان - حداقل به مفهومی که در ذهن داشتند - درست از آب در نیامد.

بدین جهت ما نیز در مقابل وسوسه تفسیر این تگرگها به بمباران اتمی مقاومت می کنیم و البته دو دلیل دیگر هم برای خودداری از این تفسیر داریم: (۱) اگر واقعاً بپذیریم که پرده سوم بیانگر بلاهایی است که در جواب دعاهای قوم خدا بر ساکنان شریر زمین نازل می شود، به نظر بسیار عجیب می آید که اولین مرحله این بلاها تا اواسط قرن بیستم به تأخیر افتاده باشد و شصت نسل گذشته شریران از آن بلا مصون مانده باشند (صرف نظر از بلاهای بعدی که طبق تفسیر تحت اللفظی هنوز نازل نشده اند). (۲) اگر پرده سوم را موازی پرده دوم بدانیم، پنج کرنای اول مشابه پنج مهر اول است که بیانگر وقایعی هستند که تاریخ آنها قابل تعیین نیست

ولی بر این باور است که وضعیت جهان طوری است که هر لحظه امکان تحقق آن وجود دارد. طبق این دیدگاه، تگرگ، آتش و خون نماد هر نوع ویرانی هستند که هر زمان ممکن است زمینی را که انسان بر آن زندگی می کند نابود سازند.

۳- کرنای دوم: بلای دریا (۸:۸ ، ۹)

[۸] و فرشته دوم بنواخت که ناگاه مثال کوهی بزرگ، به آتش افروخته شده، به دریا افکنده شد و ثلث دریاخون گردید، [۹] و ثلث مخلوقات دریائی که جان داشتند، بمردند و ثلث کشتی ها تباه گردید.

اثرات کرنای دوم، ما را به یاد اولین بلای مصر می اندازد (خروج ۷:۲۰-۲۵)، همان طور که اثرات کرنای اول نیز هفتمین بلا را تداعی می کند (خروج ۹:۲۴-۲۶). پر شدن دریاها و به دنبال آن، از بین رفتن موجودات دریائی ممکن است جنبه دیگری از خرابی محیط پیرامون ما باشد، همانند صدماتی که در نتیجه نواختن کرنای اول بر زمین وارد شد. اشاره مخصوص به نابود شدن کشتی ها شاید به این معنی باشد که در حالی که اولین بلا بر ضد محیط زیست انسان بود، دومین بلا برای نابودی فعالیتهای تجاری بشر روی داد، زیرا در دوران عهد جدید منظور از «دریا» دریای مدیترانه است و دریای مدیترانه «دریاچه روم» نامیده می شد که محل تلاقی راههای تجاری امپراتوری روم بود.

تعبیرات حاصله از این اثرات هولناک و مهلک، بی نهایت دراماتیک است ولی غیرقابل تصور نیست. انقراض قاره آتلانتیس در نظر ما افسانه ای بیش نیست، ولی خوانندگان مکاشفه که نسبت به ما حدود دو هزار سال نزدیکتر به آن واقعه هولناک بودند تصوری غیر از این داشتند[۶]. شاید آن واقعه در زمان خود نه به

۶- شاید این اتفاق ناشی از انفجار جزیره آتش فشانی «ترا» در دریای اژه بوده که در حدود قرن شانزدهم پیش از میلاد به وقوع پیوست.

عنوان افسانه بلکه به صورت واقعیتی تاریخی ضبط شده باشد و این تصور را در آنها به وجود آورده که چگونه یک کوه عظیم سوزان به دریا فرو می‌افتد! علاوه بر آن، خوانندگان مکاشفه از انفجار آتش فشان «وزو» در سال ۷۹ میلادی اطلاع داشتند و این شاید خیالپردازی نباشد اگر بگوئیم که آن اتفاق، بسیاری از خوانندگان یوحنا را تحت تأثیر قرار داد و آن را به عنوان نمونه ای برجسته از تعالیم این صحنه در نظر گرفته اند. دیگر اینکه در سال ۷۰ میلادی تمام یهودیان دنیا از جمله مسیحیان یهودی تبار در کمال ناباوری شنیدند که سپاهیان رومی شهر مقدس خدا را غارت کرده اند. دودی که از اورشلیم به آسمان بالا می‌رفت، نماد دعاهای قوم خدا بود:

قدس تو را آتش زده اند
و مسکن نام تو را تا به زمین بی‌حرمت کرده اند...
ای خدا، دشمن تا به کی ملامت خواهد کرد
و آیا خصم تا ابد نام تو را اهانت خواهد نمود؟ (مزمور ۷۴:۷, ۱۰).

دودی که نه سال بعد – نه سالی که خاطره تلخِ سقوط اورشلیم هرگز فراموش نشده بود – از پمپی و هرکولانیوم بلند شد در نظر بسیاری اجابت آن دعا بود.

۴- کرنای سوم: بلای نهرها (۸:۱۰-۱۱)

۱۰ و چون فرشته سوم نواخت، ناگاه ستاره‌ای عظیم، چون چراغی
افروخته شده از آسمان فرود آمد و بر ثلث نهرها و چشمه‌های آب افتاد ۱۱ و
اسم آن ستاره را افسنتین می‌خوانند، و ثلث آبها به افسنتین مبدل گشت
و مردمان بسیار از آبهائی که تلخ شده بود مردند.

به تصور درآوردن این صحنه اصلاً کار ساده ای نیست. ولی اگر مردمان قرن اول میلادی با چیزی مانند کوه آتشین کرنای دوم آشنائی داشتند و اشاره کرنای

اول به تگرگ سوزان برای مردمان قرن ما دور از ذهن نیست، شاید موردی در نسلهای آینده اتفاق افتد که آن را با ستاره سوزان کرنای سوم مقایسه کنند. ادبیات علمی تخیلی حتی در روزهای آغازین خود، امکان وقوع چنین حوادثی را از نظر دور نداشته اندو داستان کوتاه «ستاره» نوشته اچ. جی. ولز نیز تا ویرانی کامل این دنیا پیش می‌رود.

با تمام این توصیفها چنانچه در انتظار تحقق این رؤیاها به صورتی تحت‌اللفظی باشیم بدون شک تعلیم اصلی آنها را از دست خواهیم داد. نکته اصلی رؤیاهای یوحنا این است که در اثر وقایعی که خارج از کنترل انسان و یقیناً منشأی الهی دارند، اتفاقات وحشتناکی برای دنیائی که انسان در آن زندگی می‌کند به وقوع می‌پیوندد. در این مورد، خدا آبهای شیرین را می‌زند (و در نتیجه هر که از آنها بنوشد، مسموم می‌شود) و این واقعه می‌تواند نمادی از انهدام منابع طبیعی باشد که زندگی انسان بر روی این کره خاکی را ممکن می‌سازند.

۵- کرنای چهارم: بلای آسمان (۸:۱۲)

۱۲ و فرشته چهارم بنواخت و به ثلث آفتاب و ثلث ماه و ثلث ستارگان
صدمه رسید تا ثلث آنها تاریک گردید و ثلث روز و ثلث شب همچنین
بی‌نور شد.

تصور ستاره ای با یک سوم نور خود در طول روز و شب سخت‌تر از تصور ستاره ای در حال سقوط است. حتی اگر آن را چیزی غیر از خورشید، ماه و خود ستارگان فرض کنیم که آنها را از طریق نورشان می‌بینیم، آیا تغییری در مشاهده آنها نتیجه نحوه رسیدن نورشان به زمین نیست؟ چیزی شبیه خسوف و کسوف یا تراکم ابرها یا طوفانهای شن؟ یا تغییری اساسی در حرکت زمین که موجب شود یک سوم آن را تاریکی مداوم فراگیرد، هر چند این موضوع تأثیری در تاریکی ماه

و ستارگان ندارد؟ بررسی کتب مقدس ما را از چنین فرضیه های بی ثمری دور می سازد زیرا کتب مقدس هیچ علاقه ای به مکانیسم معجزات ندارند. وقایع مافوق طبیعی کتاب مقدس نه با «چگونه؟» بلکه با «چه کسی؟» و «چرا؟» کار دارند. کرنای چهارم مجدداً توجه ما را به کتاب خروج معطوف می کند[7]، جائی که اهمیت بلاهائی که بر مصر وارد شد دقیقاً در این بود که مردم نمی توانستند چگونگی وقوع آنها را بفهمند و به ناچار تصدیق می کردند که کار خدا است (خروج ۱۸،۷:۸).

پس خدا در اینجا چکار می کند؟ نتیجه گیری های خود را در مورد بخش اول پرده سوم با هم بررسی کنیم. صدمات هولناکی بر زمین و گیاهان آن، بر دریا و کشتی ها، بر آبهای آشامیدنی مردم، بر نوری که دلیل دیدن هر چیزی است، بر محیط زندگی، تجارت، منابع و بینائی آنان وارد می شود. ولی این صدمات نه کامل بلکه جزئی («ثلث») است طوری که به نظر می رسد کرناها نه به منظور کیفر بلکه برای اخطار نواخته می شوند. خدا اجازه می دهد اکثر انسانها جان سالم به در برند، شاهد خشم خدا بر علیه گناه باشند و به آنها فرصت توبه داده می شود. بنابراین با این واقعیت به ظاهر متناقض روبرو می شویم که بدبختیهای پرده سوم واقعاً از مهربانی خدا است. در مبحث مهرها دیدیم که کلیسای رنج دیده، خواستار اجرای عدالت بود، اما کرناها نشان می دهند که خدا بر دنیای شریر رحمت می کند. دنیا این عطای خدا را رد می نماید و در واقع توبه نمی کند (۹:۲۰-۲۱)، ولی هرگز نگوئیم که خدا از تمام قدرت خود استفاده نکرد تا انسانها را از غفلت و بی خبری بیدار سازد، چرا که خدا تا ویرانی زمینی که روزی کاملیت آن تحسین خدا را برانگیخت پیش رفت.

۷- خروج ۲۱:۱۰ و آیات بعد. کرنای سوم با هیچ کدام از بلایای مصر دقیقاً تطابق ندارد ولی در این مورد رجوع کنید به خروج ۲۳:۷ به بعد.

۶- دنیا بداند که کرناهای دیگری هم خواهد بود (۱۳:۸)

۱۳ و عقابی را دیدم و شنیدم که در وسط آسمان می پرد و به آواز بلند می گوید: "وای، وای، وای بر ساکنان زمین، به سبب صداهای دیگر کرنای آن سه فرشته که می باید بنوازند."

در حالی که توجه خوانندگان به ارتباط بین این صحنه و سفر خروج معطوف شده، عقاب شاید یادآور این موضوع باشد که خدا با نجات دادن قوم خود «بر بالهای عقاب» (خروج ۴:۱۹)، نابودی شرارت مصریان را تا به آخر به انجام رسانده است. از سوی دیگر، کتاب مقدس در برخی متون، عقاب و لاشخور را یکی می داند (ر.ک متی ۲۸:۲۴) و این پرنده که از اتفاقات ناگوار خبر می دهد، شاید لاشخوری باشد که بر گرد بدنهای در حال مرگ انسانها پرواز می کند. مطمئناً «وای»هائی که خطاب به ساکنان زمین می گوید نیز از همان نوع است و همانند شرارتی است که عیسی مسیح نسبت به شهرهای جلیل نسبت داد: «وای بر تو ای خورزین! وای بر تو ای بیت صیدا، زیرا اگر معجزاتی که در شما ظاهر گشت در صور و صیدون ظاهر می شد، هر آینه مدتی در پلاس و خاکستر توبه می نمودند... و تو ای کفر ناحوم! که تا به فلک سر افراشته ای، به جهنم سرنگون خواهی شد زیرا هرگاه معجزاتی که در تو پدید آمد در سدوم ظاهر می شد، هر آینه تا امروز باقی می ماند» (متی ۱۱:۲۱-۲۴). گناهی که همواره نابودی را با خود می آورد، انکار عمدی و عدم پاسخ به چیزهائی است که دل فروتن آنها را اعمال خدا می داند.

در نواخته شدن چهار کرنای اول، انسانها به خاطر بلاهائی که بر محیط زندگیشان وارد می شود به صورت غیر مستقیم متحمل رنج می شوند ولی از آنجا که هنوز توبه نکرده اند مابقی کرناها به طور مستقیم آنان را تحت تأثیر قرار می دهند. خدا برای آشکار ساختن ماهیت واقعی شرارت همان روشی را بکار می گیرد که در مورد ایوب بکار بست تا ماهیت واقعی شخص عادل را آشکار نماید (ایوب ۱:۸-۱۲؛ ۲:۳-۷).

۷- کرنای پنجم: عذاب (۹:۱-۱۲)

[۱] و چون فرشتهٔ پنجم نواخت، ستاره ای را دیدم که بر زمین افتاده بود و
کلید چاه هاویه بدو داده شد. [۲] و چاه هاویه را گشاد و دودی چون دود
تنوری عظیم از چاه بالا آمد و آفتاب و هوا از دود چاه تاریک گشت. [۳] و
از میان دود، ملخ ها به زمین برآمدند و به آنها قوتی چون قوت عقربهای زمین
داده شد [۴] و بدیشان گفته شد که ضرر نرسانند نه به گیاه زمین و نه به
هیچ سبزی و نه به درختی، بلکه به آن مردمانی که مهر خدا را بر پیشانی
خود ندارند. [۵] و به آنها داده شد که ایشان را نکشند بلکه تا مدت پنج ماه
معذب بدارند و اذیت آنها مثل اذیت عقرب بود، وقتی که کسی را نیش
زند. [۶] و در آن ایام، مردم طلب موت خواهند کرد و آن را نخواهند یافت
و تمنای موت خواهند داشت، اما موت از ایشان خواهد گریخت. [۷] و
صورت ملخ ها چون اسبی آراسته شده برای جنگ بود و بر سر ایشان مثل
تاجهای شبیه طلا، و چهره های ایشان شبیه صورت انسان بود. [۸] و موئی
داشتند چون موی زنان، و دندانهایشان مانند دندانهای شیران بود. [۹] و
جوشنها داشتند، چون جوشنهای آهنین و صدای بالهای ایشان، مثل صدای
ارابه های اسبهای بسیار که به جنگ همی تازند. [۱۰] و دمها چون عقربها با
نیشها داشتند؛ و در دُم آنها قدرت بود که تا مدت پنج ماه مردم را اذیت
نمایند. [۱۱] و بر خود، پادشاهی داشتند که ملک الهاویه است که در عبرانی
به اَبدون مسمی است و در یونانی او را اپلیون خوانند.
[۱۲] یک وای گذشته است. اینک دو وای دیگر بعد از این می آید.

تنها افراطی ترین پیروان تفسیر تحت اللفظی می توانند وقایع کرنای پنجم را به صورت ظاهری آن درک و تفسیر کنند و در انتظار این باشند که آنچه را یوحنا در رویای خود دیده آنان نیز در زندگی واقعی ببینند. فرض کنید حفره بزرگی در

قسمتی از سطح زمین ایجاد شده و از آن دود بالا می آید و از درون زمین ملخ هائی عظیم الجثه را با خود بیرون می آورد که هرگز نظیر آنها در زمین و دریا دیده نشده است: با نیشی مانند نیش عقرب، هیبتی همچون اسب، تاج بر سر چون پادشاهان، با صورت انسان، موی زنان، دندانهای شیر، با پوششی از زره، دارای بال که با سر و صدای کر کننده در حرکتند و به جای گیاهان به مردم حمله می کنند و در مأموریت خود قادرند مسیحیان را از غیرمسیحیان تشخیص دهند. کتب مقدس ما را از انتظار برای تحقق چنین نبوتی به صورت تحت اللفظی برحذر می دارد. افراد اندکی هستند که تحقق مو به موی بعضی از نبوتها را انکار می کنند ولی ما باید تمایز بین این دو نوع نبوت را تشخیص دهیم. معیار این تشخیص، امکان تحقق آنها از نظر عقلی و ذهنی بشر نیست[۸] بلکه تجزیه و تحلیل کتاب مقدس از موضوع نبوت موجب می شود که نبوتهای استعاری و نبوتهای واقعی را از هم بازشناسیم. پیش از این به طور مفصل اشاره کردیم که کرناهای اول تا پنجم حداقل مانند مهرهای اول تا پنجم، نبوتهای نمادین هستند و بیانگر چیزهائی هستند که در طی قرون متمادی بارها و بارها به حقیقت پیوسته اند.

در مورد روی دادن وقایع ماوراء الطبیعه در تاریخ، همان طور که در رابطه با کرنای چهارم اشاره کردیم، سؤال انسان نباید «چگونه؟» باشد بلکه «چه کسی؟» و «چرا؟». نکته مهم در مورد ملخ ها این نیست که چگونه چنین موجوداتی امکان وجود دارند بلکه معنی آنها است. در خصوص متونی از عهد عتیق که معادل این

۸- عده ای از مفسرین به همین طریق استدلال کرده اند. «والورد» در مورد آیه ۶ می گوید: «منظور از مرگ دقیقاً همان مرگ است.» در مورد آیه ۵ می گوید: «احتمالاً... به صورت تحت اللفظی... یک دوره پنج ماهه»، در مورد آیه ۷ می گوید: «نه ملخ های معمولی بلکه نمادی از گروههای مهاجم شیاطین». درک و تفسیر تحت اللفظی تا زمانی قدرت دارد که فکر و ذهن انسان در حل مسئله ای ناتوان بماند و در ورای آن نمادگرائی اجازه خودنمائی می یابد.

متن از مکاشفه هستند همین نکته صادق است و بلای ملخ ها در خروج ۱۰:۱۲-۲۰ و یوئیل بابهای ۱ و ۲ را نیز نباید به صورت تحت اللفظی درک نمود. پس این سپاه اهریمنی از دیدگاه روحانی مفهوم واقعی خود را بازمی یابد. آنها از حفره یعنی جایگاه مرگ بیرون می آیند، حفره ای که از برخورد «ستاره سقوط کرده» با زمین ایجاد شده که بدون شک منظور از آن ستاره شیطان است (لوقا ۱۰:۱۸؛ ر.ک اشعیا ۱۴:۱۲) و خدا به شیطان قدرت انجام آن را داد. پدید آمدن ملخ ها عملاً قابل توصیف نیست، ولی تأثیرشان آشکار است: آنان که از سر و رویشان وحشت می بارد، آدمیان را حدود نصف سال عذاب می دهند به نحوی که زمان سختی و رنج اندکی کمتر از زمان آرامش خواهد بود و نیشهایشان به قدری دردناک است که انسان آرزوی مرگ می کند.

تفسیر ما این است که هرگاه بی ایمانان به این طریق متحمل رنج شوند، تمام اشکال گوناگون بیماریها که آنان را عذاب می دهد به حدی که منتظر قدوم مبارک مرگ باشند تا آنها را خلاص کند، دردهای مزمن، امراض، خصومتها و ناامنی ها، همه ملخ های کرنای پنجم هستند که تحت فرمان فرشته هاویه که احتمالاً خود شیطان است قرار دارند. این است اخطار کرنای پنجم و اولین وای بر بی ایمانانی که مهر خدا را بر پیشانی ندارند.

۸- کرنای ششم: ویرانی (۹:۱۳-۲۱)

[13] و فرشتهٔ ششم بنواخت که ناگاه آوازی از میان چهار شاخ مذبح
طلائی که در حضور خداست شنیدم [14] که به آن فرشتهٔ ششم که
صاحب کرنا بود می گوید: "آن چهار فرشته را که بر نهر عظیم فرات
بسته اند، خلاص کن." [15] پس آن چهار فرشته که برای ساعت و روز و ماه
و سال معین مهیا شده اند تا اینکه ثلث مردم را بکشند، خلاصی یافتند.

[16] و عدد جنود سواران، دویست هزار هزار بود که عدد ایشان را شنیدم.
[17] و به این طور اسبان و سواران ایشان را در رؤیا دیدم که جوشنهای
آتشین و آسمانجونی و کبریتی دارند و سرهای اسبان چون سر شیران
است و از دهانشان آتش و دود و کبریت بیرون می آید. [18] از این سه بلا
یعنی آتش و دود و کبریت که از دهانشان برمی آید، ثلث مردم هلاک
شدند. [19] زیرا که قدرت اسبان در دهان و دم ایشان است، زیرا که
دمهای آنها چون مارهاست که سرها دارد و به آنها اذیت می کنند.
[20] و سایر مردم که به این بلایا کشته نگشتند، از اعمال دستهای خود
توبه نکردند تا آنکه عبادت دیوها و بتهای طلا و نقره و برنج و سنگ و چوب
را که طاقت دیدن و شنیدن و خرامیدن ندارند، ترک کنند؛ [21] و از قتلها
و جادوگریها و زنا و دزدیهای خود توبه نکردند.

هنوز کرنای هفتم مانده که نواخته شود، ولی کرنای ششم آخرین اخطار به ساکنان زمین است. وقتی کرنای هفتم نواخته می شود، دیگر خیلی دیر خواهد بود (۱۱:۱۵-۱۸). اخطار کرنای ششم مرگ است (آیات ۱۵,۱۸). یک سوم نسل انسان نابود می شود تا بقیه توبه کنند (هرچند این منظور به صراحت قید نشده است).

این سواره نظام مهیب مانند بقیه صحنه نه به معنی تحت اللفظی بلکه نمادین هستند. در هیچ دوره ای از تاریخ، مشابه چنین ویرانی گسترده ای روی نداده است: از یک سو بت پرستی به عنوان مذهب غالب جهان (آیه ۲۰) و از سوی دیگر ظهور ۲۰۰ میلیون اسب با نفسی آتشین و دمی شبیه مار که از بین النهرین وحشیانه حمله کنند. این متن را به هیچ وجه نباید طوری تفسیر نمود که «دهان اسبان» را نماد مسلسل و «دم اسبان» را نماد بمب افکن و چیزهائی از این قبیل فرض نمود و نه اینکه «رودخانه فرات» را که همه این ادوات جنگی از آنجا بیرون می آید، معادل روسیه یا چین یا هر نقطه شیطانی دیگری دانست. تفسیر تحت اللفظی، تمامی این

بخش را به آینده ای نزدیک که باورنکردنی به نظر می رسد حواله می دهد. این نوع شبه سمبولیسم، آن را در دوران کنونی ما قرار می دهد. هیچ کدام برای کسانی که طی دو هزار سال گذشته خواننده مکاشفه بوده اند، چنین مفهومی نداشته است.

خیر! نباید همه آنها را نمادگرائی صرف پنداشت، بلکه نمادگرائی راستین کتاب مقدس. آیه ۱۳: دعاهای کلیسا از مذبح بالا رفت و پاسخ آتشین خدا نازل گردید (۸:۳-۵). کرنای ششم مانند بقیه کرناها اعلامگر خشم خدا علیه گناه در پاسخ به دعاهای قوم خویش است که شرارت بدون مجازات نمی ماند و عدالت حکمفرما می شود. آیه ۱۴: در اکثر روایات تاریخی کتاب مقدس، تهدید ویرانی عمدتاً از منطقه دجله و فرات بوده است و از قرن هشتم قبل از میلاد «آشور مانند گرگ بر آغل گوسفندان می آمد.» حتی رومیان نیز از این بربرهای ساکن در مرزهای شرقی خود بیمناک بودند، و روم تنها امپراتوری نبود که چنین احساسی داشت. پس آخرین و مهمترین اخطار خدا در مورد ویرانی و مرگ به دست ساکنین فرات است. آیات ۱۵, ۱۶: فرشتگانی که مأمور ویرانی و تخریب هستند، در «ساعت صفر» نقشه خدا به فرمان او رها خواهند شد و با آنان نیروهای بیشمار خواهد بود. هر مرگ و کشتاری که روی دهد دقیقاً بر اساس نقشه و زمان خدا روی خواهد داد.

سواران مرگ در کرنای ششم، نه تانک هستند و نه هواپیما. یا به عبارت دیگر نه تنها تانک و هواپیما بلکه سرطانها، حوادث جاده ای، سوء تغذیه، انفجارهای تروریستی و مرگهای داوطلبانه در خانه های سالمندان هستند. با این وجود بقیه انسانها «که از این بلایا جان سالم به در برده اند» از بت پرستی خود دست برنمی دارند و توبه نمی کنند و مرکزیت زندگی خود را چیزهای دیگری غیر از خدا یا شرارتهائی که ناگزیر به دنبال آن می آید، قرار می دهند. آنان اخبار آلودگی هوا، تورم، کاهش منابع و سیاستمداران کور را می شنوند و نمی پذیرند که چهار

کرنای اول خدا در حال نواخته شدن است. در انتها خودِ آنان دچار این مصیبتها شده و به دلایل مختلف، زندگی برایشان تبدیل به عذابی طاقت فرسا می شود: ملخ ها رفته اند، کرنای پنجم نواخته شده، ولی توبه نخواهند کرد. حتی زمانی که فرشته های فرات با نواخته شدن کرنای ششم حرکت کنند و سواران برای کشتن دوستان یا بستگان، زنان و شوهران - به انواع ویرانیها و نه الزاماً در جنگ - روانه شوند در هنگام ماتم برای عزیزان خود نیز توبه نخواهد کرد. «خدا در شادیها با وجدان ما به نجوا سخن می گوید ولی در هنگام درد و رنج ما فریاد می کشد.» اگر فریاد پر طنین دردهای زمان ماتم را نشنویم، دیگر هیچ امیدی برای ما نخواهد بود.

۹- معنی آخرین کرنا (۱۰:۱-۷)

۱ و دیدم فرشتهٔ زورآور دیگری را که از آسمان نازل می‌شود که ابری در
بر دارد، و قوس قزحی بر سرش و چهره‌اش مثل آفتاب و پایهایش مثل
ستونهای آتش. ۲ و در دست خود کتابچه‌ای گشوده دارد و پای راست
خود را بر دریا و پای چپ خود را بر زمین نهاد؛ ۳ و به آواز بلند، چون غرش
شیر صدا کرد؛ و چون صدا کرد، هفت رعد به صداهای خود سخن
گفتند. ۴ و چون هفت رعد سخن گفتند، حاضر شدم که بنویسم. آنگاه
آوازی از آسمان شنیدم که می‌گوید: "آنچه هفت رعد گفتند مهر کن و
آنها را منویس."
۵ و آن فرشته‌ای که بر دریا و زمین ایستاده دیدم، دست راست خود را به
سوی آسمان بلند کرده، ۶ قسم خورد به او که تا ابدالآباد زنده است که
آسمان و آنچه را که در آن است و زمین و آنچه را که در آن است و دریا
و آنچه را که در آن است آفرید که "بعد از این زمانی نخواهد بود، ۷ بلکه

در ایام صدای فرشتهٔ هفتم، چون کرنا را می‌باید بنوازد، سرّ خدا به اتمام خواهد رسید، چنان که بندگان خود انبیا را بشارت داد.»

فرشته ای که می بایست کرنای هفتم را اعلام کند، ابتدا پیام امید بخش هفت رعد را بیان می کند. شاید تعجب کنیم که چرا باید مکاشفه خاصی به یوحنا داده شود و سپس از او بخواهند که آن را برای خوانندگانش آشکار نسازد. رویائی که در اینجا می بیند بسیار قابل توجه و فرشته ای که خبر را اعلام می کند، فرشته ای والا مقام به شباهت مسیح در باب اول است. این فرشته، ایده بی اساسی را که طبق آن فرشتگان موجودات مؤنثی هستند که به آرامی مشغول نواختن چنگ می باشند، یک بار و برای همیشه از اذهان می زداید. یوحنا آنچه را که رعدها می گفتند به وضوح شنید و فهمید ولی همانند تجربه پولس رسول در دوم قرنتیان ۴:۱۲ نمی بایست آن را فاش نمود.

هنوز هم ممکن است حدسیات ما در مورد کلام رعدها نادرست باشد. نزدیکترین متن در کتاب مقدس به این مورد احتمالاً مزمور ۲۹ است، جائی که رعد «آواز خداوند» نامیده شده و هفت بار به آن اشاره شده است. رعد، عظمت و اقتدار خدا را اعلام می کند تا «در هیکل او جمیعاً جلال را ذکر کنند» (مزمور ۹:۲۹). پس شاید مکاشفاتی که خدا در مورد خود به ساکنان زمین داده حتی از آنچه در ادراک ما می گنجد جامع تر باشد. شاید درست نباشد که مسیحیان چیزی از اخطارهای متعدد خدا به دنیا را بدانند مبادا از مسئولیت خود برای بشارت انجیل دست بکشند.

به هر حال هر چه باشد، واقعه بعدی در تقویم خدا کرنای هفتم است و آن انتها خواهد بود. همان طور که خواهیم دید، کاربرد واژه «سرّ» در عهد جدید نشان می دهد که «سرّ خدا» به معنی «حقیقت مربوط به خود خدا که کاملاً مکشوف نشده باشد» نیست، بلکه یعنی انجیل، مژده ای که چگونگی مصالحه انسان با

خدا از طریق عیسی مسیح را بیان می کند[۹]. فعل «بشارت دادن» در آیه ۷، همان evengelisen (موعظه کردن انجیل) است و دوران انجیل با نواخته شدن کرنای هفتم به اتمام خواهد رسید.

عبارت «بعد از این زمانی نخواهد بود» یعنی این زمان به آخر می رسد و ابدیت جای آن را می گیرد، هر چند ترجمه این عبارت به «دیگر هیچ تأخیر نخواهد بود» صحیح تر است. در این جمله دو منظور نهفته است: اول اینکه به موردی مشابه بین کتاب مکاشفه و یکی از بزرگترین کتابهای مکاشفه ای عهد عتیق یعنی کتاب دانیال اشاره کرده و آن را روشن می سازد. در میان شباهتهای زیادی که بین این دو کتاب وجود دارد، یکی همان «قسم به قادر مطلق» است که فرشته خیره کننده مشابهی در مورد «پایان این عجایب» ادا می کند. به دانیال گفته می شود که قبل از پایان جهان باید سه زمان و نصف زمان بگذرد (دانیال ۱۰:۵؛ ۱۲:۶). ولی در مقابل برای یوحنا هیچ تأخیری نخواهد بود. در حالی که مکاشفه پیشین (دانیال) با دیدی تاریخی به مسئله می نگرد و پایان زمان هنوز دور است، مکاشفه اخیر، پایان را همچون بخشی از چشم انداز فوری زندگی پیش روی ما قرار می دهد.

دومین هدف این عبارت شبانی است که به ما یادآوری می کند صبر خدا حد و مرزی دارد. نواخته شدن شش کرنا نشانه تمام فرصتهای ممکنی است که خدا برای توبه در اختیار انسان قرار می دهد و این فرصتها نه به عنوان مرز قدرت تحمل خدا بلکه بیانگر توانائی انسان برای توبه است که در عمل آن را از دست می دهد. به مرحله ای رسیده ایم که دیگر هیچ جائی برای دادن فرصتهای بیشتر وجود ندارد، زیرا انسان به حدی خود را سخت و نفوذ ناپذیر ساخته که دیگر امکان توبه ندارد. و اینجاست که فرشته قسم می خورد که در نواخته شدن کرنای هفتم دیگر تأخیری نخواهد بود.

۹- اول قرنتیان ۲:۱؛ افسسیان ۳:۴-۶.

۱۰- هنوز دنیا توبه نکرده است (۱۰:۸-۱۱:۱۴)

۸:۱۰ و آن آوازی که از آسمان شنیده بودم، بار دیگر شنیدم که مرا
خطاب کرده، می گوید: «برو و کتابچهٔ گشاده را از دست فرشته ای که بر
دریا و زمین ایستاده است بگیر.» ۹ پس به نزد فرشته رفته، به وی گفتم
که کتابچه را به من بدهد. او مرا گفت: «بگیر و بخور که اندرونت را تلخ
خواهد نمود، لکن در دهانت چون عسل شیرین خواهد بود.» ۱۰ پس
کتابچه را از دست فرشته گرفته، خوردم که در دهانم مثل عسل شیرین
بود، ولی چون خورده بودم، درونم تلخ گردید. ۱۱ و مرا گفت که «می باید
تو اقوام و امتها و زبانها و پادشاهان بسیار را نبوت کنی.»
۱:۱۱ و نی ای مثل عصا به من داده شد و مرا گفت: «برخیز و قدس خدا و
مذبح و آنانی را که در آن عبادت می کنند پیمایش نما. ۲ و صحن خارج
قدس را بیرون انداز و آن را مپیما زیرا که به امتها داده شده است و شهر
مقدس را چهل و دو ماه پایمال خواهند نمود.
۳ و به دو شاهد خود خواهم داد که پلاس در بر کرده، مدت هزار و
دویست و شصت روز نبوت نمایند.» ۴ اینانند دو درخت زیتون و دو
چراغدان که در حضور خداوند زمین ایستاده اند. ۵ و اگر کسی بخواهد
بدیشان اذیت رساند، آتشی از دهانشان بدر شده، دشمنان ایشان را
فرو می گیرد؛ و هرکه قصد اذیت ایشان دارد، بدین گونه باید کشته شود.
۶ اینها قدرت به بستن آسمان دارند تا در ایام نبوتِ ایشان باران نبارد و
قدرت بر آبها دارند که آنها را به خون تبدیل نمایند و جهان را هرگاه
بخواهند، به انواع بلایا مبتلا سازند.
۷ و چون شهادت خود را به اتمام رسانند، آن وحش که از هاویه برمی آید،
با ایشان جنگ کرده، غلبه خواهد یافت و ایشان را خواهد کشت ۸ و

بدنهای ایشان در شارع عام شهر عظیم که به معنی روحانی، به سدوم
و مصر مسمی است، جائی که خداوند ایشان نیز مصلوب گشت، خواهد
ماند. ۹ و گروهی از اقوام و قبایل و زبانها و امتها، بدنهای ایشان را سه روز
و نیم نظاره می کنند و اجازت نمی دهند که بدنهای ایشان را به قبر
سپارند. ۱۰ و ساکنان زمین بر ایشان خوشی و شادی می کنند و نزد
یکدیگر هدایا خواهند فرستاد، از آن رو که این دو نبی ساکنان زمین
را معذب ساختند.
۱۱ و بعد از سه روز و نیم، روح حیات از خدا بدیشان درآمد که بر پایهای
خود ایستادند و بینندگان ایشان را خوفی عظیم فرو گرفت. ۱۲ و آوازی
بلند از آسمان شنیدند که بدیشان می گوید: «به اینجا صعود نمائید.» پس
در ابر، به آسمان بالا شدند و دشمنانشان ایشان را دیدند. ۱۳ و در همان
ساعت، زلزله ای عظیم حادث گشت که ده یک از شهر منهدم گردید و
هفت هزار نفر از زلزله هلاک شدند و باقی ماندگان ترسان گشته، خدای
آسمان را تمجید کردند.
۱۴ وایِ دوم درگذشته است. اینک وایِ سوم به زودی می آید.

الف) طومار تلخ و شیرین (۱۰:۸-۱۰)

فرشته ای که به شباهت مسیح است طوماری در دست دارد که به احتمال قوی حاوی سخنان مسیح است، زیرا به یوحنا گفته می شود که مندرجات آن را بخورد تا نبوت کند. به حزقیال نبی نیز چنین تجربه ای داده شد (حزقیال ۲:۸-۳:۳). و همه مسیحیان شهادت این دو را تأئید می کنند که اولین طعم انجیل برایشان بسیار شیرین بوده است و تجربه تمام مقدسین نیز مؤید همین نکته است (مزمور ۱۹:۱۰؛ ۱۱۹:۱۰۳). اما تلخی آن هنگامی است که انجیل را به دنیای بی ایمان اعلام

می کنند، زیرا از بیگانگی با خدا و غضب و جهنم برای کسانی که توبه نمی کنند سخن می گوید.

جزئیات پیام این متن هر چه باشد، آیه ۱۱ روشن می سازد که مفهوم آن جهان شمول است. این موضوع بر دو قسمت بعدی نیز سایه انداخته است.

ب) شهر مقدس و بی‌حرمت شده (۱۱:۱-۲)

صحنه سوم عمدتاً مربوط به دنیا است، ولی مواردی نیز در رابطه با کلیسا ذکر شده که در این مورد می توان به ارتباط آن با مهر هفتم که قبلاً ذکر شد اشاره نمود. در اینجا نیز می بینیم که کلیسا علی رغم تمامی رنجهایش در این دنیا، امنیتی تضمین شده دارد.

در این متن نمی توان معبد را به صورتی تحت اللفظی تفسیر نمود زیرا وقتی یوحنا مکاشفه خود را می نوشت چندین سال از ویرانی معبد اورشلیم گذشته بود... وقتی به او گفته شد که معبد را «پیمایش نما» تا از آن «محافظت شود»، خوانندگان مکاشفه قطعاً مفهومی استعاری از آن برداشت می کردند. چنین صحنه ای همواره در تعلیم کلیسای رسولی کاربرد داشت و غالباً اصطلاحات و مفاهیم یهودیت را برای خود به کار می برد، برای مثال، عبارت «معبد خدا» (اول قرنتیان ۳:۱۶). تا آنجا که به این رؤیا مربوط می شود، معبد به معنی کلیسا است در حالی که شهر بیانگر دنیا می باشد. یوحنا در هماهنگی که بین این متن و ۱۱:۱۰ وجود دارد به هیچ وجه اورشلیم را از دید محدود جغرافیائی نمی نگرد بلکه از آن به عنوان نمادی جهانی سخن می گوید.

پس در فاصله بین مهرهای ۶ و ۷ می بینیم کسانی که مهر شده اند، خدا را در معبد (naos) او یعنی قدس درونی خدمت می کنند. در اینجا نیز مابین کرناهای ۶ و ۷ مشاهده می کنیم که قوم خدا در قدس درونی که بعداً پیمایش می شود (درست

همان طور که در ۷:۴ تعداد اشغالگران شمارش شده اند) در امنیت هستند، هر چند بی ایمانان نه تنها شهر مقدس بلکه صحن بیرونی معبد را اشغال کرده اند. این پیمایش و شمارش بیانگر این است که خدا همه ایمانداران را می شناسد و بنابراین در پناه حمایت او ایمن هستند.

ج) قدرت کلام و قدرت دنیا (۱۱:۳-۱۴)

در میان مفسرین کسانی بوده و هستند که در انتظار تحقق تحت اللفظی این بخش همانند بقیه کتاب می باشند. موعظه این دو شاهد برجسته در آینده ای نامشخص، به احتمال قوی در اورشلیم شروع خواهد شد که مدت سه سال و نیم طول خواهد کشید و سرانجام به شهادت و سپس (در کمال تعجب همه) به رستاخیز و شادی آنان و نیز هرج و مرج در شهر منجر خواهد گردید.

به هر حال اگر معبد و شهر مذکور در آیات ۱ و ۲ نمادین و پیام ۱۱:۱۰ جهان شمول باشد، تا حدود زیادی به نظر می رسد که این قسمت نیز مفهومی نمادین داشته باشد، مخصوصاً اینکه زمان موعظهٔ شاهدان ارتباط نزدیکی با نمادگرائی آخرین قسمت (آیه ۳ با آیه ۲) دارد و نیز لقب «چراغدان» با نمادگرائی صحنه اول (آیه ۴ با ۱:۲۰) همخوانی دارد.

بنابراین پیشنهادات زیر قابل تعمق است:

شاهدان که حقیقت خدا را برای ساکنان زمین بیان می کنند، کلیسا در این دنیا هستند، قوم خدا در میان ملتهای بت پرست، کسانی که انجیل برایشان شیرین است و در بین کسانی زندگی می کنند که برایشان تلخ است، قدسی که قدس خدا باقی می ماند، در حالی که نه تنها شهر بلکه صحن بیرونی معبد نیز بی حرمت شده است. آنان به کرباس ملبس می شوند تا شکوه پیام خود را نشان دهند. در مورد اینکه چرا تعداد این شاهدان دو نفر بوده، تفسیرهای مختلفی وجود دارد، اما با

توجه به کارهای بزرگی که در آیات ۵ و ۶ انجام می دهند، به احتمال قوی آن دو نفری هستند که در هنگام تجلی مسیح بر کوه، شاهد جلال او بودند یعنی موسی و الیاس[۱۰]. این دو، نماد شهادت کل کلیسا و احتمالاً درستی و اطمینان آن شهادت هستند زیرا در کتاب مقدس اصلی وجود دارد مبنی بر اینکه «شهادت دو کس حق است» (یوحنا ۸:۱۷؛ ر.ک اعمال ۱:۸). به علاوه، آنان خاموشی ناپذیرند، مانند چراغی که زکریای نبی دید که مستقیماً به منبع روغن درختان زیتون زنده وصل شده بود (آیه ۴؛ زکریا ۴:۲-۵). نمی توان به آنها دست درازی کرد همان طور که به کلیت کلیسا، هر چند ممکن است اعضای کلیسا به صورت فردی متحمل رنج و زحمت شوند (آیه ۵). آنها را نمی توان مغلوب نمود و نشانه هائی از قدرت خدا نظیر آنچه موسی و الیاس انجام دادند از خود نشان می دهند (آیه ۶). علیرغم اینکه این نشانه ها قوی و عجیب هستند و از جمله این عجایب می توان به دوره های خشک سالی و خونریزی و بلاها اشاره نمود که خواه واقعی و خواه نمادین باشند، از آنجا که از یک سو این دعاها و نبوتهای شاهدان خدا ملهم از روح القدس است و از سوی دیگر توسط انسان انکار شده اند، در اینجا و در رابطه با فراخوان عمومی به توبه، موفقیت آمیز نیستند. از جمله سختی هائی که در اکثر مأموریتهای موسی و الیاس دیده می شود، می توان به این نبوت یهودی اشاره نمود که بر اساس آن ملت یهود منتظر موسی و الیاس دیگری بودند که رسالت آنان، هدایت انسان به اطاعت از خدا قبل از روز داوری بوده است که آن پیشگوئی ها عمدتاً در عیسی و یحیی تعمید دهنده تحقق پیدا کرد و آن شهادت توسط مسیحیان ادامه یافت و همیشه اشاره ای است به عزم مرارت بار ایشان به دعوت انسانها به سوی توبه و این ماموریت سخت قبل از اینکه وقت بگذرد و فرصتی باقی نماند، به هر بهائی که باشد باید انجام شود.

۱۰- مرقس ۹:۴؛ دوم پادشاهان ۱:۱۰؛ اول پادشاهان ۱۷:۱؛ خروج ۷:۱۷-۱۱:۱۰.

شاهدان مدت ۱۲۶۰ روز موعظه می کنند که اگر ماه را ۳۰ روز حساب کنیم، مدت ۴۲ ماه در طی اشغال شهر خدا توسط امتها موعظه کرده اند (آیه ۲). این صحنه هم نمی تواند واقعی باشد زیرا «زمان واقعی امتها» بر اساس گفتار مسیح از زمان اشغال اورشلیم بوسیله رومیان در سال ۷۰ میلادی شروع شد (لوقا ۲۱:۲۰-۲۴) و پیامدهای واقعی آن حوادث مانند آنچه در آیات ۳ الی ۱۳ آمده در آن زمان واقع شد. گفتن اینکه «زمان امتها چهل و دو ماه است» ما را با مشکلات بزرگ و غیرضروری درگیر می کند. از سوی دیگر، گفتن اینکه «چهل و دو ماه به معنی دوره امتها است» مسئله را کاملا پیچیده می سازد و عدد ۴۲ نیز مانند صلیب سرخ یا صلیب شکسته تبدیل به یک نماد می شود، یعنی کوتاهترین راه برای بیان طول زمان حکومت امتها یا بی ایمانان بر دنیا، ولی «مردم» یعنی قوم خدا شهادت خود را در این دوره زمانی حفظ می کنند.

بعد از چهل و دو ماه (سه سال و نیم) شهادت، دوره کوتاهی (سه روز و نیم) که ظاهراً مربوط به شکست کلیسا است، می آید. شاید اگر این دوره را بازتاب سه روز موت مسیح در کلیسا فرض کنیم که به دنبال سه سال رسالت او به وقوع پیوست خیال پردازی نباشد، زیرا دقیقاً به شهری که عیسی در آنجا رنج کشید و کشته شد، اشاره شده است (آیه ۸). شهری که وضعیت اهالی آن در معرض دید عمومی قرار داده شده، نیز مانند سایر رؤیاها نمی تواند واقعی باشد. آن شهر نمی تواند در آن واحد، دو شهر سدوم و مصر باشد و اگر بیان سدوم و مصر استعاری است، پس چرا «جائی که خداوند ایشان نیز مصلوب گشت» استعاری نباشد؟ خیر! در هر کجای جهان که انجیل موعظه می شود، می فهمیم که هنوز در آن «سه و نیم سال» زندگی می کنیم و هر جائی باشیم که تصور نابودی کلیسا در آن جا برود، می دانیم که وارد اورشلیم، قتلگاه مسیح شده ایم که در حد اعلای فسادش همان سدوم و در حد اعلای پریشانی اش، مصر است.

چنین به نظر می‌رسد که بیان کتاب مقدس از زمانها، اندکی درهم و برهم است (و این مورد اولین نمونه آن در مکاشفه است). در لحظه واقعی پایان تاریخ، وضعیت فوق العاده ای در مقابل کلیسا قد می افرازد و حضور کلیسا در همه جا، حالت یک «غرق شده» را تداعی می کند. پولس از آن حالت با عنوان «شورش» یاد می کند که از ناحیه «مرد شریر» برخواهد خاست (دوم تسالونیکیان۳:۲) و مسیح در متی ۲۴:۱۱, ۲۴ به آن حالت با عنوان «پیامبران کذبه» اشاره نموده است. موارد بیشتری از این دست را خواهیم شنید، از جمله «وحشی» که در باب بیستم، جنگ را آغازکرد (آیه ۷). ولی این مراحل کوتاه خواهند بود و در انتهای آن، کلیسا مجدداً به پا خواهد خاست تا خداوند را ملاقات کند، و جهان نیز به ناچار در بهت خود سرانجام به ستایش خالق خود خواهد پرداخت، نه ستایشی دل‌خواسته و از روی عشق، بلکه ستایشی به اکراه و اجبار، زیرا اخطارها نتیجه بخش نخواهند بود. نابینائی کورتر از آنان که دیگر نخواهند دید، وجود ندارد. صحنه دوم نشان داد که چگونه کلیسا آزار خواهد دید ولی زوال نخواهد یافت. صحنه سوم نشان می دهد که چگونه به دنیا اخطار داده خواهد شد ولی توبه نخواهد کرد.

۱۱- کرنای هفتم: دنیا دیگر نیست (۱۸-۱۵:۱۱)

[15] و فرشته ای بنواخت که نا گاه صداهای بلند در آسمان واقع شد که
می گفتند: "سلطنت جهان از آن خداوند ما و مسیح او شد و تا ابدالآباد
حکمرانی خواهد کرد." [16] و آن بیست و چهار پیر که در حضور خدا بر
تختهای خود نشسته اند، به روی درافتاده، خدا را سجده کردند [17] و گفتند:
"تو را شکر می کنیم ای خداوند، خدای قادر مطلق که هستی و بودی،
زیرا که قوت عظیم خود را به دست گرفته، به سلطنت پرداختی. [18] و امتها
خشمناک شدند و غضب تو ظاهر گردید و وقت مردگان رسید تا بر ایشان

داوری شود و تا بندگان خود یعنی انبیا و مقدسان و ترسندگان نام خود را چه کوچک و چه بزرگ اجرت دهی و مفسدان زمین را فاسد گردانی."

با نواخته شدن کرنای هفتم parousia (زمان بازگشت مسیح) فرا رسیده است. گرچه کتاب مقدس جوانبی چند از پیروزی عیسی در رابطه با اولین بازگشت وی[11] را به تصویر کشیده ولی شکی نیست که توصیف این قسمت در مورد فتح نهائی، رجعت ثانوی اوست، و آن عبارت است از «آخرین و جامعترین جلوه» از سلطنت خدا[12].

مفهوم صحنه سوم در رابطه با اتفاق پرشکوهی است که «وای» نامیده شده و نباید از این تعجب کنیم (۱۴:۱۱). سراسر صحنه حاوی اخطار به بی ایمانان دنیا است و چنانچه دنیا هنوز بعد از شش کرنای اول توبه نکرده باشد، آنگاه کرنای هفتم، بلای واقعی را با خود می آورد. و این آخرین «وای» است و از آن گریزی نیست. کرناهای اول تا چهارم ثابت نمودند که قدرت خدا بر زمین و ساکنان شریر آن حاکم است، کرناهای پنجم تا هفتم سه «وای» دیگر هستند که ثابت می کنند قدرت خدا به آنها تفویض شده است،قدرتی که می تواند به آنها (ساکنان زمین) صدمه برساند و آنها را نابود کند و در نهایت (و سرانجام بزرگترین مصیبت، متی ۲۸:۱۰) آنها را لعنت کند.

بیهوده دل بر آنانی که توبه نکرده اند نسوزانیم. امید واهی اینکه ممکن است خداوند فرصت دیگری بعد از مرگ به آنها بدهد، هم با کتاب مقدس و هم با منطق منافات دارد. اگر این زندگی محلی برای امتحان است، فرصتهای زندگی

۱۱- به عنوان مثال یوحنا ۳۱:۱۲؛ کولسیان ۱۴:۲؛ و نیز توضیح مکاشفه ۱:۲۰ به بعد.
۱۲- کایرد عنوان خدا در آیه ۱۷ و ۴:۱ را در مقابل هم قرار داده و می گوید که کرنای هفتم بدون شک پایان زمان را اعلام می کند، زیرا «دیگر آینده ای وجود ندارد چون آینده در همان نام خدا حذف شده است.»

نیز مطابق آرزوی هر انسانی به حد کمال وجود دارد و نیز می بینیم که خداوند تا چه حد به آنها هشدار می دهد. اگر آنها موسی و انبیا را نشنوند، مردمان برخاسته از قبر نیز نمی توانند ایشان را قانع کنند. اگر اخطار شش کرنا را نشوند، هنگام اعلام جاودانگی توسط کرنای هفتم نیز توبه نخواهند کرد. زیرا در آن زمان تمایل دلهایشان در ماورای رستگاری قرار گرفته است. «هر که ظالم است، باز ظلم کند و هر که خبیث است باز خبیث بماند و هر که عادل است باز عدالت کند و هر که مقدس است باز مقدس بشود» (مکاشفه ۱۱:۲۲).

این امور در پاسخ به دعای کلیسا واقع خواهند شد. خدا ما را از دعا کردن برای تنبیه افراد خاصی منع نموده، از آن گروهی که علناً در مقابل خدا ایستاده اند و شناخت کاملی از آنان نداریم. آنچه می دانیم، کسانی که ممکن است بسیار شریر به نظر آیند، مانند پولس، برای پاداشی خیره کننده از فیض خدا نامزد می شوند (اول تیموتاوس ۱۵:۱) و کسانی که به نظر می رسد ساکنان آسمان هستند، ممکن است فرستادگان جهنم باشند (دوم قرنتیان ۱۳:۱۱). اما باید دعا کنیم تا عطایائی را که از خداوند یافته ایم، در ما پرورش دهد، و باید دعا کنیم اگر شرارت غیرقابل برگشتی وجود دارد، بدون مجازات باقی نماند زیرا «شخص شریر را نباید گذاشت که از شرارتهای خود کاملا راضی باشد، بلکه باید پیامد کارهای نادرست شریران را به آنها نشان داد... که دیر یا زود حقیقت پیروز خواهد شد.» باید دعا کنیم تا عدالت جاری شود، و عدالت جاری خواهد شد: حداکثر عدالت! با حداکثر محبت! زیرا در نقشه خداوند «عدالت و سلامتی یکدیگر را بوسیده اند» (مزمور ۱۰:۸۵). و آن هنگام که در نهایت عدالت تحقق یابد، بیست و چهار پیر که نماد کلیسا هستند، به زمین زانو خواهند زد و خدا را پرستش خواهند کرد.

چقدر برایمان مهم است که حقیقت پیروز شود و شرارت شکست بخورد؟ مقدس نمائی است که در این زمانه پر از شرارت، باز هم به خشم و خشونت متوسل

شویم. امّا نفرت ما از خشونتهای صحنه سوم، چقدر بیشتر از نگاه گذرای ما به شرایط سفید و سیاه زندگی است؟ عدم نفرت از شیطان و اعمال او یعنی عدم نگرانی برای تجلیل خدا. با شعری از چارلز وسلی این صحنه را به پایان می بریم:

من طالب نگاهی حقیقی هستم،
غایتی منحصر به فرد و پایدار
که با دسیسه و پاداش ها لغزش نخورد،
نگاهی به تو و نام عظیم تو.
تنها انسانی مشتاق می تواند
به جلال ابدی تو بپیوندد
اشتیاقی ناب، آن چنان که آموختم
ستودن زیبائی های تو را.

۴:۱۵–۱۹:۱۱
پرده چهارم
نمایش تاریخ
هفت رؤیا از کشمکش کیهانی

تجزیه و تحلیل نمایش

پس پرده چهارم با آخرین آیه باب یازدهم شروع می شود و پرده دوم نیز با اولین آیه باب هشتم تمام شد. چگونه می توان ترتیب بابهای کتاب مکاشفه را به خاطر ترتیب دادن صحنه ها تغییر داد؟ تقسیم بندی کتاب مکاشفه به پرده ها و صحنه های مختلف بر چه اساسی قرار گرفته است؟

سؤال خوبی است: اجازه دهید نخست از تقسیم بندی باب های کتاب مکاشفه شروع کنیم. تقسیم بندی بابهای مکاشفه در اصل به صورت کنونی نبوده و به علاوه این کتاب یکی از کتابهائی بوده که موجب ایجاد مشکلاتی در درک عهد جدید می شده است. کتاب مکاشفه درواقع «از متن لاتین کتاب مقدس مربوط به اوائل قرون وسطی استخراج شده و مرتب کردن آن به صورت بابها و آیه ها، بدون شک تسهیلاتی فراهم نموده که آن را به صورت کتابی مرجع نشان داده است.» این نظریه از جهتی می تواند مضر باشد و باید از آن بپرهیزیم. تجزیه و تحلیل صحیح این کتاب، بر اساس موضوع اصلی آن و طبیعتاً ناشی از مطالعه و تحقیق در این کتاب است.

الف) نقطه شروع

با توجه به تقسیم بندی طبیعی مکاشفه، دو حقیقت را باید در مد نظر داشته باشیم. یکی اینکه نامه است و دیگری اینکه رؤیا است: «آنچه می بینی (رؤیا)

بنویس (نامه)» (۱۱:۱).

ابتدا به روند نگارش نامه بپردازیم. نامه ای به یکی از کلیساهای آسیا رسید و با صدای بلند برای اعضای کلیسا خوانده شد و این مفهوم مکاشفه ۳:۱ می باشد. کوشش ما باید آفرینش تصویری باشد از جماعتی اندک متفاوت در بعضی جهات از آنچه ما به آن تعلق داریم: تصویری بسیار نزدیکتر به خط فکری و نوشتاری یوحنا. بعضی از آن افراد قادرند با گوش جان خود نغمه های دلپذیر مکاشفه را بپذیرند. بکارگیری سبک نگارش مکاشفه ای، بیشتر برای کسانی که کتاب مقدس را مطالعه می کنند زنده و مطبوع است و موجب درک عاقلانه ای از نجات و تعدیل کننده تفسیرِ نامه یوحنا به سبک و سیاق ناسازگار قرن نوزدهم و آشفتگی های آشکار نامه های یوحنا می باشد، و خواننده خوب باید قادر باشد آن را برای شنوندگانش جان ببخشد (و این برکت مخصوصی است که به یوحنا و شنوندگانش وعده داده شده است: مکاشفه ۳:۱) وبا چنین برکتی، ما در نیمه راه درک ساختار کلی مکاشفه هستیم.

حقیقت قابل ذکر دیگر «رؤیا» است. ما شاید در زمره کسانی باشیم که وقتی کسی از رؤیاهایش سخن می گوید، سخنان او را ناشی از پرخوری شبانه و کسل کننده بدانیم. لازم به گفتن نیست که رؤیاهائی که به وسیله مسیح به شاگردانش مکشوف گردید هرگز در زمره این گونه رؤیاها محسوب نمی شوند و در مورد این گونه رؤیاها لازم نیست تصور کنیم که مثلاً گروه کوچکی در فیلادلفیه در روز خداوند (۱۰:۱) در خانه کسی جمع شده بودند و با دقت به هر کلامی که خوانده می شد گوش می سپردند و در هنگام تمام شدن هر جمله، آنان با اشتیاق می گفتند: «بعد چه شد؟» یوحنا بعداً چه چیزی دید؟

با این سؤال در فکر خود کوشیده ایم به تجزیه و تحلیل کتاب مکاشفه بپردازیم: «بعداً چه دید؟» تجزیه و تحلیلهای مختلفی از این کتاب شده ولی تحلیلهای عجولانه

و سطحی اکثراً ماندگار نبوده اند و تحلیلهای خیلی دقیق و موشکافانه هم رنگ و بوی روغن چراغ و غبار کتابخانه را گرفته اند. ما قصد نداریم تفسیر خود را با این سبک آکروباسی تفسیری شروع کنیم، بنابراین تفسیری دقیق و مثبت از زبان خود ارائه می دهیم و در پاسخ به تقاضای اولین شنوندگان فروتن مکاشفه که پرسیدند: «بعد از آن یوحنا چه دید؟» از تفسیرهای مصنوعی و بر اساس فرمولهای ناخالص و نمودارهای رقمی خودمان پرهیز می کنیم و به اصل ماجرا از متن کتاب مکاشفه می پردازیم.

ب) تجزیه و تحلیل رؤیا

وقتی به این طریق کتاب مکاشفه را می خوانیم، حقیقت جالبی آشکار می شود. در صحنه رؤیای یوحنا هنرپیشگان بیشماری در رفت و آمد هستند و این مرتب روی می دهد. اما اکثراً موردی پیش می آید که نه تنها شخصیتهای نمایش عوض می شوند، بلکه صحنه نیز عوض می شود، درست مثل اینکه پرده فرو افتاده باشد و سپس با بالا رفتن مجدد آن، صحنه کاملاً جدیدی آشکار شود، یا حتی مثل اینکه نگاه یوحنا ناگهان به صحنه متفاوتی دوخته شده باشد.

یوحنا بر اساس مکاشفه ۱۲:۱، در جزیره پطمس چه چیزی را دید؟ در آن مکان آواز بلندی از پشت سر خود می شنود و برمی گردد تا کسی را که با او تکلم نموده ببیند و در پشت سر خود منظره ای کاملاً متفاوت را مشاهده می کند، یعنی همان صحنه اول نمایش نامه که بر او مکشوف شده بود. هیچ چیز در صحنه اول عوض نشده است. رؤیائی شگرف! سکوتی آتشین که در آن سکوت، مسیحِ جلال یافته، هفت نامه خود را به یوحنا دیکته می کند.

سپس در آخر صحنه «دروازه ای در آسمان گشوده می شود» و «صدا» به یوحنا امر می کند: «به اینجا صعود نما» (۱:۴) و صحنه دوم شروع می شود. چشم اندازی جدید پیش روی او گشوده می شود. در مرکز این منظره «تخت بره» قرار گرفته و قوس قزح بر گردش حلقه زده است. در این صحنه نقل و انتقالات و عملیات زیادی مشاهده می شود. در یک قسمت صحنه، تمام موجودات (و بیست و چهار پیر بر گرد تخت، به نشانه کلیسا) بره را ستایش می کنند، در طرف دیگر صحنه، سواران ظاهر می شوند و دنیا و کلیسا را در هم می کوبند (اینک به نظر می رسد که آنها شهیدان زیر مذبح می باشند). در طرف دیگر، کلیسا (و اینک انبوهی بیشمار) قبل از وزیدن طوفان رنجها، مهر می شوند. اما با وجود این رفت و آمدها در صحنه، صحنه هنوز همان صحنه اول است که یوحنا آن را در نقطه اوج دیده است (۱:۴, ۲).

در نگاهی به کل نمایش، سه موقعیت دیگر مشاهده می کنیم که دری گشوده می شود و یوحنا را به چشم انداز جدیدی راهنمائی می کند و آن نشانه ترتیب صحنه برای پرده جدید است. ابتدا دروازه ای به معبد خدا در آسمان (۱۹:۱۱)؛ سپس دروازه ای به سوی خیمه قدس شهادت در آسمان (۵:۱۵) و سپس دری به خود آسمان گشوده می شود (۱۱:۱۹). بنابراین در چهار جای این کتاب «باز شدن» نشانه شروع پرده جدید است. وقتی تجزیه و تحلیل کامل صورت می گیرد، صحنه ها به ترتیب زیر قرار می گیرند: ۲, ۴, ۵ و ۷.

حال به صحنه دوم برمی گردیم که با دو نشانه شروع می شود: در آنجا دری گشوده و صدائی دعوت کننده بود و در آخر، برای بار دوم در ۱۷:۱-۳ عبارت «بیا» شنیده می شود... «سپس... مرا در روح به بیابان برد» و برای بار سوم در ۹:۲۱, ۱۰ «بیا»... «پس مرا با خود به کوه بزرگی برد.» اینجا دوباره دیدگاه یوحنا مانند مرحله «باز شدن» درها که بدان اشاره شد عوض می شود. اینجا آغاز دو صحنه دیگر است که شامل وقایع شماره ۶ و ۸ می باشند.

بدین ترتیب آن «هفت بارها» در آن وقایع نیز تکرار می شوند. تنها جائی که دسته های هفت تائی با نوعی گشوده شدن همراه نیست، مکاشفه ۲:۸ است یعنی

جائی که برای اولین بار، هفت کرنا ظاهر می شوند. چون تعداد کرناها مساوی تعداد نامه ها، مهرها، چراغها و نظایر آن هستند، در تجزیه و تحلیل ما از مکاشفه به صورت نمایش نامه، می توانیم با اطمینان کرناها را به صورت صحنه ای جداگانه، مانند سایر موارد محسوب نمائیم.

ج) شواهد دیگر

در رابطه با این تجزیه و تحلیل، دو نکته در مکاشفه ۱۹:۱۱ باید مورد توجه قرار گیرد: یکی ذکر تابوت عهد که در آسمان آشکار می شود. این تقسیم بندی سنتی مکاشفه است که چنین احساس می شود اشتباهاً در آخر باب ۱۱ آمده و موجب طرح این سؤال می شود که چرا باید هفت کرنا در ظهور تابوت عهد تکمیل شده باشد؟ همان طور که مطالعه صحنه بعدی نشان خواهد داد، مکاشفه ۱۹:۱۱ موردی است که اگر آن را به عنوان پایان صحنه سوم تصور کنیم، معما آمیز می شود و در اینجا می بینیم که به عنوان مقدمه صحنه چهارم آمده است. با ظهور تابوت عهد در این صحنه، باز شدن معبد آسمانی، نشان دهنده این است که این آیه شروع باب ۱۲ می باشد، نه پایان باب ۱۱.

نکته دوم موضوع رعد و برق و زلزله و تگرگ است که با ظهور تابوت عهد همراه شده اند. ترکیبی از این پدیده ها یا یکی از آنها، چهار بار در مکاشفه دیده می شود (۵:۴؛ ۵:۸؛ ۱۹:۱۱؛ ۱۸:۱۶) که گاهی اوقات چارچوب جدیدی برای تجزیه و تحلیل جداگانه را تشکیل می دهند. در مکاشفه ۱۸:۱۶ رعد و برق دقیقاً به عنوان وقایع حاصله از جام هفتم در یکی از صحنه ها رخ می دهد ولی اگر تجزیه و تحلیل ما درست باشد، در سه مورد دیگر، نوعی نشانه بالا رفتن پرده برای شروع صحنه جدید می باشند. آیا ممکن است چنین پنداشت که تجربه یوحنا، مانند تجربه کسی است که در لحظات آخر یک نمایش وارد سالن می شود تا در جای خود بنشیند و متوجه

می شود که اتفاقات روی صحنه برای او ارتباط کلامی و رنگی و حرکتی خود را از دست داده اند؟ یا شاید منصفانه تر این است که از خود بپرسیم آیا صدای رعد پیش درآمدی برای بالا رفتن پرده و آغاز صحنه های دوم و سوم و چهارم است؟

د) نتیجه‌گیری‌ها

تمام فرضیاتی که امکان دارد در مورد این طرح نمایشی، اجمالاً ذکر کرده باشیم، مکمل طرحی است که در آغاز کتاب اشاره نمودیم.

۱:۱ - مقدمه
۱۲:۱ - یوحنا برمی گردد تا ببیند چه کسی با او صحبت می کند: صحنه اول
۱:۴ - وقتی در آسمان گشوده می شود و صدائی می گوید: «بیا»، یوحنا به نقطه اوجی می رود که از آنجا، تمام محدوده آسمانی را مشاهده کند: رعد و برق: صحنه دوم
۲:۸ - فرشتگان با کرناها ظاهر می شوند: رعد و برق: صحنه سوم
۱۹:۱۱ - قدس خدا در آسمان باز می شود: رعد وبرق: صحنه چهارم
۵:۱۵ - قدس خیمه شهادت گشوده می شود: صحنه پنجم
۱:۱۷ - فرشته ای می گوید «بیا». یوحنا به بیابان برده می شود: صحنه ششم
۱۱:۱۹ - آسمان گشوده می شود: صحنه هفتم
۹:۲۱ - فرشته ای می گوید «بیا». یوحنا به کوهستان برده می شود: صحنه هشتم
۲۰:۲۲ - اختتامیه

هـ) تحلیل این صحنه

در تجزیه و تحلیل صحنه اخیر بایستی از همین روش استفاده کنیم. در اینجا بر خلاف نامه ها، مهرها و کرناها ترتیب شمارشی خاصی وجود ندارد که ما را راهنمائی

کند. در عوض متوجه می‌شویم که عبارات خاصی در قسمتهای مختلف صحنه تکرار می‌شوند که امکان تجزیه و تحلیل مفید را فراهم می‌سازند. روش ما در اینجا روشی مصنوعی و متکی به فرمول‌ها نیست بلکه بار دیگر به سادگی می‌پرسیم: «یوحنا بعداً چه چیزی را دید؟»

ما بیشتر از سه باب مکاشفه را در پیش رو داریم که باید به آنها بپردازیم، از گشوده شدن معبد در ۱۹:۱۱، جائی که صحنه چهارم شروع می‌شود تا گشوده شدن قدس خیمه شهادت در ۵:۱۵ که صحنه پنجم شروع می‌شود. در این فاصله به دنبال چیزی می‌گردیم که یوحنا «دید.» واژه یونانی برای «دیدن» idein می‌باشد و در دو شکل بکار می‌رود: به طریقه متداول‌تر یعنی «و من دیدم» و طریق دیگر یعنی «و من نگریستم و دیدم.» زیرا که «بنگر» حالت امری فعل دیدن است («و من نگاه کردم و دیدم»). عبارات دیگری هم وجود دارند که احتمالاً نشانه تقسیمات جدید هستند، برای مثال «و علامتی عظیم ظاهر شد» (۱:۱۲) و «من شنیدم» (۱۰:۱۲؛ ۱۳:۱۴)، ولی اگر اینها را کنار بگذاریم و بررسی خود را دقیقاً بر اساس دو جمله فوق متمرکز کنیم، به این نتیجه می‌رسیم.

۱:۱۳ «یک وحش را دیدم»
۱۱:۱۳ «وحش دیگری را دیدم»
۱:۱۴ «نگاه کردم و دیدم بره را»
۶:۱۴ «وفرشته دیگر را دیدم»
۱۴:۱۴ «نگاه کردم و دیدم ابری سفید را»
۱:۱۵ «علامت عظیم دیگری را دیدم»
۲:۱۵ «دیدم... دریائی از شیشه»

و این نتیجه جالبی است که از بررسی قطعات گرفته ایم و لازم نیست به تجزیه و تحلیلهای مصنوعی دست بزنیم، چرا که ما خواننده پیام و شنوندگان او را در یک

گردهمائی کلیسائی در آسیا در پیش خود مجسم می‌کنیم. آنها مشتاقند بدانند «یوحنا بعداً چه دید؟» خواننده نامه لحظه ای مکث می‌کند تا توجه شنوندگان را برانگیزد و سپس عبارت آغازین یوحنا را در مورد هر یک از هفت رویا با صدای بلند می‌خواند: «و من دیدم.»

۱- پرده چهارم گشوده می‌شود: پشت پرده، عهد خدا (۱۹:۱۱)

۱۹ و قدس خدا در آسمان مفتوح گشت و تابوت عهدنامهٔ او در قدس او ظاهر شد و برقها و صداها و رعدها و زلزله‌ها و تگرگ عظیمی حادث شد.

برای درک مفهوم صحنه چهارم، لازم است به بررسی برخی کلمات ظاهراً آشنا بپردازیم. «آسمان» در اینجا جایگاه کمال نیست، چرا که محل جنگ و شرارت و نیروهای اهریمنی است. آسمان در این صحنه می باید همان آسمان صحنه دوم و آسمان افسسیان ۱۲:۶ یعنی محدوده واقعیت‌های روحانی باشد. همچنین «معبد» به مفهوم جایگاه واقعی خدا است و البته اشاره به مکان مقدس خاصی آن چنان که رسماً به او اختصاص داده بودند نیست، بلکه اشاره به سراسر آفرینش و کائنات است، زیرا از دیدگاه روحانی مکانی وجود ندارد که خدا در آن نباشد: «تمامی زمین پـر از جلال اوست» (اشعیا ۶:۱-۳؛ مزمور ۹:۲۹؛ ۱۳۹:۷-۱۰).

در مورد تابوت عهد، احتیاج به توضیح بیشتری در اینجا نداریم، زیرا نشانه عهد یا توافق خدا برای نجات قوم خویش از دست دشمنان آنها است. همچنین رعد و برق و زمین لرزه و طوفان معمولاً در کتاب مقدس به عنوان نشانه حضور خدا و اعمال او به کار برده می‌شوند[1]. مسکن او آن چنان که در مورد معبد او صحبت می‌شود نشانه ای از

۱- رجوع کنید خروج ۱۶:۱۹-۱۸؛ مزمور ۷:۱۸-۱۴. پیشتر چنین به نظر می‌رسید که موارد فوق نشانه هایی برای پایان جهان باشند و شاید وضعیت گمراه کننده ناشی از آیه ۱۹ در پایان این باب، عده ای را بر این فرض واداشته که موارد فوق بیشتر از آنکه نشانه شروع باشند، نشانه پایان هستند.

حضور همیشگی اوست، یعنی نه در سفر بلکه در حضر است، آن چنان که خدای دروغین بعل وقتی پیروانش خواستار حضور او در کوه کرمل بودند، غایب بود[۲]. از ابتدا تاکنون، خدا از ذات خود، اعمال خود و اینکه او «خدای رحیم و رئوف است... لیکن گناه را هرگز بی سزا نخواهد گذاشت» (خروج ۳۴:۶-۷) به ما اطمینان داده است. خدا در این صحنه و در طی هفت رؤیا از کشمکشهای کیهانی، گوشه هائی چند از برنامه عملی خود را در رابطه با نجات قوم خود و نابود کردن دشمنان نشان می دهد.

نویسنده ای به نام الگار نظر یکی از دوستانش را در مورد عبارت «ستایش بر متعال در اعلی علیین» در کتاب خود «رؤیای جرونتیوس» می پرسد و از پاسخ او غرق لذت می شود: «این عبارت مرا وامی دارد در مورد درهای بزرگی فکر کنم که باز و بسته می شوند.» اینک درهای بزرگ معبد خدا همراه با موسیقی آسمانی گشوده می شوند و صحنه چهارم آغاز می شود.

۲- شخصیت ها (۱۲:۱-۶)

۱ و علامتی عظیم در آسمان ظاهر شد: زنی که آفتاب را در بر دارد و ماه
زیر پایهایش و بر سرش تاجی از دوازده ستاره است، ۲ و آبستن بوده، از درد
زه و عذاب زائیدن فریاد برمی آورد.
۳ و علامتی دیگر در آسمان پدید آمد که اینک اژدهای بزرگ آتشگون
که او را هفت سر و ده شاخ بود و بر سرهایش هفت افسر؛ ۴ و دمش ثلث
ستارگان آسمان را کشیده، آنها را بر زمین ریخت و اژدها پیش آن زن که
می زائید بایستاد تا چون بزاید فرزند او را ببلعد.
۵ پس پسر نرینه ای را زائید که همهٔ امتهای زمین را به عصای آهنین
حکمرانی خواهد کرد؛ و فرزندش به نزد خدا و تخت او ربوده شد.

۲- اول پادشاهان ۱۸:۲۷.

۶ و زن به بیابان فرار کرد که در آنجا مکانی برای وی از خدا مهیا شده
است تا او را مدت هزار و دویست و شصت روز بپرورند.

این کاراکترهای نمایش چه کسانی هستند؟ صحنه چهارم نمایش، بیشتر به این چند شخصیت پرداخته است. زن و اژدها، «نشانه های» نمادین هستند نه یک زن واقعی یا یک اژدهای واقعی، بلکه مفهوم عمیق تری دارند. شخصیت سوم یعنی بچه، در این صحنه «نشانه» نیست بلکه درواقع اشاره به انسان است.

در آیه نهم در مورد اژدها، آن مار شریر و تهمت زننده صحبت خواهیم کرد: او همان «شیطان» (یا دشمن) اغواگر است! ریاست او بر اساس عقل نیست بلکه بر اساس قدرت است و تاجهای او برعکس تاج زن در آیه اول، تاج های پادشاهی است. اگر عدد هفت بیانگر اموری ضروری می باشند، «هفت سر تاج دار» یعنی شیطان آنچه را انجام می دهد، بر اساس قدرت پادشاهی اوست (لوقا ۴:۶؛ یوحنا ۱۴:۳۰) و ده شاخ او شاید نشانه گسترش قدرت او در جهان باشد.

بدون شک او با اژدها یا مار مرتبط است، حیوانی که در اساطیر بسیاری از ملل باستانی بدان اشاره شده و در بسیاری از متون عهد عتیق، بیانگر واقعیت های دینی برای عبرانیان (یهودیان) است. یک ایده صرف علمی این مار را اشاره به آنچه در مزمور ۷۴:۱۳-۱۴ آمده (لویاتان = نهنگ)، نمی داند، اژدهائی با سرهای متعدد مانند اژدهای یوحنا در اینجا، نمادی است از مصر یعنی دشمن دیرینه اسرائیل. از این نماد در حزقیال بابهای ۲۹ و ۳۲ نیز استفاده شده و در مکاشفه نیز تبدیل به تفکری مسلط شده است. پیش از این و با مرور صحنه سوم، متوجه مسئله فوق شدیم، جائی که بلایای ناشی از کرناها، بلایای کتاب خروج و شهر دشمن قوم خدا که «مصر» نامیده می شد را تداعی می کند (۸:۱۱). همچنین اشاره ای است به معنی آیه ششم این صحنه. اژدها، مصر است، زن (آن چنان که خواهیم دید)، اسرائیل. فرار آن زن به بیابان «خروج» دیگری است، نه به مکانی

که سختی و رنج باشد، بلکه به مکانی امن و جائی که حفاظت خدائی حاکم است، تا پایان سفر ۱۲۶۰ روزه او ـ چهل و دوماه، مانند مراحل چهل و دوگانه سفر قوم اسرائیل در کتاب اعداد باب ۳۳ تا سرانجام به سرزمین موعود می رسد.

در مورد کودک نیز به درستی گفته شده که او بر تمام امتها حکمرانی خواهد نمود. چنین پایانی، وعده‌ای است برای تمام مسیحیانی که پیروز شده‌اند (مزمور ۶:۲). ولی آنها پیروزی خورا از طریق کسی به دست می‌آورند که وابسته به خدا است. نبوت اولیه در مزمور ۹-۷:۲ که در عهد جدید بسیار از آن سخن رفته اشاره به کلام عیسی مسیح است. نفرت شیطان از ابتدا متوجه اوست.

بعضی از مفسرین معتقدند که این مزمور نه تنها زمینه‌ای برای حکمرانی کودک در قسمت دوم آیه ۵ (= مزمور ۹:۲) بلکه همچنین اشاره به تولد او در قسمت اول آیه ۵ (= مزمور ۷:۲ وقتی که او رسماً در جلال خود، پسر خدا نامیده شد) می باشد. در این صورت عبارات «زائید» و «ربوده شد» در آیه ۵ اشاره به تولد و صعود مسیح به آسمان ندارد، بلکه آن چنان که به روشنی در رومیان ۴:۱ آمده، اشاره به رستاخیز و صعود مسیح به آسمان می باشد. از آنجا که کودک مزبور، بچهٔ زن (اسرائیل) لقب گرفته و نه پسر خدا، عبارت «زائیدن» به نظر می‌رسد بیشتر به معنی تولد انسانی او در بیت‌لحم باشد. در هر دو مورد، آیه ۵ گزینش عجیبی است. در تفسیر اخیر، سخنی از رسالت، مرگ و رستاخیز عیسی مسیح به میان نیامده است. حقایق مهم در این مختصر عبارتند از تولد و رستاخیز یعنی نقطه‌ای که پسر به چنگ اژدها افتاد و نقطه‌ای که سرانجام از چنگال اژدها برای همیشه گریخت[3].

راجع به آن زن توضیح لازم داده شد: او «مریم» مادر واقعی عیسی نیست و نه جده بزرگ مریم یعنی «حوا»، کسی که نسل او دشمن بزرگ مار بود (پیدایش

۳- جواکیم جرمیاس، در کتاب «مثل های عیسی» می نویسد: یکی از خصوصیات اقوام سامی تکیه بر آغاز و پایان داستان است بدون اینکه اشاره‌ای به جزئیات بین این دو مرحله کنند. او به نمونه های زیادی از این مورد در اناجیل و اعمال رسولان اشاره می کند.

۱۵:۳) و نه حتی اشاره به تمام مادران گزیده شده بین آن دو نفر. اگر او را به صورت نشانه در نظر بگیریم، او در شکوه آفتاب و ماه و دوازده ستاره آراسته شده که معادل با رؤیای عهد عتیق (یوسف در پیدایش ۱۱-۹:۳۷) و نمایانگر تمام قبایل اسرائیل است. مهمتر اینکه او حتی بعد از صعود مسیح به زندگی ادامه می دهد و «هزار و دویست و شصت روز» بعد از آن واقعه زنده می ماند، یعنی فاصله زمانی تاریخی بین اولین و دومین آمدن مسیح. او در حقیقت نماد کلیسا است: اسرائیل کهن «که پدران از آن ایشانند و از ایشان مسیح به حسب جسم آمد» (رومیان ۵:۹) و اسرائیل جدید، کسی که اینک به سوی پدر می رود، گرچه کلیسا را بدون زحمت رها نمی کند، زیرا مانند آنچه قبلاً به عنوان نشانه های کلیسای خدا یاد شد یعنی موسی و الیاس[4]، آن زن نیز مکانی در بیابان جهان پیدا می کند، مکانی امن و آنچه لازم دارد، توسط خداوند مهیا شده است.

۳- نقشه (۱۶-۷:۱۲)

[7]و در آسمان جنگ شد: میکائیل و فرشتگانش با اژدها جنگ کردند و
اژدها و فرشتگانش جنگ کردند، [8]ولی غلبه نیافتند بلکه جای ایشان
دیگر در آسمان یافت نشد. [9]و اژدهای بزرگ انداخته شد، یعنی آن مار
قدیمی که به ابلیس و شیطان مسمّی است که تمام ربع مسکون را
می‌فریبد. او بر زمین انداخته شد و فرشتگانش با وی انداخته شدند.
[10]و آوازی بلند در آسمان شنیدم که می‌گوید: "اکنون نجات و قوّت و
سلطنت خدای ما و قدرت مسیح او ظاهر شد زیرا که آن مدّعی برادران
ما که شبانه روز در حضور خدای ما بر ایشان دعوی می‌کند، به زیر

۴- موسی با منّ آسمانی در بیابان سینا (خروج ۱۶:۱۱)؛ الیاس با نان و آب در کوه حوریب (اول پادشاهان باب ۱۹).

افکنده شد. [11] و ایشان به وساطت خون برّه و کلام شهادت خود بر او
غالب آمدند و جان خود را دوست نداشتند. [12] از این جهت ای آسمانها و
ساکنان آنها شاد باشید؛ وای بر زمین و دریا زیرا که ابلیس به نزد شما
فرود شده است با خشم عظیم، چون می‌داند که زمانی قلیل دارد.»
[13] و چون اژدها دید که بر زمین افکنده شد، بر آن زن که فرزند نرینه را
زائیده بود، جفا کرد. [14] و دو بال عقاب بزرگ به زن داده شد تا به بیابان به
مکان خود پرواز کند، جائی که او را از نظر آن مار، زمانی و دو زمان و نصف
زمان پرورش می‌کنند. [15] و مار از دهان خود در عقب زن، آبی چون رودی
ریخت تا سیل او را فرو گیرد و زمین زن را حمایت کرد [16] و زمین دهان
خود را گشاده آن رود را که اژدها از دهان خود ریخت، فرو برد.

به خاطر داشته باشید که پایان سه سال و نیمه کلیسا در بیابان (آیه ۶)، عملا پایان تاریخ است وبا آن سه روز و نیم که درست در پایان واقعی زمان است و در آن به نظر می‌رسد که شاهدان کلیسا خاموش می‌شوند، تفاوت دارد. واقعه بزرگ بعدی «بازگشت مسیح» می‌باشد و این هشداری است برای ما که عجولانه آیات ۷ الی ۱۶ را پیامد مستقیم آیات ۱ تا ۶ تصور نکنیم. اگر این چنین فرض کنیم، بدین مفهوم است که در خلال سه سال و نیم و بازگشت مسیح احتمالاً در پایان سه روز و نیم، جنگی صورت گرفته، اژدها شکست خورده و ملکوت خدا برقرار شده است. ولی خشم اژدها هنوز فروکش نکرده و منشأ زیان‌های زمینی است، زن دوباره به بیابان می‌گریزد، و برای سه زمان و نصف زمان (رجوع کنید دانیال ۷:۱۲) دیگر از کینه جوئی شیطان محافظت می‌شود. تمام این حوادث در پایان سه روز ونیم، یعنی در پایان واقعی تاریخ اتفاق می‌افتند. ولی وقتی به آیه ۱۴ می‌رسیم، وقایع مندرج در این آیه شبیه وقایعی است که در آیه ۶ اتفاق می‌افتند تا آنجا که ما را به شک می‌اندازد که آیه ۱۴ تکرار آیه ۶ است. اینک نسبتاً روشن

است که چنین روشی - برگشت دوباره و دوباره به اول، تکرار، تأکید - قسمتی از پیچیدگی‌های کتاب مکاشفه است. اجازه دهید حال به بررسی عملکرد روش فوق در این قسمت بپردازیم.

در درجه اول شخصیت‌های آیات ۱-۶ را به خاطر داریم: کودک یعنی مسیح، زن یعنی اسرائیل که از او مسیح زاده شد و پس از صعود عیسی مسیح در قالب کلیسای او ادامه یافت و سر انجام اژدها که به دنبال نابودی کودک است، وقتی نقشه هایش عقیم می‌ماند، خشم خود را متوجه کلیسا می‌کند. اینک دو مرتبه از آیه ۷ شروع می‌کنیم. میکائیل فرشته مقرب خدا که برای اولین بار در مکاشفه ظاهر می‌شود، طبق دانیال ۲۱:۱۰ مدافع آسمانی اسرائیل است و اژدها، همان «مار باستانی»، همان مار دیرینه (امروز آن مار کهن، کهن تر از هر آفریده دیگر از نظر شرارت و زیرکی است که در بدجنسی و شرارت و قدرت اغواگری به حد اعلای خود رسیده است). کشمکش در آیه ۷ همان کشمکشی است که در آیه ۴ آمده ولی در عمق مفهوم با هم متفاوت به نظر می‌رسند. کشمکش بین دو فرشته مقرب، نیکی و شرارت، عبارت است از کشمکش بین «حوا» و «مار» و کشمکش بین فرزندان «حوا» و اعقاب «مار» در سراسر تاریخ اسرائیل، تا روزی که «فرزند» بیاید (غلاطیان ۳:۱۶؛ ۴:۴). سپس بچه متولد می‌شود و روند پیشرفت فاتحانه او از تولد تا رفتن به آسمان، بدون اینکه آسیبی از ناحیه اژدها آن را متزلزل کند، ادامه دارد (مرگ او نیز در اختیار خودش و به انتخاب خودش است). و این به معنی شکست اژدها است. شیطان وقتی ساقط می‌شود که مسیح بر تخت پادشاهی می‌نشیند و زمان ملکوت خدا و اقتدار مسیح فرا می‌رسد[5]. از آن زمان به بعد قوم

۵- لوقا ۱۸:۱۰؛ یوحنا ۳۱:۱۲؛ متی ۲۸:۱۲؛ ۱۸:۲۸. صحبت در مورد ملکوت خدا در مکاشفه ۱۰:۱۲ به معنی اولین آمدن مسیح نیست بلکه اشاره به زمانی است که ملکوت آسمانی به طور کامل به جای ملکوت زمینی مستقر می‌شود. مکاشفه ۱۵:۱۱ به بازگشت مسیح و ۱۰:۱۲ به اولین آمدن مسیح اشاره می‌کنند.

اسرائیل جدید (کلیسا) می تواند ادعا کند که با قوت خون بره بر اژدها غلبه یافته، زیرا بره متحمل جریمه تمام اتهامات اژدها شد: «پس هیچ قصاص نیست بر آنانی که در مسیح عیسی هستند» (رومیان ۸:۱). و حتی مرگ برای آنها بی اهمیت می شود (آیه ۱۱). خداوند آنها را بر بال فرشتگان به سوی خودش می آورد (آیه ۱۴؛ خروج ۴:۱۹) و در بیابان با خدا ایمن هستند. سیلابی که شیطان برای نابودی آنها به آن امید بسته - نماد قدرت مصر، آن چنان که در نبوت حزقیال آمده است، به خاطر آنها خشک می شود (آیات ۱۵-۱۶؛ خروج ۱۲:۱۵).

ممکن است آیات ۱-۶ نوعی مقدمه چینی پرماجراتر از آیات ۷-۱۶ به نظر آیند که شخصیت ها را بزرگ پردازی کرده است. به هر حال این مورد را برعکس می کنیم زیرا با مرور صحنه چهارم پی خواهیم برد که هفت رؤیا، اموری منحصر به فرد می باشند. کشمکشی که در این آیات آمده، پیامد وقایع قبلی یا داستانی از کشمکش های عادی نیستند، بلکه قسمتی از بقیه مکاشفات می باشند.

اساس کتاب مکاشفه بر این است که حقایق را مجسم کند تا خوانندگان، ارزش واقعی آن را در هر مکان و در هر زمان و در هر اجتماعی که زندگی می کنند، در تجربه های خود بیابند. در این صحنه همچنین به طور کاملاً تصادفی آیات ۱-۶ تشکیل دهنده داستانی هستند شامل آیاتی که حاوی وقایع قرون پیش از میلاد (۱-۴) و دوره ۳۰ ساله زندگی مسیح (آیه ۵) و وقایع بعد از میلاد است (آیه ۶). این دوره ها به سادگی قسمتی از تعیین هویت شخصیت ها است. نقشه عملی و بیشتر این قسمت، فاقد تاریخ است، بلکه سخن از جانوران و پیروانِ بره و گروه سه تائی فرشتگان آمده، و تمام این موارد در هر عصری و زمانه ای جاری است. تنها در سه رؤیای آخر، یوحنا به آینده اشاره می کند، همان طور که در مورد آخرین مهر و آخرین کرنا عمل نموده است.

۴- پیش‌درآمد (۱۷:۱۲)

17 و اژدها بر زن غضب نموده، رفت تا با باقی‌ماندگان ذریت او که احکام
خدا را حفظ می‌کنند و شهادت عیسی را نگاه می‌دارند، جنگ کند.

اگر اسرائیل می تواند «همسر» باشد، چرا نتواند «مادر» باشد؟ اما اگر چه این دو تعریف در مور او مصداق پیدا می کند، ولی تصور آن به صورت همزمان مشکل است. اگر او را همسری تصور کنیم که مسیح با او ازدواج کرده، در این صورت مفهوم قوم خدا را پیدا می کند و اگر او را مادری تصور کنیم که مسیح از او زاده شده، مفهوم اجتماع قوم خدا را می یابد یعنی مفهومی اشتراکی بین آن دو حالت که به موجب آن هر یک از ما می توانیم متعلق به آن اجتماع باشیم و بدین وسیله با مسیح در زمره «بقیه فرزندان او» محسوب شویم. با استفاده از هر دو واژه (همسر و مادر) برای اسرائیل در یک صحنه، ما یک بار اورشلیم عروس (۹:۲۱-۱۰) و دیگر بار فرزندان اورشلیم هستیم و «او مادر ما می شود» (غلاطیان ۲۶:۴-۲۷؛ اشعیا ۱:۵۴؛ ۸:۶۶). اژدها نیروهای خود را بر علیه ما قوم «کلام و شهادت» بسیج می کند. نتیجه این کشمکش کیهانی، موضوع هفت رؤیای این صحنه است که به آن خواهیم پرداخت.

۵- رؤیای اول: وحشی از دریا (۱:۱۳-۹)

1 و او بر ریگ دریا ایستاده بود. و دیدم وحشی از دریا بالا می‌آید که ده
شاخ و هفت سر دارد و بر شاخهایش ده افسر و بر سرهایش نامهای کفر است.
2 و آن وحش را که دیدم، مانند پلنگ بود و پایهایش مثل پای خرس و
دهانش مثل دهان شیر. و اژدها قوت خویش و تخت خود و قوت عظیمی
به وی داد.
3 و یکی از سرهایش را دیدم که تا به موت کشته شد و از آن زخم
مهلک شفا یافت و تمامی جهان در پی این وحش در حیرت افتادند. 4 و آن

اژدها را که قدرت به وحش داده بود، پرستش کردند و وحش را سجده
کرده، گفتند که «کیست مثل وحش و کیست که با وی می‌تواند جنگ
کند؟»
[5]و به وی دهانی داده شد که به کبر و کفر تکلم می‌کند؛ و قدرتی به او
عطا شد که مدت چهل و دو ماه عمل کند. [۶]پس دهان خود را به کفرها
بر خدا گشود تا بر اسم او و خیمهٔ او و سکنهٔ آسمان کفر گوید. [۷]و به
وی داده شد که با مقدسین جنگ کند و بر ایشان غلبه یابد؛ و تسلط بر
هر قبیله و قوم و زبان و امت، بدو عطا شد. [۸]و جمیع ساکنان جهان، جز
آنانی که نامهای ایشان در دفتر حیات بره که از بنای عالم ذبح شده بود
مکتوب است، او را خواهند پرستید.
[۹]اگر کسی گوش دارد بشنود. [۱۰]اگر کسی اسیر نماید به اسیری رود، و
اگر کسی به شمشیر قتل کند، می‌باید او به شمشیر کشته گردد. در
اینجاست صبر و ایمان مقدسین.

به محض ورود جانوران غیرقابل توصیف به صحنه، چشمان ما از تعجب گشاد و پای عقل در گل می‌ماند که با چه فرضیه پیشرفته‌ای می‌توان به تفسیر آنها پرداخت. این آیات چه مفهومی برای خوانندگان مکاشفه در بردارند؟ به هر حال نمی‌شود آنها را بیهوده و خارج از سبک مکاشفه‌ای پنداشت. آنها تعریفی فراتر از آنچه ما در مورد جانوران و شاخ‌هایشان داریم ارائه نمی‌دهند. علاوه بر آن با فرض اینکه خوانندگان این قسمت درک کافی از کتاب مقدس داشته باشند، افکارشان بی‌اختیار متوجه قسمت‌های مکاشفه‌ای عهد عتیق و بخصوص کتاب دانیال می‌شود. به محض اینکه برخاستن وحش را از دریا می‌خوانند، بدون شک به یکدیگر خواهند گفت: «این مسئله شبیه اژدهائی است که اخیراً صحبت آن شده بود و همچنین شبیه یکی از رؤیاهای دانیال است» (آیات ۱ و ۲).

اینک اژدهای هفت سر و ده شاخ، نمایانگر هستی قدرتمند خویش است. نماد قدرت‌هائی است که از خدا یافته، همان قدرت مطلقه‌ای که شیطان آرزوی آن را در خود می‌پروراند. و جانوران کتاب دانیال باب ۷، عملاً نشانه چهار پادشاه بزرگ یا امپراتوری بزرگ و نیز نماد قدرت زندگی هستند. در حقیقت «قدرت‌های بزرگ» بهترین عبارتی است که می‌توانیم در مورد آنها بکار ببریم. بنابراین وقتی جانوری را به ما نشان می‌دهند که قدرت آن ناشی از توانائی و نفوذ او نیست، بلکه به خاطر حکمرانی اوست (یعنی تاج و نیم تاجش) و دارای تمام قدرت‌های مندرج در باب ۷ دانیال و اقتدار او جهان شمول است (آیه ۷)، او را قانون و قدرت سیاسی می‌بینیم، چه در سطح جهانی و چه در سطح کشوری، زیرا در نهایت منظور یوحنا امپراتوری روم بوده، ولی تمام نسلهای مسیحی با موارد مشابه آن آشنا هستند. عبارت «وحشی از دریا»، بهترین تعریف «قدرت‌هائی که هست» در رومیان ۱۳:۱ می‌باشد.

ولی مگر پولس به ما نگفته که دولت‌ها توسط خداوند ترتیب داده شده‌اند؟ پس چگونه ممکن است قدرت آن دولت ناشی از شیطان باشد، و آن چنان اهریمنی باشد که آغاز آن چنین تعریف شده باشد (آیات ۱, ۲؛ ۱۲:۳)؟

در حقیقت پولس نیز درست می‌گوید: «زیرا که قدرتی جز از خدا نیست» (رومیان ۱۳:۱): خدا است که سازمان حکومتی انسانها را آفریده است. شیطان هیچ چیز را نیافریده، شیطان فقط باز دارنده است، پادشاه دنیا از آنچه خدا برای بهره‌وری انسان آفریده، به عنوان ابزاری برای وارد آوردن ستم به او استفاده می‌کند. اراده خداوند این است که نظم و قانون برقرار باشد. ترقی شیطان مستلزم وجود قوانین مخرب و نظام‌های ستمکارانه است. او کفر را در زبان حکومت می‌گذارد، تا جائی که مدعی شود: «من خدا هستم!» و با تقاضای تابعیت بدون قید و شرط از افرادی نظیر کسانی که نامشان در کتاب بره زندگی مکتوب است که جز به مسیح به هیچکس تعلق ندارند، اعمال قدرت می‌کند. این افراد به هر

قیمتی که باشد حامی و تأئید کننده نظم و قانون خدا هستند و در مقابل هر فرجام سرکوب گرانه ای محافظت می شوند: «اگر کسی اسیر نماید، به اسیری رود.» آنها برای انقراض حاکمیت شیطان شمشیر به دست نخواهند گرفت، این یعنی «صبر و ایمان مقدسین» (آیه ۱۰). آنها نه در معابد حاکمان عبادت خواهند کرد و نه در مورد وطن پرستی داد سخن خواهند داد و نه «برکت کهانتی را برای حاکمیت ها خواهند طلبید که مطابق میلشان شوند.» آنها حق انتقاد را برای خود حفظ می دارند و همچنین حق تشخیص و تعیین مرز بین اعمالی که به حق و تحت نظر خداوند می باشند و اعمال نامشروعی که به ناحق و به نام خدا انجام داده می شوند.

اما در رابطه با آن زخم کشنده ای که شفا می یابد چه بگوئیم (آیه ۳)؟ کفرهای «وحش» در آن زمان و نیز در تمام اعصار به مفهوم ادعای خدائی پادشاهان می باشد و این یعنی «مردن و زنده شدنِ» آن حاکمیت ها. این مسئله ممکن است اشاره به این باور گسترده در آن زمان باشد که امپراتور «نرون» بعد از مرگ زنده می شود (اگر نه در هیئت خودش بلکه در قالب یکی از جانشینانش). اما این مسائل نمونه هائی هستند از بعضی جریانات که در حوزه سیاست در هر عصری مشاهده می شوند. ایده کمونیستی در پاره ای از نقاط جهان شکست می خورد، ولی در قسمت دیگری از جهان سر بلند می کند و مطمئن است که باورهای او جاودانی و حقیقت محض است و درست در همان وقت رقیب سیاسی این ایده در قالب فاشیسم سربلند می کند. شاید این ایده کمرنگ شده باشد ولی سرنگون نشده است. حتی مسلک های لیبرال و دموکرات که شاید بیشتر از سایر مسلک ها ایمان انسان را از طریق اعجاز رستاخیز خود بر «وحش» نهاده اند! هر آزادی خواه واقعی می داند که بدن «جان براون» (مخالف سرسخت برده فروشی) در قبر پوسیده شده ولی روح او همچنان نگران مفهوم آزادی است. این زخم مهلک ترسی ندارد چون که حس نیکی و دموکراسی و روح انسانیت منکوب نمی شود و بدین ترتیب

تمامی جهان با حیرت وحش را تابعیت می کنند (آیه ۳). همه کس شاهد چگونگی مردن و زنده شدن سرهای این «بت» است. تمام کسانی که در نهایت امیدشان جز خون بره است و امیدی جز پاره ای تشکیلات انسانی ندارند، چه در بیان و چه در معنا به خدا نام کفرآمیز داده اند؛ بله! حتی در مسیحیت باقی مانده امروز غرب، ارزش و نیکی روح انسان بیشتر از آفریننده او مراعات می شود، آفریننده ای که زیبنده عبادت، ایمان و پرستش است.

کلیسا هم ممکن است با طرح این موارد و انتقاد از ایده آلهای جامعه ای که در آن زندگی می کند، صدمه ببیند. انبیای «بعل» گفتند همه چیز بر وفق مراد است و بر سر سفره ملکه شام خوردند. اما الیاس با صراحت به نابسامانی ها و اشتباهات اشاره کرد و او را به بیابان تبعید کردند. ولی او الیاس بود نه نماینده یک مذهب رسمی که برای بقای کلیسای حقیقی پایداری کرد.

و این دوره چقدر ادامه دارد؟ به جانور اجازه داده شده که با مقدسین «مدت ۴۲ ماه جنگ کند» یعنی همان «سه سال و نیم» که در طی آن، شهر خدا و صحن بیرونی معبد لگدمال پایهای امتها می شود، در حالی که کلیسا علیرغم حمله به اعضایش (آیه ۷) زنده می ماند و به موعظه خود ادامه می دهد[۶]. در سراسر تاریخ کلیسا، موجودات دریائی فعال خواهند شد، و مسیحیان شاهد حکومت های اژدهاگونه ای خواهند بود که کشمکش روزانه آنها را شکل خواهند داد.

۶- رؤیای دوم: وحشی از زمین (۱۳:۱۱-۱۷)

[۱۱] و دیدم وحش دیگری را که از زمین بالا می آید و دو شاخ مثل
شاخهای بره داشت و مانند اژدها تکلم می نمود؛ [۱۲] و با تمام قدرت وحش

۶- به مدت سه سال و نیم، زن در بیابان زنده می ماند (۱۲:۶, ۱۴) و دو شاهد موعظه می کنند (۱۱:۳).

نخست، در حضور وی عمل می کند و زمین و سکنهٔ آن را بر این وامی دارد
که وحش نخست را که از زخم مهلک شفا یافت، بپرستند. ۱۳ و معجزات
عظیمه به عمل می آورد تا آتش را نیز از آسمان در حضور مردم به زمین
فرود آورد.
۱۴ و ساکنان زمین را گمراه می کند، به آن معجزاتی که به وی داده شد
که آنها را در حضور وحش بنماید و به ساکنان زمین می گوید که صورتی
را از آن وحش که بعد از خوردن زخم شمشیر زیست نمود، بسازند. ۱۵ و
به وی داده شد که آن صورت وحش را روح بخشد تا که صورت وحش
سخن گوید و چنان کند که هر که صورت وحش را پرستش نکند،
کشته گردد. ۱۶ و همه را از کبیر و صغیر و دولتمند و فقیر و غلام و آزاد
بر این وامی دارد که بر دست راست یا بر پیشانی خود نشانی گذارند. ۱۷ و
اینکه هیچ کس خرید و فروش نتواند کرد، جز کسی که نشان یعنی
اسم یا عدد اسم وحش را داشته باشد.

آیات ۱۱ الی ۱۳، مشخصات وحش زمینی را بیان می کند. شاخهایش شبیه شاخهای بره است ولی صدایش شبیه اژدها و در حضور وحش دریائی ایستاده است، نشانه دیگری از الیاس که در حضور خدا ایستاده بود (اول پادشاهان ۱:۱۷) و منتظر اوامر خدا بود تا آن را اطاعت کند. این موجود، در رابطه با سیمای مذهبی زندگی انسان در کار است و معجزاتی نیز انجام می دهد، نظیر آوردن آتش از آسمان (مجدداً رجوع کنید به باب ۱۸ اول پادشاهان در مورد الیاس). هم نوائی ظهور مسیح گونه و پیام شیطانی اش و مقام پیامبری اش و توصیه اش به پرستش وحش اول و انجام امور سحرآمیز، روی هم رفته به تعریف «مذهب دروغین» منجر می شوند. رابطه انسان با انسان و انسان با خدا در نقشه ازلی خداوند، تدوین شده است. موجود دریائی انحراف شیطانی جامعه است و موجود زمینی انحراف شیطانی کلیسا.

چرا قرنها بعد، یوحنا به چنین موردی اشاره کرده و گفته است: «بله، این است وحش زمینی!» شاید منظور او مذهبی باشد که به طریقی و با اعمال کارهای مافوق الطبیعه (آیات ۱۲-۱۴)، مردم را تشویق می کند که به جای پرستش و اطاعت از خدا، خود را در اختیار حاکمیت انسانی بگذارند. و اینک به نظر می رسد که این موارد اولین نشانه ذاتی دو مذهب مختلف و در حقیقت متضاد باشند. از یک سو کلیساهائی که با حاکمیت دست در یک کاسه دارند و مشوق سیاستی مبتنی بر میهن پرستی به سبک جنگ های صلیبی می باشند و از سوی دیگر فرقه هائی مانند «مورمونها» که پای بندی گمراه کننده ای به اخلاقیات یا مثل «شاهدان یهوه» پشتکار اعجاب انگیزی دارند که افراد غیرمتعهد را با ایجاد شک و حیرت در مورد اینکه ممکن است، در آینده هیچ چیزی نباشد، به خود جلب می کنند.

ولی وحشی زمینی که ترکیبی از این پدیده ها باشد، کجا یافت می شود؟ چرا که کلیساهای استقرار یافته و واقعی معجزه انجام نمی دهند و گروهگ های مذهبی و فرقه های حاشیه ای نیز کوچکترین اهمیتی برای حاکمیت قائل نیستند و پاره ای از آنها حتی قدرت حاکمیت را نفی می کنند. و حال در بازتاب این جریان می توان مشاهده نمود که هر کلیسائی که کلیسای حقیقی نباشد نمودار هر دو جنبه فوق است. این نوع کلیسا، پرستش وحش دریائی را ترویج می کند، و این ترویج عقیده الزاماً از طریق میهن پرستی نیست، بلکه تشویق نمودن انسان است که نجات را به جای فیض خدا در مسیح، در سیستم های انسانی بجوید. «شاهدان یهوه» جدا از هر گونه عدم وابستگی خود به هر نوع سیستم حکومتی شناخته شده، ترویج کننده این تابعیت دروغین می باشند، درست مانند آنچه کلیسای کنستانتین انجام می داد. از سوی دیگر درک آنها از عقیده دینی عبارت است از همان عملیات مافوق الطبیعه ای که در کلیسا و در قالب فرقه های بیگانه آشکار شده است، آنجائی

که بعداً ممکن است شفا یا دلگرمی معجزه‌آسا در قالب تشریفات و شور و هیجان‌های مذهبی ظهور کند. به کلامی دیگر وقتی وحش سخن می‌گوید بی اختیار انسان را به این اندیشه وامی‌دارد که «این مذهب بسیار هیجان‌انگیز است و من برای نجات، خود را باید متعهد به سیستمی کنم که به من معرفی کرده است.»

مذهب در تعریف وحش دوم بسیار محدود است و از دیدگاه نوین که ایدئولوژی نامیده می‌شود فضای لازم را جهت تشکیل هر نوع ساختار اجتماعی اعم از مذهبی، سیاسی و فلسفی جدا از خدا فراهم می‌آورد. وحش دوم «پیام» است. در جائی که مکاشفه ۱۹:۲۰ او را پیامبر کذبه می‌خواند و بدین سان توجه ما را به گذشته و به قسمت مربوط به نبوت دروغین در سفر تثنیه ارجاع می‌دهد، پیامی که می‌گیریم این است که به کمک زبان مذهبی‌اش می‌تواند خود را به هر نوع ایدئولوژی تحمیل نماید: «اگر در میان تو نبی‌ای یا بیننده خواب از میان شما برخیزد و آیت یا معجزه‌ای برای شما ظاهر سازد و آن آیت یا معجزه واقع شود که از آن تو را خبر داده، گفت خدایان غیر را که نمی‌شناسی پیروی نمائیم و آنها را عبادت کنیم، سخنان آن نبی یا بیننده خواب را مشنو، زیرا که یهوه خدای شما، شما را امتحان می‌کند تا بدانند که آیا یهوه خدای خود را به تمامی دل و تمامی جان خود محبت می‌نمائید؟» (تثنیه ۱۳:۱-۳).

ولی «تصویر وحش» (از وحش اول که همان «سیستم» است) با پیام‌های اغواکننده‌اش، چنین القا می‌کند که ظاهراً انسان بدون اتکا به آن نابود می‌شود (آیه ۱۵)، و آن چنان که مهر ناپیدای روح القدس نشانه مالکیت خدائی بر خادمان خویش است (۷:۳)، بنابراین علامت مرموز وحش، تأئید کننده کسانی است که خود را به «حاکمیت» فروخته‌اند. این است که پیام‌های شیطانی بره کاذب چنین اغواگرانه است.

ولی بره واقعی هم نشانه‌هائی برای نجات انسانها دارد. نشانه واقعی او، زندگی معجزه‌آسای مسیح در کلیسای خویش است و نجات واقعی که به آن اشاره می‌کند مسیح زنده است. تمام نشانه‌ها و سیستم‌های دیگر صدای همان وحش زمینی هستند.

۷- عدد وحش ۱۳:۱۸

۱۸ در اینجا حکمت است. پس هر که فهم دارد عدد وحش را بشمارد، زیرا که عدد انسان است و عددش ششصد و شصت و شش است.

منظور از «عدد وحش» چیست؟ پرداختن به این مسئله پرجاذبه و گمراه‌کننده، صفحات بیشماری را سیاه کرده است. عده‌ای گفته‌اند مربوط به «نرون» امپراتور روم است و برخی معتقدند مربوط به کالیگولا یا دموستن یا بطور کلی به قیصر روم یا امپراتوری روم است، یا راه حل‌های متعدد دیگر که بیشتر بر اساس واقعیت‌های رومی و عبری و همچنین لاتین بیان می‌شوند. سیستم شمارش ابجد بر اساس ارزش عددی حروف الفبا است و بنابراین حروف نام‌های مختلف دارای ارزشی عددی است که می‌توان آنها را با هم جمع کرد تا مثلاً به عدد ۶۶۶ رسید: برای مثال ارزش عددی QSRNRN (تلفظ «قیصر نرون» به زبان عبری) به حروف ابجد ۵۰+۶+۲۰۰+۵۰ و ۲۰۰+۶۰+۱۰۰=۶۶۶ می‌شود.

بحث ما این است که تمام این پاسخ‌ها اشتباه است، زیرا اساساً خودِ سؤال غلط است. این عدد نه برای بیان شخص و سازمان بخصوصی بلکه برای «وحش» بکار رفته است.

محصور نمودن تفسیر و اختصاص آن به بررسی معنی اعداد، حاکی از همان بوی فوق الذکر روغن چراغ است که ما رایحه آن را اخیراً از مکاشفه ۸:۱, ۲ بوئیدیم که در بعضی ترجمه‌ها بطور گمراه‌کننده‌ای تنها در یک جمله با هم ترکیب

شده اند. رفیق قدیمی ما آقای چراغ نفتی در پشت میز نشسته و با چشمانی هیپنوتیزم شده به این صفحات چاپی چشم دوخته است و چنین می خواند: «وقتی که [بره] مهر هفتم را گشود، خاموشی قریب به نیم ساعت در آسمان واقع شد و دیدم هفت فرشته را که در حضور خدا ایستاده اند که به ایشان هفت کرنا داده شد.» او شروع به گزارش چگونگی آمدن سریع کرناها بعد از شکسته شدن مهر هفتم می کند یا اینکه حتی شامل بودن در آن و اینکه شاید در مدت نیم ساعت خاموشی، آن فرشتگان کرنا نواز جمع شده اند و چنین و چنان. اگر او کوشیده بود آنچه را یوحنا دید، ببیند یا موضوع را آن چنان که مسیحیانِ هفت کلیسا شنیدند بشنود، نتیجه بدست آمده به هر حال متفاوت می بود. هفت مهر گشوده شدند و سپس با هفتمین مهر، نیم ساعت خاموشی آغاز شد، در این مدت کوتاه، یوحنا مطمئناً در مورد آنچه دیده و شنیده، فکر می کرده است. احتمالاً چنین اموری در هنگامی که نامه او با صدای بلند در جلسه کلیساهای آسیا خوانده، می شد، واقع شده و زمانی که خواننده نامه، واقعه گشوده شدن مهر هفتم را می خوانده است، خاموشی یا سکوت ناشی از سکوت جمع حاضر در کلیسا و غرق شدن آنان در شکوه باب هفتم در آن محل به وجود آمده باشد. پس بهتر است موضوع کرناها را به یک روز دیگر خداوند موکول کنیم. ولی آقای چراغ نفتی (به فرض اینکه تفسیر و ترجمه برایش غیر قابل فهم باشد) شروع به جعل روایت می کند، و در اینجاست که نیم ساعت سکوت و اندیشیدن در حد فاصل آیات ۸:۱ , ۲، برای او و خوانندگان تفسیرش حائز اهمیت فراوانی می شود.

برای لحظه ای ما نیز می خواهیم به سبک این رفیق قدیمی به مکاشفه ۱۸:۱۳ بپردازیم. قبل از انجام چنین کاری به عبارت «زیرا که عدد انسان است» می پردازیم. پولس در هنگام تشریح بعضی از حقایق روحانی و در تجزیه و تحلیلی که برآمده از تجربه های انسانی است، چندین بار از این عبارت استفاده کرده

است[7]. و اخیراً مشاهده کردیم که یوحنا نیز چنین کاری را در هنگام پرداختن به زمانها و شماره ها انجام داده است. یکی از آن موارد بقای کلیسا است. عیسی از پیش گفته بود که فاصله زمانی بین اولین و دومین آمدن وی، موضوعی است که هیچکس غیر از خدا آن را نمی داند: «و اما از آن روز و ساعت هیچکس اطلاع ندارد حتی ملائکه آسمان جز پدر من و بس» (متی ۳۶:۲۴). «بدیشان گفت: از شما نیست که زمانها و اوقاتی را که پدر در قدرت خود نگاه داشته است بدانید» (اعمال ۷:۱). تعداد واقعی این سالها جزو اسرار الهی است و در حیطهٔ دانش انسان قرار نمی گیرد. با این وجود برای خوانندگان مکاشفه، عدد فوق نوعی رمز است: سه سال و نیم = ۴۲ ماه = ۱۲۶۰روز = طول عمر کلیسا. هم چنین ممکن است اشاره به انسان شایسته باشد، چرا که مشابه دوران رسالت مسیح است. اگر اشاره به موردی است که در طی این سه سال و نیم اتفاق افتاده، یعنی در فاصله زمانی تعمید و صعود، پس «سه سال و اندی» یا سه سال و نیم، نمونه ای عالی برای بیان زمان بین تعمید کلیسا در پنطیکاست و صعود کلیسا در زمان رجعت مسیح می باشد[8].

مثال دیگر، تعداد قوم خدا است، تعداد واقعی آنان رمزی خدائی است: «خداوند کسان خود را می شناسد» (دوم تیموتاوس ۱۹:۲)، و وقتی تمام کلیساها به یوحنا نشان داده شد، در واقع جمعیت بیشماری بودند (۹:۷)، ولی برای سهولت کار و مطالعه مکاشفه، عدد رمزی ۱۴۴٫۰۰۰ به آن عده اطلاق شده است (۴:۷).

۷- رومیان ۵:۳؛ ۱۹:۶؛ اول قرنتیان ۸:۹؛ ۳۲:۱۵؛ غلاطیان ۱۵:۳.

۸- مدت سه سال و نیم همچنین طول زمان مذکور در عهد جدید برای خشکسالی است که نتیجه دعا و نبوت الیاس نبی بود (لوقا ۲۵:۴؛ یعقوب ۱۷:۵) و این دوره (۴۲ ماه) همان طور که اشاره کردیم شاید اشاره به ۴۲ سال آوارگی اسرائیل تحت رهبری موسی باشد (اعداد باب ۳۳).

مثال سوم در مکاشفه ۱۷:۲۱ یافت می‌شود، وقتی که دیوار شهر آسمانی اندازه‌گیری شد و مقدار آن ۱۴۴ ذراع بود (احتمالاً اشاره به ضخامت است نه بلندی). این مورد را تنها می‌توان در عبارت «ذراع انسان» بیان نمود زیرا بر عکس، بقای زمین و تعداد کل اعضای کلیسا و اورشلیم آسمانی دارای ابعادی نیستند که در عبارت انسانی قابل تخمین باشند. بنابراین نوعی اندازه‌گیری زمینی به ما داده شده تا به کمک آن، اموری را به تصویر بکشیم که دقیقاً قابل تخمین نیستند.

پرداختن به وحش و عدد او، به هر طریقی دیگر موجب انحراف فکر انسان می‌شود. کلیسا با تصاویر داده شده (حفاظت زن، موعظه شاهدان، تسخیر اورشلیم توسط امتها) و یک عدد مخصوص (سه سال و نیم) نماد پردازی شده است. مذهب دروغین نیز با یک تصویر (وحش دریائی) و یک عدد (۶۶۶) نمادپردازی شده است. عدد ۶۶۶ به معنی نرون و کالیگولا و روم نیست بلکه تنها نشانه آن وحش یعنی مذهب دروغین است.

و این دقیقاً همان است که یوحنا می‌گوید. ولی وقتی آقای چراغ نفتی، مکاشفه ۱۸:۱۳ را در یک نگاه می‌خواند، به خود می‌گوید: آیا این فقط یک آیه است؟ و شروع به تفسیر کل آیه می‌نماید و مشکل دیگری ایجاد می‌کند: «در اینجا حکمت است. پس هر که فهم دارد، عدد وحش را بشمارد زیرا که عدد انسان است، عددش ششصد و شصت و شش است.» (حتی کامای قبل از آخرین جمله در متن یونانی نقطه است و این نشان می‌دهد که آیه شامل دو جمله است). او همه آیه را با توجه به اشاره مستقیم به عدد ۶۶۶، یک معما می‌پندارد؛ پس لازم می‌داند طوری آن را از کار درآورد، بنابراین موقرانه وارد بحث نرون و بقیه ماجرا می‌شود. ولی یوحنا نگفته «هر که فهم دارد، معنی عدد وحش را بگوید» بلکه گفته است «هر که فهم دارد، عدد وحش را حل کند.» او پاسخ سوال قسمت اول جمله را با

توجه به نقطه بعد از آن (در یونانی)، قسمت دوم جمله می‌پندارد و این معما را در پیش روی دارد: با چه عددی می‌توان مذهب دروغین را نشان داد؟ و پاسخ این است: با عدد ۶۶۶.

اجازه دهید ما هم تفسیری از آیه بر اساس آنچه احتمالاً به گوش شنوندگان اولیه خوانده شده داشته باشیم: «پس هر که فهم دارد، عدد وحش را حل کند.» عدد «انسان»، رمزی نظیر آنچه در پیش آن را نماد کلیسا و عمر کلیسا تعریف کردیم. چه حدسی باید بزنیم؟ (۱) «اموری که واقعی نیستند ولی می‌خواهند واقعی جلوه کنند؟» (۲) »عددی نظیر این شاید اشاره به کمال باشد، آیا مفهوم آیه، منظور را رسانده است؟» (۳) «اگر بنیاد حقیقت با عدد ۷ نشان داده می‌شود، در مورد عدد ۶ برای نشان دادن مذهب دروغین چه باید گفت؟» (۴) «شاید این شایسته‌تر باشد، زیرا که وحش عملاً در کلیه اعمالش نشانه خود را از دست می‌دهد، عددی که یوحنا اشاره کرده ۶ نیست بلکه ۶۶۶ است.» شاید دقیقاً چنین حدسیاتی مطرح نشوند. ولی چنین برخوردی با این آیه با توجه به کاربرد نمادین در مکاشفه ادامه دارد، تا آنجا که آقای «چراغ نفتی» را به عالم رؤیا پرواز می‌دهد.

۸- رؤیای سوم: بره و پیروانش (۱۴:۱-۵)

[۱]و دیدم که اینک برّه، بر کوه صهیون ایستاده است و با وی صد و چهل
و چهار هزار نفر که اسم او و اسم پدر او را بر پیشانی خود مرقوم
می‌دارند.
[۲]و آوازی از آسمان شنیدم، مثل آواز آبهای بسیار و مانند آواز رعد عظیم؛
و آن آوازی که شنیدم، مانند آواز بربط نوازان بود که بربطهای خود را
بنوازند. [۳]و در حضور تخت و چهار حیوان و پیران، سرودی جدید
می‌سرایند و هیچ کس نتوانست آن سرود را بیاموزد، جز آن صد و چهل

و چهار هزار که از جهان خریده شده بودند. ۴ ایناننند آنانی که با زنان آلوده
نشدند، زیرا که با کره هستند؛ و آنانند که برّه را هر کجا می‌رود متابعت
می‌کنند و از میان مردم خریده شده‌اند تا نوبر برای خدا و برّه باشند. ۵ و
در دهان ایشان دروغی یافت نشد، زیرا که بی‌عیب هستند.

موقعیت رؤیای سوم ما را دوباره به یاد مزمور دوم داود می‌اندازد. خشم کافران و نیت باطلشان در بدور افکندن حاکمیت خدا، این گونه بیان شده است. وقت آن است که به خاطر آورید: «و من پادشاه خود را نصب کرده‌ام بر کوه مقدس خود، صهیون.» بنابراین او بر روی کوه صهیون ایستاده و قومش گرداگرد او هستند. عدد ۱۴۴٫۰۰۰، کلیسا یعنی تمامی قوم خدا است. در مفهوم نگاه کلی مکاشفه، چیزی در این قسمت وجود ندارد که ما را به نتیجه‌گیریهای دیگری بکشاند. آنها با نامهای مسیح و خدا نامگذاری شده‌اند، کسانی هستند که رستگار شده و سرود بخشش را فراگرفته‌اند، آنها در حقیقت باکره هستند و پاکی آنها نشانه این است که مقدسین خدا می‌باشند. آنها پیروان یا شاگردان مسیح هستند و اولین ثمره‌ای که مسیح درویده است. آنهائی که از «شهر خدا» بره را پیروی می‌کنند، برعکس آنانی که به ستایش وحش دریائی مشغولند و از حکومت منحرف شیطانند.

هیچ چیزی در اینجا دال بر اینکه عدد ۱۴۴٬۰۰۰ فقط نشانه پیروزی کلیسا باشد وجود ندارد، و نه اشاره به دنیای گذشته است و نه آینده. این دو رؤیا به توصیف این دنیا و این زمان پرداخته‌اند و ما باید رؤیای سوم را به همان ترتیب نگاه کنیم، مگر اینکه دلیلی برای ادعاهای دیگر خود داشته باشیم. این رؤیا کاملاً با بیان کتاب مقدس درباره کلیسای بی عیب، زندگی و مرگ، آن چنان که بودن با خدا در کوه صهیون همخوانی دارد، اگرچه موقعیتی زمینی نیست بلکه حضور روحانی حقیقت است (عبرانیان ۱۲:۲۲؛ افسسیان ۲:۶؛ یوحنا ۴:۲۰-۲۴).

بحث در مورد باکره بودن ۱۴۴٬۰۰۰ نفر، موردی غیر ضروری است. و آن نیز مانند همه چیز در مکاشفه حالت مجازی دارد، بخصوص وقتی که می بینیم کتاب مقدس ارزش خاصی برای تجرد و تنهائی انسان قائل نیست و مشارک در ازدواج را ستوده است[9]. مورد دیگری از بیان اضداد: مسیح، آنچه را شریعت در مورد مراعات والدین گفته تصدیق کرده است، ولی اینک به ما می گوید، اگر می‌خواهیم او را متابعت کنیم، باید پدر و مادر خود را دشمن بداریم[10]. ولی ما مفهوم سخنانِ به ظاهر متضاد مسیح را می‌دانیم، محبت به والدین، آن طوری که مسیح فرمان داده است در مقام مقایسه با عشق به او باید به مثابه نفرت باشد. به همان ترتیب در اهمیت و ضرورت حیاتی مسئله ازدواج و تشکیل زندگی دونفر گفته است: شخص باید پدر و مادرش را ترک کند و به همسرش بپیوندد (متی ۱۹:۳-۶) و سپس در آیه چهار می گوید: آنهائی که بره را متابعت می کنند متعهد و ملزم به نقشه روحانی خدا هستند. چنان وابستگی ای که قابل مقایسه با هیچ وابستگی موجود در جهان نباشد.

۹- رؤیای چهارم: فرشتگان رحمت، غضب و اخطار (۱۴:۶-۱۳)

۷ و فرشته‌ای دیگر را دیدم که در وسط آسمان پرواز می‌کند و انجیل
جاودانی را دارد تا ساکنان زمین را از هر امت و قبیله و زبان و قوم
بشارت دهد، ۷ و به آواز بلند می‌گوید: "از خدا بترسید و او را تمجید
نمائید، زیرا که زمان داوری او رسیده است. پس او را که آسمان و زمین
و دریا و چشمه‌های آب را آفرید، پرستش کنید."
۸ و فرشته‌ای دیگر از عقب او آمده، گفت: "منهدم شد بابل عظیم که از
خمر غضب زنای خود، جمیع امتها را نوشانید."

۹- رجوع کنید پیدایش ۲:۱۸-۲۴؛ افسسیان ۵:۲۲-۳۳؛ عبرانیان ۱۳:۴.
۱۰- مرقس ۹:۷؛ لوقا ۱۴:۲۶.

۹و فرشتهٔ سوم از عقب این دو آمده به آواز بلند می‌گوید: ”اگر کسی
وحش و صورت او را پرستش کند و نشان او را بر پیشانی یا دست خود
پذیرد، ۱۰او نیز از خمر غضب خدا که در پیالهٔ خشم وی بیغش آمیخته
شده است، خواهد نوشید، و در نزد فرشتگان مقدس و در حضور بره، به
آتش و کبریت معذب خواهد شد، ۱۱و دود عذاب ایشان تا ابدالآباد بالا
می‌رود. پس آنانی که وحش و صورت او را پرستش می‌کنند و هرکه نشان
اسم او را پذیرد، شبانه روز آرامی ندارند.“ ۱۲در اینجاست صبر مقدسین
که احکام خدا و ایمان عیسی را حفظ می‌نمایند. ۱۳و آوازی را از آسمان
شنیدم که می‌گوید: ”بنویس که از اکنون خوشحالند مردگانی که در
خداوند می‌میرند“ و روح می‌گوید: بلی، تا از زحمات خود آرامی یابند و
اعمال ایشان از عقب ایشان می‌رسد!“

با بررسی رؤیاها، قسمتی از دنیا نمایش داده می شود که تحت حکومت شیطان است، و آن عبارت است از رؤیای اول که سیستم اجتماعی است و رؤیای دوم که سیستم دینی است. رؤیای سوم برعکس رؤیای اول نشان دهنده اعضای قوم خدا است، بنابراین باید انتظار داشته باشیم (در رابطه با رؤیای دوم) که رؤیای چهارم دربرگیرنده پیام آنها باشد. و این است آنچه در می یابیم: فرشته کلام یعنی پیغام دهنده و پیغام دارای سه جنبه است.

فرشته اول از رحمت سخن می گوید. او انجیل (مژده) را بشارت می دهد: مژده نیکوئی درباره برقراری رابطه صحیح با خدا و آن مطلقاً مژده اساسی است، حتی بسی اساسی تر از آنچه پولس رسول برای کافران لستره و آتن موعظه کرد[۱۱]. و آن مژده ای است که در باغ عدن به «آدم» قبل از اینکه رابطه اش با خدا خراب شود موعظه شد، و انجیل یا مژده، مکاشفه ای است که از طریق آن، عیسی با

۱۱- اعمال ۱۷:۱۴.

رهبران دینی در لوقا ۲۸:۱۰ مباحثه می کرد: «این چنین کن و نجات خواهی یافت.» اولین قسمت پیام این است: «خدا را به عنوان خالق عادل خود، اول و آخر و مفهوم زندگی خود بشناس و همه چیز برای تو نیکو خواهد شد.»

ولی همه چیز نیکو نیست و فرشته دوم دلیلش را می گوید. او به بابل اشاره می کند که همین یک صحنه کامل را به خود اختصاص می دهد و در جای خودش کاملاً آن را شرح خواهیم داد. کافی است در اینجا گفته شود که بابل هم تصویری دیگر از وحش دریائی است، نظامی دنیائی که بر علیه خدا شوریده است. پیام این فرشته این است که روح شریر با بلیان تمام ملتها را آلوده کرده و انسان را در واکنش به پیام و مژده فرشته اول ناتوان کرده است، ولی با تمام نیرویش محکوم به ویرانی است.

فرشته سوم نیز حامل پیام مقابله آمیز دیگری است: کسانی که در زمره وحش بابل باشند، در سرنوشت او شریک اند و «جام غضب خدا را خواهند نوشید» (آیات ۹-۱۱). کسی که با مسیح است، در سرنوشت او شراکت دارد و وارث حیات جاودانی خواهد شد (آیات ۱۲, ۱۳).

پاسخ دندان شکنی که خدا به دروغگویان و وحش زمینی داده چنین است: «و چون او آید جهان را به گناه و عدالت و داوری ملزم خواهد نمود» (یوحنا ۸:۱۶). بسیار معقول تر است اگر حدس بزنیم که مفهوم رؤیای چهارم مانند سه رؤیای اول، تشریح وقایع کلی تاریخ مسیحیت است، دو عبارتی که به نظر می رسند اشاره ای به بعضی از روزهای آینده باشند و می توان آنها را به عنوان حقیقتی مسلم بیان نمود[۱۲].

۱۲- ساعت داوری (آیه ۷) و سقوط بابل (آیه ۸) وقایعی هستند که در این صحنه موکول به آینده می باشند، ولی داوری اینک حضور دارد (یوحنا ۱۹:۳؛ ۳۱:۱۲) و بابل از قبل ساقط شده است «و او نیز... عذاب خواهد کشید... آنها شبانه روز آرامی ندارند» (آیات ۱۰, ۱۱).

زیرا در تمام مدت این «سه سال و نیم»، این چهار قدرت در کشمکش خود محدود خواهند شد. فرانک موریسون در کتاب خود تحت عنوان «چه کسی سنگ را غلطانید؟» و در بخشی با نام «متوازی‌الاضلاع روحانی»، در این مورد اشاره هائی دارد که نمونه هائی از آن را در اینجا نقل می کنیم. در یک گوشه حکومت یا به عبارت دیگر «نظام» قرار دارد: تشکیلات اجتماعی و سیاسی انسانی، آن چنانکه خواسته اژدها است، با تشکیلات نیرومندی که در هر شرایطی بهترین خدمت برای بقای اوست. در گوشه دیگر ایدئولوژی ها که توجیهی برای آن نظام است و به آن رنگ و بوی شبه مذهبی و فتوای روحانی داده است و در گوشه دیگر «امتها»، دنیائی که تحت تسلط شیطان است. یک امت مقدس و مجزا وجود دارد (اول پطرس ۲:۹) که همان کلیسای خدا و جماعت نجات یافتگان است. در گوشه چهارم، برعکس ایدئولوژی ها که نیروی حیاتی اژدهای دنیاست، مژده حقیقت است که کلیسای خدا را سرزنده و با نشاط کرده است. هر اتفاقی که در این جهان می افتد قسمتی از کشمکش نیروها است، دونیرو در یک سو و دو نیرو در سوی دیگر: پیامدهای ضد و نقیض اجتماعات متضاد که خاستگاه آن نیروهاست و آنها را مجسم کرده اند.

۱۰- پرده پنجم: درو نهائی (۱۴:۱۴-۲۰)

۱۴ و دیدم که اینک ابری سفید پدید آمد و بر ابر، کسی مثل پسر انسان
نشسته که تاجی از طلا دارد و در دستش داسی تیز است.
۱۵ و فرشته ای دیگر از قدس بیرون آمده، به آواز بلند آن ابرنشین را ندا
می کند که "داس خود را پیش بیاور و درو کن، زیرا هنگام حصاد
رسیده و حاصل زمین خشک شده است."
۱۶ و ابرنشین داس خود را بر
زمین آورد و زمین درویده شد.

۱۷ و فرشته ای دیگر از قدسی که در آسمان است، بیرون آمد و او نیز
داسی تیز داشت.
۱۸ و فرشته ای دیگر که بر آتش مسلط است، از مذبح بیرون شده، به آواز
بلند ندا در داده، صاحب داس تیز را گفت: "داس تیز خود را پیش آور و
خوشه های مو زمین را بچین، زیرا انگورهایش رسیده است."
۱۹ پس آن
فرشته داس خود را بر زمین آورد و موهای زمین را چیده آن را در چرخُشتِ
عظیمِ غضب خدا ریخت.
۲۰ و چرخشت را بیرون شهر به پا بیفشردند و
خون از چرخشت تا به دهن اسبان به مسافت هزار و ششصد تیر پرتاب
جاری شد.

«فصل درو نزدیک است.» وقتی فرشته اعزام می شود که شریران و عادلان را درو کند (متی ۱۳:۳۰, ۳۹)، بر عکس رؤیای اول، جائی که چهار جانور مذکور در باب هفتم کتاب دانیال در یک هیئت متراکم می شوند، رؤیای پنجم درو را بین چهار شخصیت تقسیم می کند: دو نفر برای درو و دو نفر برای اعلام وقت درو. دروندگان انگور که مقرر شده اند برای فشردن انگور در ظرف غضب خدا و راه اندازی جریان عظیم خون. این است درو شرارت، زمین سراسر حمام خون خواهد شد (شاید ۱۶۰۰ تیر پرتاب، واحدی برابر ۲۰۰ میل، معنی درازای کنعان را می دهد، یعنی ۲۰۰ مایل، از دان تا برشبع)، گرچه شهر سالم می ماند زیرا در آن مکانی آلوده، نیست (عبرانیان ۱۳:۱۱, ۱۲). بر اساس توازن انجیل ها، درو دیگر، فرضاً درو گندم یعنی درو عدالت، زیرا گر چه در عهد عتیق درو معمولاً سمبل داوری شریر است، فقط مسیح صحبت از جمع آوری علف هرز و جو، و از ماهی بد و ماهی خوب (متی ۱۳:۲۴, ۴۷) نموده است. هر یک از دو دروگر، حتی آنی که «شبیه پسر انسان» است (که ما او را مسیح فرض می کنیم، گرچه عده ای از مفسرین موافق نیستند)، قبل از شروع کار منتظر اجازه خداوند هستند.

«ولی از آن روز و ساعت غیر از پدر هیچ کس اطلاع ندارد. نه فرشتگان در آسمان و نه پسر هم» (مرقس ۱۳:۳۲).

همان طور که در باب ۷ کتاب دانیال، کسی «شبیه پسر انسان» از آسمان و بر ابرها پائین آمد تا نقطه پایانی بر حاکمیت شیطان بگذارد، ظهور او در این کشمکش دنیائی ظهوری فریبنده است تا واقعی، زیرا که در تمام این سه سال و نیم، کشمکش بین این دو دسته ادامه خواهد یافت: یعنی پیروان «وحش» و پیروان «بره» و در بین مکتب‌های مورد پذیرش آن دو. و این کشمکش ها در درویدن نهائی، یعنی زمان پایان گناهان عموریان از یک سو و آمادگی اسرائیل برای نجات از سوی دیگر خاتمه می یابد (پیدایش ۱۵:۱۶؛ رومیان ۱۱:۲۶).

۱۱- رؤیای ششم: پیش‌نگری صحنه پنجم (۱۵:۱)

[۱] و علامت دیگر عظیم و عجیبی در آسمان دیدم که هفت فرشته که
بلائی دارند که آخرین هستند زیرا که به آنها غضب الهی به انجام رسیده
است.

بلاهائی که از هفت جام جاری می شوند، مطلب اصلی قسمت بعدی مکاشفه را تشکیل می دهند. در اینجا سؤالی مطرح می شود و آن این که آیا پرده پنجم از ۱۵:۱ شروع می شود یا هنوز در فضای صحنهٔ چهارم یعنی نمایش تاریخی قرار گرفته است؟

اگر پاسخ این باشد که قسمت جدید از ۱۵:۱ شروع می شود، پس این پرده شامل چندین مورد عجیب است. (۱) پرده پنجم بدون اعلام رسمی دیدگاه و تعویض صحنه شروع شده است. (۲) وقتی عوض شدن دیدگاه در ۱۵:۵ صورت می گیرد، این وضعیت معرف صحنه جدید نیست. (۳) صحنه چهارم به جای اینکه در هفت رؤیا رها شود، در پنج رؤیا پایان می یابد. (۴) به فرض اینکه پرده

پنجم با سرود پیروزی آغاز شده باشد (۱۵:۲-۴)، در این صورت حالتی شبیه اوج داستان است تا آغاز داستان. (۵) تصور اینکه این سرود کانالی بین اولین منظره ای که بر یوحنا از فرشتگان حامل بلا در ۱۵:۱، می بیند و ظهور واقعی آنان در ۱۵:۵ باشد، مشکل است.

از سوی دیگر اگر صحنه جدید از ۱۵:۵ شروع شده باشد، تمام این ابهامات برطرف می شوند. عبارت «دیدم» در ۱۵:۱ و ۱۵:۲ معرف رؤیای ششم و هفتم یوحنا در پرده چهارم است. رؤیای هفتم (بربط نوازان ۱۵:۲-۴)، نقطه اوج پرده چهارم و عبارت «قدس خیمه شهادت در آسمان گشوده شد»، معرف صحنه پنجم است. علت اینکه چرا رؤیای ششم پیش نگری صحنه بعد است، موردی است که در در ادامه روشن خواهد شد.

۱۲- رؤیای هفتم: سرود پیروزی (۱۵:۲-۴)

[۲] و دیدم مثال دریائی از شیشهٔ مخلوط به آتش و کسانی را که بر وحش
و صورت او و عدد اسم او غلبه می‌یابند، بر دریای شیشه ایستاده و
بربطهای خدا را به دست گرفته،
[۳] سرود موسی بندهٔ خدا و سرود بره را می خوانند و می گویند: "عظیم و
عجیب است اعمال تو ای خداوند خدای قادر مطلق! عدل و حق است
راه‌های تو ای پادشاه امتها! [۴] کیست که از تو نترسد، خداوندا و کیست
که نام تو را تمجید ننماید؟ زیرا که تو تنها قدوس هستی و جمیع امتها
آمده، در حضور تو پرستش خواهند کرد، زیرا که احکام تو ظاهر گردیده
است!"

موسی در عهد عتیق دو سرود دارد. اولی در باب شکوهمند ۱۵ سفر خروج و دومی در تثنیه باب ۳۲. سرود دوم، سرود پیروزی است که در حد اعلای مهارت

سروده شده است. سرود اول، گرچه در اشاراتش محدود است، ولی در مفهوم واقعی خود دارای مفهوم عمیق نبوتی است و در خروج ۱:۱۵ چنین آغاز می شود: «یهوه را سرود می خوانم زیرا که با جلال مظفر شده است.» خداوند، مصر را ذلیل و اسرائیل را رهانید، و اسرائیل هم خاطره این رهائی را در طی قرون متمادی، هر سال در عید فصح با قربانی بره نگاه می داشت. و در «پُری زمان»، با قربانی شدن بره اعظم، اسرائیل راستین نیز رها و مصر راستین نیز ویران شد. سرود موسی و سرود بره یکی است. اگر تصور کنیم که رهائی واقعی در سفر خروج انجام شده، مرتکب اشتباه شده ایم. حقیقت این است که بگوئیم رهائی روحانی بوسیله مسیح، رهائی واقعی است، در حالی که رهائی در سفر خروج فقط یک گزارش تاریخی است. سرود دوم، نشانه ای از سرود ما قبل خود در صحنه تاریخ بود.

آن چنانکه در مورد رؤیای سوم (بره و پیروانش) به آن اشاره شد، کاملاً ممکن است که این نوع رؤیاها به صورت عکسی از شرایط کنونی و نه تنها امید آینده، تصور شوند. پیروزی مسیح و قوم او، از زندگی زمینی و مرگ و رستاخیزش مقرر شده است. با وجود این، از آن زمان که نمایش تاریخی را در رؤیاهای اول تا چهارم و پایان تاریخ را در رؤیای پنجم شاهد بودیم، تصور رؤیای هفتم به صورت منظره ای از آنچه در ماورای تاریخ و بعد از رجعت مسیح و شکست نهائی «وحش» نهفته طبیعی تر است. چارلز وسلی در سروده روحانی خود «کلیسای پیروز تو» چنین سروده است:

جهان ما با گناه و شیطان،
در زیر گام های ستیزه ها به بیهودگی می گذرد.
با تو می توانیم آنها را در هم شکنیم،
و سرود موسی را بسرائیم.

۵:۱۵-۲۱:۱۶
پرده پنجم: مجازات دنیا
جام‌ها خالی می‌شوند

یکپارچگی نمایش

قبلاً در این مورد و در رابطه با ۱:۱۵ که چرا (در تجزیه و تحلیل) پرده پنجم از ۱:۱۵ شروع نشده بلکه از ۵:۱۵ آغاز شده است، بحث کردیم. ولی این سؤال هنوز باقی مانده است: چرا؟ اگر چنین باشد، باید نوعی پیش نگری از فرشته های حامل بلا در پرده پنجم و قبل از پایان پرده چهارم در ۱:۱۵، صورت گرفته باشد. دلیل این مسامحه روشن نیست و نه اینکه شرایط منحصر به فردی است، بلکه دو واقعه مشابه در بین آنها وجود دارد که چگونگی به وجود آمدن این حالت را در رؤیاهای یوحنا روشن می کند.

الف) نمونه‌ها

اورشلیم و بابل، شهر مقدس خدا و قرینه شریر آن، بدین طریق هر کدام اولین ظهور خود را نشان میدهند. نام بابل برای اولین بار در ۸:۱۴ به صورتی کاملاً غیرمنتظره در وسط صحنه چهارم دیده می شود. یکی از چهار نیروی بزرگی که در این روزگار، در کشمکش با آن می باشیم، موردی است که ما آن را ایدئولوژی یا مکتب ایمان مسیحی می نامیم که در رؤیای چهارم پرده چهارم به صورت پیام فیض، مجازات و اخطار خلاصه شده است. قسمت دوم این پیغام سه گانه، اعلام سقوط بابل بزرگ است که «از خمر زنای خود جمیع امتها را نوشانید.» اگر مجازات

بابل، معنی مجازاتهائی را که در پرده چهارم ذکر شده، می رساند، شبیه ترین موردی که می توانیم برای بابل پیدا کنیم، به نظر می رسد که یکی از آن دو وحش باشد.

دومین مورد در ۱۹:۱۶ و در پایان پرده پنجم، جائی که مصیبت های نهائی و پایان تاریخ تشریح شده، آمده است. همچنان که شهرهای امتها سقوط می کنند، «شهر عظیم» نیز در هم شکسته می شود: خداوند بابل را به یاد می آورد.

بعد از این دو تذکر اخیر است که بابل به خود می آید. پرده ششم سراسر به بابل اختصاص دارد و سقوط آن را نشان می دهد.

در پایان پرده ششم، اورشلیم یعنی شهری که در نقطه مقابل بابل است، جانشین آن می شود (۷:۱۹). و دوباره در پایان پرده هفتم و در ماورای تاریخ از سوی خدا و از آسمان فرود می آید (۲:۲۱) هر دو مورد، به عنوان پیش نگری پرده هشتم است که آن پرده نیز سراسر به اورشلیم اختصاص یافته است.

و این قطعه ای است با این روش، هرچند ممکن است معنی و موضوع آن، فرشتگان بلائی باشند که قبلاً یک صحنه کامل را به خود اختصاص داده بودند، ولی اینک در آخر پرده چهارم ظاهر شده اند، قبل از اینکه صحنه واقعی مربوط به آنان یعنی پرده پنجم گشوده شود.

ب) نتیجه گیریها

ملاحظات فوق، دلیل بر تأئید این نظریه است که ترتیب اساسی مکاشفه، تاریخی نیست و آنچه موجب یکپارچگی نمایش می شود، ادامه وقایع نیست. در پایان پرده چهارم به بابل گفته شد که سقوط خواهد کرد. در پایان پرده پنجم، بابل متوجه انتقام خدا می شود و سپس در هم شکسته می شود. در ابتدای پرده ششم مجدداً شاهد بابلی زنده و با نشاط هستیم. و این روشن تر از هر بار نشان می دهد که ترتیب صحنه ها، آن طور که یوحنا می بیند، به هیچ وجه بر طبق نظم تاریخی

وقایعی که می بیند نیست. هر چیز دیگری که امکان پیوستگی نمایش را فراهم آورد، نتیجه مستقیم داستان نیست.

هماهنگی صحنه ها خیلی زیرکانه تراز این است، چنان که اگر رابطه آنها را با هم و با توجه به موارد سه گانه ای که بدان اشاره شد پیگیری کنیم، به نتیجه مطلوب خواهیم رسید (فرشته های حامل بلاها، بابل و اورشلیم).

پرده چهارم به کشمکش روحانی و همیشگی تاریخ مربوط می شود. چهار رؤیای اول که تشریح کننده چهار نیروی ستیزه گر می باشند، می باید با رؤیای پنجم تکمیل شود که نشان دهنده کنترل نهائی خدا است و اجازه ادامهٔ کشمکش ها را نمی دهد. وقتی زمان درو برسد، خدا وارد عمل می شود و عمل او برخورد نهائی با مخالفانش می باشد، زیرا او تنها خدائی «رحیم و فیاض» نیست بلکه خدائی است که گناه را بی سزا نمی گذارد (خروج ۶:۳۴, ۷). او خدائی است که شریر را تنبیه می کند. و این زمینه ای است که برای وقایع بعد از پرده چهارم طرح ریزی شده و موضوع اصلی پردهٔ پنجم را تشکیل می دهد.

مشابه این موضوع برای بابل واقع می شود، اجتماع و فلسفه ای که با دو «وحش» نشان داده می شود، اموری هستند که در موقع مقتضی «بابل» نامیده می شوند. حقیقتی که در شروع مجازات بابل نهفته، قسمت اساسی پیام مسیحیت است که آن نیز یکی از نیروهائی است که با او به مخالفت برخاسته است (پرده چهارم، رؤیای چهارم). وقتی که رؤیای فرشتگان بلا در همان پرده، سراسر صحنه را به خود اختصاص می دهد، در آنجا بابل ظاهر می شود که آمادگی کامل برای مجازات را دارد (پرده پنجم، جام هفتم) و سپس وقتی به این طریق معرفی می شود، به طور شایسته ای داوری می شود و این مرحله نیز سراسر صحنه را به خود اختصاص می دهد.

پرده ششم حاوی تصاویر ویران شدن بابل است و آخرین بیانیه صحنه در مورد جانشین آن، شهر مقدس اورشلیم می باشد (پرده ششم ـ گفتار هفتم). صحنه هفتم

با تکرار رئوس مطالب مربوط به «نمایش تاریخ» ادامه می یابد. از آن دیدگاه، اورشلیم در اوج نمایش ظاهر می شود (پرده هفت، رؤیای هفتم). آنچه در پرده هشتم نشان داده می شود، اموری هستند در ماورای زمان و تاریخ. بابل و اژدها مانند رؤیا ناپدید می شوند، شب به پایان می رسد و روز آغاز می شود. قسمت هفتم از تمام صحنه های هفتگانه ترکیبی از چشم انداز خیره کننده ابدیت می باشند: «نگاه من به آینده فراتر از آنچه هست که انسان می تواند ببیند» اما نگاه یوحنا به آینده بسی فراتر از تنیسون شاعر انگلیسی است و آنچه دید، اورشلیم شهر مقدس بود که تمام پرده هشتم را به خود اختصاص می دهد و در زمان مقتضی به شرح آن خواهیم پرداخت.

۱- پرده پنجم: پشت پرده، خشم غیر قابل گریز خدا (۱۵:۵-۱۶:۱)

[۵] و بعد از این دیدم که قدس خیمهٔ شهادت در آسمان گشوده شد، [۶] و
هفت فرشته ای که هفت بلا داشتند، کتانی پاک و روشن دربر کرده و کمر
ایشان به کمربند زرّین بسته، بیرون آمدند. [۷] و یکی از آن چهار حیوان، به
آن هفت فرشته، هفت پیالهٔ زرین داد، پر از غضب خدا که تا ابدالآباد زنده
است. [۸] و قدس از جلال خدا و قوّت او پُر دود گردید. [۹] و تا هفت بلای آن
هفت فرشته به انجام نرسید، هیچ کس نتوانست به قدس درآید.
[۱:۶] و آوازی بلند شنیدم که از میان قدس به آن هفت فرشته می گوید که
"بروید، هفت پیالهٔ غضب خدا را بر زمین بریزید."

معبدی که در آغاز پرده چهارم گشوده شد، در اینجا نیز دوباره گشوده می شود، ولی معبدی که در این صحنه آمده همان معبد نیست و این به مفهوم وجود دو معبد جداگانه نیست، بلکه گرچه معبد همیشه مفهوم جایگاه سکونت خداوند می باشد،

اما مفاهیم متفاوتی در مورد «مسکن» خدا وجود دارند. در یک معنی، خدا در همه جا هست. پرده چهارم ستیزه ای جهانی را به تصویر می کشد و وقتی پرده بالا می رود منظره ای از معبد خدا نشان داده می شود که معنی بسیار گسترده ای دارد: نموداری از سراسر آفرینش خدا. به مفهوم دینی، خدا وعده داده که در مکان های خاصی با انسان ملاقات می کند. در روزگار موسی، این مکان «خیمه» بود: «در آنجا بنی اسرائیل را ملاقات می کنم» (خروج ۲۹:۴۳). پرده پنجم به نحوه این ملاقات پرداخته است. بنابراین در اینجا از «معبد» تنها سخن گفته نمی شود، بلکه از معبدی سخن می رود که مفهوم خاصی دارد و گشوده می شود تا هفت فرشته حامل بلاها وارد صحنه شوند.

از ابتدا، «خیمه» بعنوان «مسکن شهادت» یا «خیمه اجتماع» شناخته می شده است (خروج ۳۸:۲۱؛ ۳۳:۷). معنی عنوان اول این است که خیمه گواهی می دهد به حضور خدا و ماهیت خدا و مخصوصاً قدوسیت خدا. قبیله لاویان برای خدمت مخصوص برگزیده شده بودند که مواظب خیمه باشند و در اطراف آن سکونت کنند: «غریبی که نزدیک آید کشته شود و لاویان به اطراف مسکن شهادت خیمه زنند، مبادا غضب بر جماعت بنی اسرائیل شود» (اعداد ۵۱:۱, ۵۳). مراد از عنوان دوم، یعنی جایگاه خدا، گرچه عملاً خدا در همه جا هست، دیدن حضور اوست. ستون دود و آتشی که از نخستین روز برپائی خیمه قدس آن را فراگرفت (اعداد ۹:۱۵)، به مفهوم درک حضور اوست. و آن مکانی بود که خدا قرار داده بود تا در آنجا با قومش ملاقات کند. ولی ماهیت او و حضور همه جانبه او در آن واحد و در هر مکانی محفوظ بود: ابر تنها بر روی خیمه نبود، بلکه درون خیمه بود: «جلال خداوند، مسکن را پر ساخته بود» (خروج ۴۰:۳۴, ۳۵). در اولین حضور پر جلال خدا در میان قوم خود، حتی موسی که در کوه سینا با او رو در رو هم کلام شده بود، نتوانست وارد خیمه شود[۱].

۱- خروج ۴۰:۳۴ به بعد؛ رجوع کنید اول پادشاهان ۸:۱۰؛ اشعیا ۶:۱-۵.

در پرده پنجم مکاشفه نیز قدوسیت خدا، ترسناک است. ترس صحنه را پر می سازد ولی نه آن هیبت و احترامی که موسی و سلیمان و اشعیا در هنگام پر شدن خیمه از حضور جلال خدا احساس کردند، بلکه ترسی ناشناخته. این جوّ، ناشی از حضور فرشتگان سفیدپوش و جام هائی است که در دست دارند. علیرغم تاریکی مطلقی که حکمفرما شده، حضور آنها خیره کننده است. مانند حضور خداوندشان در مکاشفه ۱۳:۱، نوری از خود می تابانند که کسی نمی تواند به آن نور نزدیک شود: نوری که خدا در آن ساکن است (اول تیموتاوس ۱۶:۶). «نوری غیر قابل تحمل در حد و اندازه». دشمنان مسیح قادر به تحمل چنان نیکی و خلوصی نیستند.

جامهای فرشتگان، مملو از غضب خدائی است که برای همیشه زنده است و «افتادن به دست خدای زنده بسیار وحشتناک است» (عبرانیان ۳۱:۱۰). و این بدان معنی است که گرچه ممکن است زندگی فیزیکی ما با ضربات آنها پایان یابد ولی حیات خداوند بدون کوچکترین خدشه ای ادامه خواهد یافت. ضربه ها سپری می شوند، تاریکی ها روشن می شوند، غبارها فرو می نشینند. خدا اینک در پشت تمام این ناملایمات زنده ایستاده است. دنیای سرسام‌زده متناوباً رو به تحلیل می رود، تب زندگی فروکش می کند و کار ما به انجام می رسد و آنگاه در آخر به صلح می اندیشیم اما خدا اینک آنجاست تا صلح را در او پیدا کنیم. «از قاتلان جسم که قدرت ندارند بیشتر از این بکنند ترسان مباشید، بلکه به شما نشان می دهم از که باید ترسید. از او بترسید که بعد از کشتن، قدرت دارد که به جهنم بیفکند» (لوقا ۱۲:۴-۵). این داستانی وحشتناک و قدیمی است، وقتی از چیزی می ترسید و از آن می گریزید، حس می کنید آن هم شما را تا جای امن تان تعقیب می کند. این «تازی آسمان» است، تازی داوری، نه تازی رحمت: «کیست از ما که در نارهای جاودانی ساکن خواهد گردید؟» (اشعیا ۱۴:۳۳).

چنین است تنبیه خدای مقدس و زنده: هفت چندان! مانند آنچه بنی اسرائیل تقاضا کردند بر کافران نازل شود (مزمور ۱۲:۷۹) اما بنی اسرائیل در صورتی که خداوند را اطاعت نمی کردند، به آن بلاها تهدید می شدند (لاویان ۱۸:۲۶) زیرا آنها برای کافران هفت چندان مجازات از خداوند طلبیدند و چون «ستارگان از منازل خود با سیسرا جنگ کردند» (داوران ۲۰:۵). طبیعت هم ابزاری برای اجرای خشم خداوند است. یکی از چهار جانور زنده، انواع بلاها را شکل می دهد و فرشتگان آن را نازل می کنند. در کتاب حکمت ۱۷:۵ می بینیم که خدا، خلقت خود را برای تنبیه دشمنانش مجهز می کند.

۲- جام اول: ویرانی زمین (۲:۱۶)

۲ و اولی رفته، پیاله خود را بر زمین ریخت و دمل زشت و بد بر مردمانی که نشان وحش دارند و صورت او را می‌پرستند، بیرون آمد.

کرناها، طلیعه مشکلات مقطعی و هم چنین شامل خبر بهتری برای آنانی بودند که از آن بلایا جان سالم بدر برده اند. آن کرناها، اخطار خداوند بودند. بلایای حاصله از جام ها نه مقطعی بلکه کلی هستند، زیرا فرصت توبه از دست رفته است. تمام کسانی که به عنوان پیروان بره مهر نشده اند به عنوان پرستندگان «وحش» نشان می شوند، همه آنها، نه ثلث آنها به بلا مبتلا می شوند. این دیگر اخطار نیست بلکه مجازات است.

نمونه قدیمی نزول بلا از جانب خدای قدوس را در باب ۵ کتاب اول سموئیل می توانیم ببینیم: در آنجا که تابوت عهد اسرائیل توسط فلسطینیان ربوده شد و بلاهائی که پیامد این واقعه دامنگیر شهرهای فلسطینی شد، که تابوت به آنجا برده می شد. باب فوق در عهد عتیق مثال روشنی از این قسمت است. ما اینک از مرور بلاهای رو به گسترشی که در نتیجه نقل و انتقال تابوت عهد از اشدود به جتّ و از

جتّ به عقرون بر فلسطینیان نازل شد، نمی هراسیم زیرا که پایان خوش داستان را می دانیم. بلای زخم برای آنها به منزله اخطاری بود در مورد وقایعی که در پیش رو داشتند. باب ۱۶ مکاشفه، روی هم رفته منظره ای تیره رنگ است. این باب بیش از آنکه بازگو کننده بلاهای فلسطینیان باشد، به بلاهای مصر پرداخته است، مبنی بر اینکه وقتی فرعونیان مصر قلب خود را سنگین کردند، به موقع خود نابود شدند، سرنوشتی که پرستندگان وحش نیز در پیش دارند. آنها اخطارها را نشنیده می گیرند و بدین جهت باید منتظر پیامدهای این رفتار خود باشند.

۳- جام دوم: ویرانی دریاها (۳:۱۶)

[۳]و دومین پیاله خود را به دریا ریخت که آن به خون مثل خون مرده
مبدل گشت و هر نفس زنده از چیزهائی که در دریا بود، بمرد.

جام دوم مانند کرنای دوم در مورد دریا است. همچنان که پیش می رویم، متوجه می شویم که گرچه اثرات جامها با اثرات کرناها متفاوت است، با این حال این دو صحنه، موازی هم هستند. زمین، دریا، رودخانه ها و آسمان صدمه می بینند، سپس نوبت عذاب و آنگاه زمان نابودی فرامی رسد و در آخر دنیائی باقی نمی ماند.

آنچه بر سر دریاها در جام دوم و کرنای دوم می آید، تداعی کننده اولین بلای مصر است. حاصل جام دوم عملاً ناخوشایند است، چرا که بر عکس کرنای دوم، ویرانی ها کلی است نه مقطعی. بلاهائی که از جامها می ریزند، مستقیماً و به فوریت بر زندگی اثر می گذارند، آنها غیر مستقیم و شبیه اخطارهای کرناها مبنی بر سقوط اقتصادی یا ویران شدن محیط زیست نیستند. گناهان انسان به خانه آمده اند تا بیتوته کنند.

۴- جام سوم: ویرانی رودخانه‌ها (۱۶:۴-۷)

[۴]و سومین پیاله خود را در نهرها و چشمه های آب ریخت و خون شد.
[۵]وفرشتهٔ آبها را شنیدم که می گوید: "عادلی تو که هستی و بودی، ای
قدوس، زیرا که چنین حکم کردی، [۶]چون که خون مقدسین و انبیا را
ریختند و بدیشان خون دادی که بنوشند زیرا که مستحق اند." [۷]و
شنیدم که مذبح می گوید: "ای خداوند، خدای قادر مطلق، داوریهای تو
حق و عدل است."

از مفهوم این قسمت چنین به نظر می رسد که فرشته ای که جام سوم را در دست دارد، همان فرشته حامل جام دوم یعنی فرشته آبها نیست. آن چنانکه مشاهده شد، فرشتگان به صورت نماد کلیساها (۲۰:۱) و همچنین فرشته باد و آتش (۱:۷؛ ۱۸:۱۴) و میکائیل فرشته مقرب نیز به صورت نماد قوم اسرائیل ظاهر شده اند و در اینجا نیز محتمل است که فرشته حامل جام سوم، نماد روحانی رودخانه ها و چشمه های دنیا باشد. اگر چنین باشد، عکس العمل او در مقابل جام سوم، جالب توجه است زیرا که می گوید محتویات جام سوم چون سایر جام ها، ویران کننده نیست، بلکه صرفاً عکس العملی است در جهت نشان دادن عدالت خداوند. قبلاً گفتیم که نخست جام ها توسط یکی از آن «جانوران زنده» که نمادهای طبیعت هستند به فرشتگان داده شد. پس اگر نزول بلاها ناشی از خود طبیعت باشد، نشان دهنده این است که طبیعت خود را در اختیار خالق خود نهاده تا آنچه را که در برنامه عدالت خود دارد در مورد آن انجام دهد.

آخرین حضور «مذبح» را در پرده دوم و مهر پنجم دیدیم، آن زمان که مقدسین رنجور از آنجا فریاد خونخواهی برآوردند. اولین قسمت پاسخ خدا به دعای مقدسین، اخطار به جهان از طریق کرناها در پرده سوم بود، نه تنبیه جهان. ولی اینک پاسخ خدا به دعای مقدسین تکمیل شده و زمان انتقام واقعی فرا رسیده است. بنابراین،

صدای کرناها معرف دنیای خدا، کلیسای خدا و تأئید کننده عدالت و انصاف خدا و تعیین کننده میزان لازم مجازات برای دشمنان خداست.

۵- جام چهارم: ویرانی آسمان (۱۶:۸-۹)

[۸]و چهارمین، پیالهٔ خود را بر آفتاب ریخت؛ و به آن داده شد که مردم را به آتش بسوزاند. [۹]و مردم به حرارت شدید سوخته شدند و به اسم آن خدا که بر این بلایا قدرت دارد، کفر گفتند و توبه نکردند تا او را تمجید نمایند.

گناهکارانی که در زمان تاریک شدن نور خورشید توبه نکردند، اینک در حد اعلای حرارت خورشید، تنبیه می شوند. در آنجا دیدند و غافل ماندند و در اینجا دیگر کمکی به آنها نمی شود و با تنبیه روبرو خواهند شد. در آن زمان حضور خدا تشخیص داده شد، ولی مورد بی حرمتی قرار گرفت نه پذیرش. اینک متوجه شباهت هائی در طراحی صحنه پنجم و سوم می شویم: عملکرد جامها و کرناها در ظاهر مشابه است ولی پیامد آنها متفاوت، زیرا که با ظهور کرناها، ویرانی های مقطعی به عنوان اخطار و با ظهور جام ها ویرانی های کلی، مجازات است.

اگر خط تفسیری را بر اساس ترتیب صحنه های مکاشفه پیگیری کنیم، گنجانیدن هفت جام به عنوان پیامد وقایعی که بعداً اتفاق می افتند، غیر ممکن است، بخصوص وقایعی که در صحنه چهارم واقع می شوند. ارتباط بین صحنه ها تاریخی نیست بلکه استدلالی است. بارها و بارها شاهد ویرانی جهان هستیم (هفت مهر). هر جا که رنج بردن هدف می شود، خداوند اخطار می کند که آزار کنندگان بدون تنبیه رها نمی شوند (کرناها) و هرگاه اخطارهای خداوند با بی اعتنائی مواجه می شود، او مجازات خود را در مورد مجرمان اعمال خواهد نمود.

۶- جام پنجم: عذاب (۱۶:۱۰-۱۱)

[۱۰]و پنجمین، پیاله خود را بر تخت وحش ریخت و مملکت او تاریک گشت و زبانهای خود را از درد می گزیدند، [۱۱]و به خدای آسمان به سبب دردها و دملهای خود، کفر می گفتند و از اعمال خود توبه نکردند.

در هر پرده نمایش، از مهرها به بعد، پنجمین قسمت هر صحنه، نشان دهنده یک عبارت پیچشی مثل «نه تنها بلکه» می باشد. نه تنها جهان متحمل شکست، قحطی، نزاع و مرگ خواهد شد بلکه کلیسا نیز از این بلاها معاف نخواهد بود: این است مهر پنجم. در حین اخطار به انسان در مورد خطر گناه، خداوند نه تنها از طریق محیط زیست، تجارت، منابع و افکار بلکه با امراضی که مانند ملخ زندگی خصوصی گناهکار را می جود، اقدام خواهد نمود: این چنین است کرنای پنجم. نه تنها چهار نیروی روحانی بزرگ در کار کشمکش کیهانی در تاریخ می باشند، بلکه برگ برنده در دست خداوند است: این چنین است رؤیای پنجم. ترتیب فوق در مورد جام پنجم مصداق پیدا می کند. خداوند نه تنها آنهائی را که توبه نکرده اند از طریق زمین و دریا، آب و آتش تنبیه می کند، بلکه کاری بیشتر از اینها انجام می دهد. وقتی جام پنجم ریخته می شود، سراسر نظم زندگی انسانی دچار اختلال می شود، و مانند نهمین بلای وارده بر مصر، تاریکی بر زمین حاکم می شود.

در کتاب مکاشفه، موردی بسیار وحشتناکی نظیر جام پنجم کمتر دیده می شود. «تخت وحش» نماد ضربه اساسی شیطان است. شیطان به ساختار اجتماعی انسان به عنوان اولین نقشه خداوند هجوم آورده و آن را منحرف نموده است. و نتیجه این انحراف، ساختاری اجتماعی و انسانی و دنیائی مستقل از خداوند است. و این ساختار اجتماعی ـ شیطانی، قرینه ساختار اجتماعی ـ خدائی یعنی کلیسا است. اینجا بر عکس ملکوت مسیح، مقر حکومت «وحش» است؛ یکی از چهار نیروی بزرگ در کشمکش کیهانی صحنه چهارم. به مجرد بروز این وضعیت و پیروزی پر

زحمت اژدها، تخت پادشاهی در ملکوت مستقر و آنگاه توسط «وحش» اشغال می‌شود، سپس جام پنجم ریخته می‌شود و اغتشاش ادامه دارد.

خدا به طرز مهیبی به مقابله با جامعه بی‌خدائی برمی‌خیزد که در مقابل او و کلیسای او قد علم کرده است. کتاب دانیال که شاهد خدای حقیقی در قلب دنیای کفرآمیز زمانه خود بود، سرشار از این پیام است که «حضرت متعال بر ممالک آدمیان حکمرانی می‌کند و آن را به هر که می‌خواهد می‌دهد» (دانیال ۴:۱۷، ۲۵, ۳۲). خداوند مجسمه ای را می بیند که نشانه امپراتوری های بزرگ است که به قطعات کوچکتر شکسته می‌شود و «مثل کاه خرمن تابستانی گردیده» به زمین می‌ریزد (دانیال ۲:۳۵). درخت عظیمی که «نبوکدنصر» پادشاه «بابل» است، قطع شده و به زمین افتاده است (دانیال: ۴:۱۴)، حکومت بلشصر شمرده شده و به انتها رسیده است (دانیال ۵:۲۶). او رؤیاهائی از جانوران می بیند، مانند «وحش های» مکاشفه که عظیم و نیرومند هستند و سرانجام حاکمیت از آنها سلب می‌شود (دانیال ۷:۱۲).

آنهائی که نشان وحش را برخود دارند، به این ترتیب به سوی خدا برنمی‌گردند. آنها روی هم رفته به آرامی عذاب می‌کشند و به خدا کفر می‌گویند. ولی آنهائی که با مهر پیروان بره ممهور شده اند، آنچه را که بعد از فروریختن نظم دنیوی واقع خواهد شد می‌دانند، و وقتی ماشین از حرکت باز می‌ماند دعا می‌کنند: «نام تو مقدس باد، ملکوت تو بیاید، اراده تو چنان که در آسمان است بر زمین نیز کرده شود.»

۷- جام ششم: ویرانی (۱۶:۱۲-۱۶)

[۱۲]و ششمین، پیالهٔ خود را بر نهر عظیم فرات ریخت و آبش خشکید تا راه
پادشاهانی که از مشرق آفتاب می‌آیند، مهیا شود. [۱۳]و دیدم که از دهان

اژدها و از دهان وحش و از دهان نبی کاذب، سه روح خبیث چون وزغها
بیرون می‌آیند. [۱۴]زیرا که آنها ارواح دیوها هستند که معجزات ظاهر
می‌سازند و بر پادشاهان تمام ربع مسکون خروج می‌کنند تا ایشان را
برای جنگ آن روز عظیم خدای قادر مطلق فراهم آورند.
[۱۵]"اینک چون دزد می‌آیم! خوشحا به حال کسی که بیدار شده،
رخت خود را نگاه دارد، مبادا عریان راه رود و رسوائی او را ببینند."
[۱۶]و ایشان را به موضعی که آن را در عبرانی حارمجدون می‌خوانند،
فراهم آوردند.

این قسمت از مکاشفه ما را با چندین مشکل روبرو می‌سازد و پاسخ های داده شده شاید قانع کننده نباشند. گرچه مواردی تجربی هستند ولی روی هم رفته به نظر می‌رسد در زمره مسائلی هستند که تاکنون قابل فهم نبوده اند.

آیه ۱۲: می‌دانیم که فرات منطقه ای است که از آنجا ویرانی ها آغاز می‌شوند (پرده سوم، کرنای ششم). فرض می‌کنیم مانند گروه سواران کرنای ششم، پادشاهان شرق نشانه نیروهای مخرب باشند، هرچند که احتمال دارد این نیروها صورت تجربه واقعی به خود بگیرند. خشک شدن آبها به منظور ایجاد گذرگاه برای انسان، داستان معمولی و تاریخی و نبوتی کتاب مقدس است[۲].

آیه ۱۳: می‌دانیم که اژدها (یا مار) نماد شیطان است و «وحش» نیز نماد دنیا یا نظام های بدون خدا است (پرده چهارم). فرض می‌کنیم که پیغمبر کاذب، «وحش» دوم و موجودی زمینی است و این فرضیه با مقایسه بین مکاشفه ۱۳:۱۴ و ۱۹:۲۰ تأئید می‌شود. علت الهام شدن این ارواح خبیث سه گانه در قالب وزغ، بدون شک دلیلی است که یوحنا ارائه داده و آن به نگرش زمانه عهد عتیق برمی‌گردد که وزغ (قورباغه) را نمونه ناپاک آفرینش می‌پنداشتند.

۲- خروج ۱۴:۲۱؛ یوشع ۳:۱۶؛ ۴:۲۳؛ دوم پادشاهان ۲:۸؛ اشعیا ۱۱:۱۵,۱۶.

سؤال دیگری که باقی می‌ماند: پادشاهان آیه ۱۴ به نظر می‌رسد پادشاهان اسرائیل باشند یا حداقل نشانه حکومت‌ها، ولی اگر چنین است آیا می‌توانیم عبارت پادشاهان در آیه ۱۲ را نیز استعاری بپنداریم؟ چرا نباید «پادشاهان شرق» نیروهای سیاسی واقعی باشند که از کشورهای آسیائی برمی‌خیزند؟ و باز (در تجزیه و تحلیل صحنه های قبل) فهمیدیم که جامها تشریح کننده مجازات هائی هستند که خدا به هنگام غفلت مستمر مردمان زمین از اخطارهایش، مستمراً به زمین می‌فرستد، پس چرا مجازات جام ششم موکول به پایان زمان، آن روز عظیم خدای قادر مطلق و زمان بازگشت غیرمنتظره مسیح مانند دزد (آیات ۱۴ و ۱۵) گردیده است؟ و نیز مفهوم «حار مجدون» چیست؟ این تپه در چند کیلومتری جنوب شرقی شهر کنونی «حیفا» و مسلط بر محل تقاطع مهمترین شاهراه های دنیای باستان و همچنین محل وقوع بسیاری از جنگ های تاریخی خاورمیانه قرار دارد. نویسندگان افسانه های علمی - مکاشفه ای قرن بیستم، با این مفهوم بسیار سر و کار دارند و بزرگترینِ این داستان سرایان علمی تخیلی یعنی اچ. جی. ولز، داستانی نوشته تحت عنوان «رؤیای آرماگدون». آیا بر اساس این داستان پردازی در مورد «مباحث آخرتی» آخرین جنگ جهانی به وقوع خواهد پیوست؟ تفسیر موارد فوق مستلزم داشتن تجربه کافی در معانی متداول کتاب مکاشفه می‌باشد.

خالی شدن جام پنجم، آغاز تنبیه کسانی است که هنوز توبه نکرده اند و با اغتشاش در جوامع و رها شدن نظم جامعه از کنترل انسان شروع می‌شود. در شروع حکومت «وحش» همه امور به اندازه کافی خراب و درهم ریخته شده و وقتی ماشین کشتار او شروع به کار می‌کند، اوضاع بسیار خراب‌تر می‌شود. جام ششم، یعنی جام بعد و آخرین جام تنبیه خداوند که در آن مقاصد خدا و شیطان به صورت هولناکی با یکدیگر مشابهت دارند. مشاهده منحرف شدن جوامع توسط شیطان گیج کننده است، شیطان می‌گوید: «اگر نتوانم بیش از این بازدارنده باشم، ویران می‌کنم.» و این است که

او و «وحش» و پیغمبر دروغین، «پادشاهان زمین» را تحت تأثیر قرار می‌دهند و طولی نمی‌کشد که موفق می‌شوند تعادل ناپایداری به نام «صلح» را در آشفته بازار کشتار دوطرفه حفظ کنند. وفور تسلیحات جنگی، رژه ارتش ها و مردن انسان ها، نه فقط اعوان و انصارشان بلکه همه آنها، زیرا که کرنای ششم، آخرین اخطار بوده که مرگ را در پیش پای آنها نهاده است. جام ششم، آخرین مجازات است که مرگ را بر آنها می‌آورد. ولی وقتی شیطان می‌گوید: «من ویران خواهم کرد»، خدا می‌گوید «چنین کن!» نیت شیطان توسط قدرت خدا حمایت می‌شود و خدا، داوری شیطان را پیگیری می‌کند. و نتیجه این است: آرماگدون.

آرماگدون همچنین به معنای پایان است، وقتی «آن روز عظیم خدای قادر مطلق» می‌آید: قدرت های جهان ناگهان خود را با ارباب خود که او را انکار کرده‌اند، مواجه می‌بینند و این رویاروئی بنا بر کلام او در آیه ۱۵ مکاشفه، به طور غیرمنتظره ای خواهد آمد و آن جنگ، آخرین جنگ خواهد بود: عذاب های جام پنجم با ویرانی جام ششم ادامه می‌یابد، مانند ظلمتی که در شب اولین عید فصح بر مصر فرود آمد و منجر به موت شد. ولی گرچه اشاره اساسی جام ششم به روز آخر است، اما نباید فراموش کنیم که هرگاه ویرانی بر گناهکاران توبه نکرده وارد می‌شود، برای آنان مفهوم «روز آخر» را دارد، یعنی پایان دنیایشان و آخرین مواجهه آنها با مسیح، کسی که همیشه مانند دزد، بی‌خبر می‌آید، وقتی که انسان هیچ انتظارش را ندارد.

۸- جام هفتم: دیگر دنیا نیست (۱۶:۱۷-۲۱)

۱۷ و هفتمین، پیالهٔ خود را بر هوا ریخت و آوازی بلند از میان قدس آسمان
از تخت بدر آمده، گفت که «تمام شد!» ۱۸ و برقها و صداها و رعدها حادث
گردید و زلزله‌ای عظیم شد آن چنان که از حین آفرینش انسان بر
زمین زلزله‌ای به این شدت و عظمت نشده بود.

۱۹ و شهر بزرگ به سه قسم منقسم گشت و بلدان امتها خراب شد و بابل
بزرگ در حضور خدا به یاد آمد تا پیاله خَمر غضب آلود خشم خود را
بدو دهد.
۲۰ و هر جزیرهٔ گریخت و کوهها نایاب گشت، ۲۱و تگرگ بزرگ که گویا
به وزن یک من بود، از آسمان بر مردم بارید و مردم به سبب صدمهٔ
تگرگ، خدا را کفر گفتند زیرا که صدمه اش بی نهایت سخت بود.

رعد و برق قسمتی از مقدمه صحنه های دوم، سوم و چهارم است که در صحنه پنجم به اوج خود می رسد. زلزله نیز در قسمت های دیگری به عنوان نشانه ای از حضور خدا واقع شده است (مهر ششم و کرنای ششم). ولی از این رعد و برق اخیر به عنوان بزرگترین رعد و برق نام برده شده که تاکنون بشر دیده است و موضوع نبوت حُجی نبی (۶:۲) می باشد که در عبرانیان ۱۲:۲۶-۲۷ نیز آمده است: «لکن الان وعده داده است که یک مرتبه دیگر نه فقط زمین بلکه آسمان را نیز خواهم جنبانید.» عبارت «مرتبه دیگر» اشاره به نابودی هر جنبنده ای دارد که بر زمین است و هر آنچه به دست او ساخته شده و همچنین هر آنچه جنبنده نیست و به دست بشر ساخته شده. خالی شدن جام هفتم، زمان و تاریخ را جاروب می کند و به جای آن ابدیت را قرار می دهد. وقتی آن روز می آید، نه تنها جزیره ها و کوههای زمین خدا ناپدید می شوند، بلکه شهرها، تمدن ها که ساخته دست و موجب افتخارات اهریمنی بشر می باشند ویران می شوند. «شهر بزرگ» که بدون شک «بابل» است، سمبل تمام ساختارهای شیطانی است، آنجا نیز در یاد خداوند خواهد ماند، شهری که اینک در پیش خود می گوید: «خدا همه چیز را فراموش کرده است» (مزمور ۱۰:۱۱) در طوفان خشم خدا، خرد می شود: «تگرگ، ملجای دروغ را خواهد رُفت و آبها ستر را خواهد برد» (اشعیا ۲۸:۱۷). جام ششم حاوی ویرانی سراسری است و جام هفتم حاوی پاکسازی کلی.

۱۷:۱-۱۹:۱۰
پرده ششم: فاحشه بابل
هفت کلام عدالت

تعریف نمادها

پردهٔ ششم در عین حال که یکی از ساده ترین قسمت های کتاب مکاشفه می باشد، یکی از مبهم ترین بخشهای آن نیز هست. خواننده ای که بخواهد با امید درک و تعریف زبان نمادین آن که اتفاقاً در این قسمت بیشتر آمده به آن بپردازد، کوشش بیهوده ای می کند. درک چیزی در این ردیف که در ۱۵:۱۷ می بینیم: «آبهائی را که دیدی، آنجائی که فاحشه نشسته است، قومها و جماعت ها و امتها و زبان ها می باشند» بسیار مشکل است، ولی نمی توان منکر شد که این تعریف ها با «دنیای واقعی» گره خورده اند و این مسئله موجب بروز معمای دیگری می شود. برای مثال: برخی تفسیرها حاکی از این است که آیه ۹ یعنی «هفت سر، هفت تپه می باشند» اشاره به «وحش» یا جانوری است که نماد روم است: شهری که دارای هفت تپه است. و همچنین هفت پادشاه مذکور در آیه ۱۰، امپراتوران روم می باشند، از اگوستس تا تیطس. اما دلایلی وجود دارند که چرا چنین حدسیاتی، -گرچه از یک نقطه نظر واقعیت دارند- ممکن است قانع کننده نباشند. زیرا به پاسخ سؤالات خاصی که در ماوای فکر انسان ناگفته مانده اند، نمی پردازد.

الف) اشکالاتی که در شیوه نگارش یوحنا وجود دارد

دو مورد از آن سؤال ها که در طی مطالعه بخش های قبلی مکاشفه سخت بر خواننده اثرگذار بوده اند، اینک در صحنه ششم زیر ذره بین می روند و با مرور دیگر آن بخش ها، می توان پاسخ آنها را یافت.

۱- چرا مرزهای تمییز و تشخیص این همه پراکنده اند؟ در بین ویژگی های رؤیای مسیح در پرده اول، خواننده در اولین نگاه به هفت چراغدان و هفت ستاره (۱۲:۱، ۱۶) با معما مواجه می شود، ولی شک او زیاد طول نمی کشد. آن موارد بلافاصله به وسیله فرشته ای که هفت نامه را به یوحنا دیکته می کند، تشریح می شوند: «سرّ هفت ستاره را که در دست راست من دیدی و هفت چراغدان طلا را. اما هفت ستاره، فرشتگان هفت کلیسا هستند و هفت چراغدان، هفت کلیسا می باشند» (۲۰:۱). چقدر امیدبخش می بود اگر تفسیری فرشته گونه، نظیر آنچه در فوق آمد، در موارد مشابه تمام کتاب مکاشفه ارائه می شد: ای فرشته! سرّ درخت زندگی، و منّ پنهان و سنگ سفید و کلید داود و ستون معبد را برای ما بیان کن. و تازه اینها مواردی هستند مربوط به پرده اول. در پرده دوم نیز درخواست ما تکرار می شود: ای فرشته! سرّ جانوران زنده و طومار ممهور و سواران و ۱۴۴،۰۰۰ نفر در پرده دوم را برای ما بیان کن.

ولی با اشاره به این حقیقت، بعداً روشن می شود که «این= آن». بعد از ستاره ها و چراغدان ها در ۲۰:۱ یک مورد جداگانه در ۵:۴ آمده است: «هفت چراغ آتشین پیش تخت افروخته که هفت روح خدا می باشند» (که معنی آن چراغ های آتشین خود معمای دیگری است) و سپس توضیحات شروع می شوند، توضیحاتی که با کمک بازار مکاره ای از گروه های بیشمار در پردهٔ ششم -آن چنانکه اشاره کردیم- درگیر سبک نوشتاری نامنظمی می شوند.

حال مشاهده می شود، این روش واقع گرایانه و غیرتمثیلی، رضایت بخش نیست. خواه نویسنده تصمیم گرفته باشد تمثیل یا اسطوره ای بنویسد که در آن تعمداً هیچ نمادی را تشریح نکند و تشریح آن را به عهده خواننده بگذارد یا فهرستی از واژگان بیگانه به آخر کتابش اضافه کند. ولی مطمئناً این طور نبوده است و این روشی اتفاقی است.

۲- چرا این تمثیل ها ناپایدارند؟ تعریف نخست از چراغدان ها و ستاره ها به مفهوم کلیساها و فرشتگان آنها، نقطه آغازی است برای برانگیخته شدن تفکر، زیرا اعطای عنوان «کلیسا» به «چراغدان» با فرض اینکه یکی نمادین است و دیگری واقعی، پس چرا رؤیای مقدماتی پرده اول تصویر مجازی از کلیسا را نشان می دهد (۱۲:۱)، در حالی که در اوج صحنه، مسیح به تصویر واقعی اش اشاره می کند (۲۲:۳)؟

ب) پرداختن به راه حل های معما

با توجه به نوع نگاه ما به یک طرح تنها، در اثر خطای دید ممکن است آن طرح در دو حالت مختلف ظاهر شود. نمادهای کتاب مکاشفه هم بدین ترتیب می توانند از دیدگاه های متفاوت مورد بررسی قرار گیرند. ممکن است بروز برخی مشکلات در این کتاب، به سادگی ناشی از نگاه سطحی ما و عدم درک مفهومی باشد که یوحنا در پی القای آن است. اجازه دهید نخست این مورد را برای خود روشن کنیم که منظور از کلمهٔ «سِرّ» (در ۵:۱۷) چیست، و در آن صورت قادر خواهیم بود به آسانی به آنچه یوحنا می خواهد در طی این به اصطلاح «تعیین هویت ها» به ذهن ما القا نماید، پی ببریم.

۱- یک مطالعه سریع در عهد جدید نشان می دهد که کلمه «سِرّ»، در مفهوم معمولی خود به معنی «معما» به کار برده نشده است. سِرّ درواقع موضوعی پنهانی است، ولی نه آن چنان «پنهانی» که بتوانیم با کمک برخی کلیدها و راه حل ها به مفهوم آن پی ببریم، بلکه ترجیحاً، یک حقیقت محض است، چه بر شما مکشوف شده باشد یا نشده باشد و چه آن را فهمیده باشید یا نفهمیده باشید. برای کسی که بخواهد وارد آن شود، هرگز به صورت «راز» باقی نمی ماند، ولی هرگاه از آن دست کشیده شود، همچنان رازی ناگشوده باقی می ماند. «سِرّ» در عهد جدید برای مسیحیان رازی سرگشاده است. «سِرّ مسیح» که از آن در افسسیان ۳:۳-۶

سخن گفته شده حقیقتی است که «برای مردم سایر امتها» مکتوم مانده ولی اینک «بر رسولان مقدس و انبیای او به روح مکشوف گشته است»، که پولس آن را به افسسیان «مختصراً نوشته» است. در یک جمله یعنی «امتها در وعده عیسی مسیح شریک هستند.» و به همراه آنها یهودیان، قوم قدیم خدا. برای پولس و خوانندگانش، دیگر این راز نیست.

اکنون ساده است که بپذیریم واژه «سرّ» معنی مخصوص کتاب مقدسی خود را دارد، مفهومی متفاوت با داستانهای پلیسی و مقالات روزنامه ای. در مطالعه کتاب عجیب مکاشفه مشخص می شود که «سِرّ» در بینش جدید ما، در هر صفحه آن یافت می شود و همچنین به سادگی می شود این بینش را از دست داد، آن زمان که «سِرّ» یوحنا را «معما» بخوانیم. بنابراین گرچه می دانیم منظور یوحنا، از «سِرّ»، «معما» نیست، ولی گرایش ما این است که ۱:۲۰ را به طریق زیر برای خود بخوانیم: «در مورد سرّ (=معما) هفت چراغدان، آنها هفت کلیسا هستند (= حل معما).» این گرایش گرچه ممکن است تحت تاثیر برخی ترجمه ها انجام گرفته باشد ولی منظور نظر یوحنا نیست.

۲- چنانچه بعداً مشاهده خواهیم کرد، دیدگاه مکاشفه ۱:۲۰ صرفاً دیدگاهی توصیفی نیست. اگر چنین بود، یوحنا یا فرشته در مورد نماد یا چراغدانی سخن می گفتند که معرف «کلیسای» واقعی است. این است که وقتی شروع به مطالعه می کنیم، ممکن است سوء تفاهمی به وجود آید، احتمالاً ناشی از آن گرایش خاص از ترجمه ها که «سِرّ» آیه ۲۰ به معنی معما (که می دانیم صحیح نیست) می باشد و «چراغدانها = کلیساها» در آن آیه پاسخ معما است. ولی وقتی فرشته در مورد «چراغدان» و «کلیسا» سخن می گوید، منظورش این نیست که یکی از آن دو نماد است و دیگری مفهوم درست آن نماد. منظور فرشته این است که در اینجا دو مورد وجود دارند که با هم مرتبط می باشند، واقعیتی یکسان از دیدگاه های متفاوت.

برای چنان فرضی، چه توجیهی بالاتر از نتیجه ای که گرفتیم وجود دارد؟

باب ۲۱ نیز دو نماد دیگر برای کلیسا پیشنهاد کرده است: «بیا تا عروس منکوحه بره را به تو نشان دهم و [او] شهر مقدس اورشلیم را به من نشان داد» (۲۱:۹,۱۰). ولی آیا آنها هم نماد می باشند؟ زیرا کلیسا در واقع اجتماع شهروندان مشترک المنافع است که «شهر» را تشکیل می دهند و مطمئناً چیزی فراتر از نماد است. به علاوه با توجه به افسسیان باب ۵، آنجا که رابطه بین زن و شوهر مانند رابطه بین مسیح و کلیسا نشان داده می شود، خواننده سردرگم می شود که کدامیک «نمونه اولیه» و کدام یک «رونوشت» است، کدامیک اصل و کدامیک بدل است. اگر ازدواج مسیح و کلیسا نمونه اولیه است که تمام ازدواج های انسانی رونوشت کمرنگی از آن است، چه کسی می تواند بگوید که از دیدگاه آسمانی امکان ندارد «عروس»، واقعی باشد، با این تصور که مانند «شهر» و «کلیسا» قابل لمس نیست؟

به باب ۱۱ برگردیم که از شهر بزرگ دیگری سخن می گوید، شهری که دو شاهد خدا در آن موعظه می کنند، کشته می شوند و سپس دوباره زنده می شوند. و آن «به معنی روحانی به سدوم ومصر مسمی است» وهمچنین مکانی است که «در آنجا خداوندشان مصلوب شد» (۱۱:۸). حال واقعیت نهفته در ورای این نامهای مجازی چیست؟ بر اساس نتیجه گیری قبلی، آنها بطور اعم نماد دنیای خصم آلود می باشند، اما همچنین می توانند مکان های جغرافیائی باشند که هر کدام در زمان خود محل اجتماعات دشمنان خدا بوده اند. اگر با جابجائی ویرگول ها، نمادها را تشریح کنیم، باب ۱۱ مکاشفه می گوید که «سدوم» یعنی دنیا، ولی باب ۱۹ پیدایش می گوید «دنیا»، یعنی «سدوم». کدام یک واقعی است و کدامیک مجازی؟

راه حل نهائی در اشاره انجیل یوحنا به مسیح به عنوان نان حقیقی و شراب حقیقی و غیره یافت می شود (یوحنا ۶:۳۲؛ ۱۵:۱). کلمه «حقیقت» در سراسر

بحث ما متبلور شده زیرا واقعیت نان بودن مسیح در این است که او تنها کسی است که می تواند گرسنگی واقعی انسان را اقناع کند. اینک صحنه آخر را به تصویر بکشیم: بسیار خوب! مسیح در پشت میز شام نشسته است. در روی میز یک قرص نان قرار دارد. کدامیک نان واقعی و کدامیک نان مجازی است؟ شاید تصور کنیم پاسخ این سؤال ساده است. ولی پاسخ غیرمنتظره یوحنا در ۶:۳۲ این است که نان واقعی «شخص» است نه شیئ! کیفیت «نان بودن» در خالص ترین نمود آن متعلق به مسیح است، و در درجه دوم و از دیدگاه خدائی متعلق به قرص نانی است که بر روی میز قرار دارد. و این چنین است در مورد نمادپردازی ازدواج. اگر «عروس» نماد است. چه چیزی را می رساند؟ این موضوع دلالت ضمنی دارد بر اینکه کلیسا عروس واقعی است که از آن تمام ازدواج های انسانی نسخه برداری شده است؛ و عروسی که یوحنا در باب ۲۱ مکاشفه می بیند، همان عروس واقعی است و نه مجازی. و مشابه آن، اگر سدوم نماد دنیا است، آنچه یوحنا در ۱۱:۸ می بیند، سدوم واقعی است زیرا که «واقعیت» یک شهر باستانی نیست که لوط در آن می زیست، بلکه صرفاً یک نماد است. واقعیت، سیستم جهانی است که سدوم تصویری از آن است.

در مورد تعریف اصلی چه باید گفت؟ اگر چراغدان ها نماد کلیساها هستند، آنچه یوحنا مشاهده کرد چراغدان های واقعی یعنی نمونه اولیه آسمانی می باشند که تمامی چراغدانهای واقعی زمینی از آنها نسخه برداری شده اند[۱]. و این مورد

۱- آر. سی. ترنچ در مورد نمادپردازی «حکومت» می نویسد: «خداوند پادشاه است و عنوان خود را از پادشاهان زمین عاریت نگرفته بلکه این عنوان را به طور عاریت به پادشاهان زمین داده است و نه تنها عنوان آنها بلکه نظمی که به موجب آن تمام ریاست های واقعی و حکومت های روی زمین با قوانین عادلانه آنها، فرامین استوار آنها، تنبیهات و تشویقات آنها، شکوه و هیبت آنها، از اوست و از حکومت او است که بر همه چیز گسترده است. بنابراین «ملکوت خدا» بیانی تمثیلی نیست بلکه بیشتر واقعی است؛ یعنی حکومتها و پادشاهان زمین تمثیلی و سایه ای از حکومت واقعی او هستند.

می رساند که در تفسیر دوم مکاشفه ۱:۲۰ «چراغدان ها، کلیساها هستند». ما تعریفی از عبارت سمبولیک در بیان واقعی اش نداریم، ولی بیان اینکه این دو عبارت که هر دو به طور مساوی واقعی هستند، به سادگی قابل جابجائی است.

ج) حل مشکلات معمولی

به زودی خواهیم دید که چنین حدسیاتی در شناخت طرح های مختلفی که قبلاً بدان اشاره کردیم، مؤثر است.

مادام که آیاتی نظیر مکاشفه ۱۷:۹-۱۲, ۱۵, ۱۸ را به عنوان بستر بحث در نظر می گیریم، در تشریح معنی واقعی زبان اشاره ای، به دو دلیل متعجب می شویم. (۱) چرا در اینجا پنج شش تعریف آمده ولی در سایر قسمت ها به ندرت حتی یک تعریف و آن هم مبهم ارائه شده است؟ (۲) چرا یوحنا چنان ترکیب نامتجانسی از واقعیت ها و نمادها را، مانند آب و نفت با هم آمیخته است؟ وقتی خود را از این اندیشه که دنیائی که در آن زندگی می کنیم، معیاری برای حقیقت است، رها می کنیم و اینکه حقایق دنیای روحانی کمتر قابل لمس هستند و کمتر واقعیت دارند، می توانیم مشاهده کنیم که یوحنا تعریفی ارائه نداده بلکه معادل ها را بیان کرده است. یوحنا نگران این نیست که ما معنی «چراغدان هایش» را نفهمیم، نگرانی او تشریح بیان مواردی درباره چراغدانها و عروس شهر و کلیسا و بیست و چهار پیر و رقم ۱۴۴,۰۰۰ و گروه بیشمار می باشد که معانی آنها را با کمک سایر قسمت های کتاب مقدس آموختیم و ما را در مسیر ارتباط این موارد با یکدیگر و تعابیر مختلف از موارد مشابه رها می کند.

د) حل مشکلات پرده ششم

اگر این تفسیر را به مشکلات مخصوصی در پرده ششم تسری دهیم بسیاری از آنها حل خواهند شد.

به یک مثال توجه کنید: «این هفت سر، هفت کوه می باشند و هفت پادشاه هستند» (۱۷:۹-۱۰). معمولا این معنی از آن مستفاد می شود که سرهای «وحش»ی که زن روی آن سوار شده نمادی برای واقعیت جغرافیائی است (ساده تر بگوئیم: هفت تپه روم) و همچنین آن چنان که واقع شده نماد واقعیت های تاریخی است (بیانش ساده نیست، با قدری کوشش و کمی تردستی می توانیم به هفت امپراتور متوالی روم اشاره کنیم، که در این تفسیر نمی گنجد).

ولی اگر استدلال ما درست باشد، این به اصطلاح توضیح می باید به طریقی کاملاً مجزا تفسیر شود. اول، جانور هفت سر در ۱۳:۱ را به عنوان دنیای بدون خدا و اژدهای هفت سر در ۱۲:۳ را پادشاه جهان یعنی شیطان فرض می کنیم. یکی یا ترکیبی از آنها، فرضاً جانوری است که فاحشه بابل در ۱۷:۳ سوار بر آن است. سپس «هفت» را به عنوان مفهوم وجودی اشیا پیشنهاد می کنیم و در اصطلاح جدید از آنجا که از «هفت سَر» صحبت می شود، بنابراین او را نماد قدرت تصور می کنیم.

ولی عبارت دوم این معادله (سرها = کوهها)، برای کسی که کتاب مقدس را نخوانده گیج کننده است. نیازی نیست برای درک مفهوم کوهها در زبان عبری، زیاد دور شویم، کتاب مزامیر داود پاسخ ما را می دهد. کوه، نماد قدرت است: صهیون کوه مقدس خداوند است (مزموز ۲:۱-۶؛ ۱۲۱:۱-۲) و نماد و منبع قدرت (۳۰:۷؛ ۱۲۱:۱-۲). یکی از راههای بیان عظمت خداوند این است که بگوئیم «تو حتی از کوهها عظیم تری» (۷۶:۴). وقتی خشم خداوند افروخته می شود حتی کوه ها می لرزند (۱۸:۷؛ ۱۱۴:۴-۷).

روی این اصل، گفتن اینکه عبارت سوم این معادله (سرها = کوه ها = پادشاهان)، در تشریح فوق واقعیتی در رابطه با تسلسل امپراتوران روم می باشد، دور از انتظار نیست و همچنین می تواند به درستی حاکی از ایده واقعی «پادشاهی» باشد یا سلسله ای با هفت پادشاه تا یک اسم دستوری به نام «پادشاه».

سپس، وقتی «وحش» قرمزپوش که فاحشه بابل بر آن سوار است، به یوحنا نشان داده می شود، انگاره های رئیس و پادشاه با تمام شیطنت ها و رنگ های دنیائی شان در ذهن او شکل می گیرند. گفتنی در مورد کوههای حقیقی (یا تپه های) روم و امپراتورانی که در آنجا سلطنت کرده اند، در قسمت دوم این پرده فراوان است. ما به هیچ وجه نمی خواهیم ارتباط سنتی بین رؤیاهای یوحنا و این حقایق را بشکنیم، این رؤیاها گذشته از هرچیز، انگاره های کوه و پادشاه را به هم متصل می سازند ولی قبل از هرچیز، به بحث فوق بیندیشیم. «سِرّ» بابل چیست؟

۱- پرده ششم گشوده می شود: اولین گفتار درباره بابل (۱۷:۱-۶)

[1]و یکی از آن هفت فرشته ای که هفت پیاله را داشتند، آمد و به من
خطاب کرده، گفت: "بیا تا قضای آن فاحشهٔ بزرگ را که بر آبهای بسیار
نشسته است به تو نشان دهم، [2]که پادشاهان جهان با او زنا کردند و
ساکنان زمین، از خَمر زنای او مست شدند."
[3]پس مرا در روح به بیابان برد و زنی را دیدم بر وحش قرمزی سوار شده
که از نامهای کفر پر بود و هفت سر و ده شاخ داشت. [4]و آن زن، به
ارغوانی و قرمز ملبس بود و به طلا و جواهر و مروارید مزین و پیاله ای
زرین به دست خود پر از خبائث و نجاسات زنای خود داشت. [5]و بر
پیشانی اش این اسم مرقوم بود: "سرّ و بابل عظیم و مادر فواحش و
خبائث دنیا." [6]و آن زن را دیدم، مست از خون مقدسین و از خون
شهدای عیسی و از دیدن او بی نهایت تعجب نمودم.

پیش از این دو بار از بابل نام برده شده است، یکی در ۱۴:۸ و دیگری در ۱۶:۱۹. اولین بار در پرده چهارم، آنجا که در مورد کشمکش کیهانی سخن گفته شد. در آنجا دیدیم که مکتب شیطان موجب تعالی نظام بی خدای اژدها در موقعیتی مقتدرانه و در

ضدیت با مکتب خدائی و انجیل جاودانی می‌باشد. اما آن چنان که پولس رسول می‌گوید: «خیالات و هر بلندی را که خود را به خلاف معرفت خدا می‌افرازد، به زیر می‌افکنیم» (دوم قرنتیان ۱۰:۴, ۵). سیمای این پیام انجیل در عبارت «منهدم شد، منهدم شد، بابل عظیم!» به تصویر کشیده شده است (مکاشفه ۱۸:۲).

بار دوم در پرده پنجم، در خالی شدن جام‌های انتقام خدا به اوج خود می‌رسد. تمدن‌ها (شهر امتها) شروع به متلاشی شدن می‌کنند زیرا «شهر بزرگ» نمونه حاکمیت و نظام بی‌خدائی متلاشی می‌شود. و اینجاست که نامی شوم را می‌شنویم، زیرا آنچه واقع می‌شود این است که «خدا بابل بزرگ را به یاد می‌آورد.» همچنین نه تنها نامی شوم را می‌شنویم، بلکه متوجه می‌شویم که این نام بیانگر و نشانه چیست و این مسئله بسیار مهمی است که تمام پرده پنجم نمایش به آن اختصاص داده می‌شود.

او کیست؟ تصویری از شکوه و جلالی پرزرق و برق اما پوچ. ولی در ورای تمام این افسونگری‌ها، او تنها یک «فاحشه بزرگ» است. از نامهای کفرآلود «وحشی» که زن بر آن سوار است، نام «زناکار» متعلق به آن زن است. در اینجا از کلمه «زنا» صحبت می‌شود که یوحنا پنج بار آن را تکرار کرده و با هر بار تکرار آن، آب دهانی بر مزه عفن آن انداخته است. نباید چنین تصور کنیم که مکاشفه، امور جنسی غیراخلاقی را به عنوان بدترین گناه محکوم کرده است.

در پرده هشتم سیمای مخالف فاحشه بابل را در اورشلیم، عروس و همسر بره خواهیم دید (۲۱:۹) که عبارت است از کلیسا، شهر خدا. در آنجا ارتباط صحیح ازدواج، تصویری از ارتباطی بس والاتر است: اتحاد روحانی بین مسیح و قوم او. با همان نشانه، زنائی که بابل در طی آن مردم زمین را اغوا نمود، آن چنان که قبلاً در پرده چهارم دیدیم، نه گناه جنسی محض بلکه پرستش اژدها به جای خدا بود (۱۳:۱۱, ۱۲). «زیرا اگر کسی دنیا را دوست دارد، محبت پدر در وی نیست» (اول یوحنا ۲:۱۵).

چنان که یوحنا در نامه اول خود می‌گوید: «دنیا و شهوات آن در گذر است» (اول یوحنا ۲:۱۷). «دنیا» از دیدگاه روحانی، تشکل‌های اجتماعی مستقل از خدا است که در پرده چهارم با «وحش‌ها» و در اینجا با «بابل» و وحش او نمایانده شده است که ناپایدارتر از هر چیز در دنیای مادی است. گفتار اول در مورد بابل، به هر حال[2]، بابل را در اوج قدرت و جلال خود نشان می‌دهد. توجه کنید که دارای چه نفوذ و عظمتی است: نهرهای بابل واقعیتی جغرافیائی در آن شهر باستانی است[3] ولی در اینجا از آنها به عنوان نماد استفاده شده و معنی آنها در آیه ۱۵ آمده است. او بر تمام امتها بلند شده و ساکنان زمین و پادشاهانشان را تحت تسلط قدرت خود دارد (آیات ۱, ۲, ۱۸). اگر آن گروه بیشمار و توانای انسانها فریب مکرهای او را خوردند، افراد ضعیفی چون ما چگونه می‌توانیم از مکرهای او ایمن باشیم؟ سپس مشاهده می‌کنیم که او چقدر شریر است (آیه ۳). قدرتی که او را حمایت می‌کند، موجودی است با سرها و شاخ‌های اژدها (۱۲:۳) که از دریا می‌آید (۱۳:۱).

او آن چنانکه پرستش می‌شود منفور نیز هست. اینک بیائید و مشاهده کنید که چقدر فریبنده است زیرا هنگامی که به توصیف موجود شریری می‌پردازد که او را حمایت می‌کند، تنها افسون و جادوی او (آیه ۴)، هر ساده‌دلی را قبل از اینکه به آن موجود شریر توجه کند، مفتون خود می‌سازد، زیرا این جذابیت او ترسناک است. ولی یوحنا به ما نشان می‌دهد که او بیش از آنکه جاذب باشد، دافع است. آنچه موجب سرمستی او می‌شود، پیروزی ظاهریش بر شاهدان حقیقی مسیح است

۲- در اینجا نیز مانند پرده چهارم، مکاشفه یوحنا سمعی و بصری است ولی آن صحنه عمدتاً مجموعه‌ای از رؤیاها است، در حالی که در اینجا تقریباً در مورد آنچه یوحنا شنیده است صحبت می‌شود، یعنی چیزی که آن را «هفت گفتار» نامیده‌ایم.
۳- مزمور ۱۳۷:۱.

که از آنان متنفر است (آیه ۶) و دیگر اینکه او توسط تمام کسانی که حقیقت را حفظ می کنند رانده می شود. دست کم گرفتن او، کاری احمقانه است، حتی یوحنا نیز مانند ساکنان زمین از این «وحش» دچار حیرت شده است (۳:۱۳).

یوحنا به بیابان برده می شود تا بر این صحنه شهادت دهد و بیابان «مثالی از شرایط همیشگی مسیحیان به عنوان دسته ای ممتاز از دیدگاه تمدن است. از بیابان است که مسیحیان می توانند تمدن ها را به روشنی ببینند که واقعیت آنها چیست؟» خوشا به حال خادمان خدا که دنیاپرستی را به مفهوم واقعی خود می بینند و سخنان مرد حکیم را در امثال بابهای ۵ و ۷ در مورد این هرزه ترین «زن هرزه» در مد نظر دارند و فرامی گیرند حیرت کنند ولی متنفر باشند، بترسند و از فاحشه بابل دوری نمایند.

۲- گفتار دوم: سرّ بابل (۱۷:۷-۱۸)

۷ و فرشته مرا گفت: «چرا متعجب شدی؟ من سرّ زن و آن وحش را که
هفت سر و ده شاخ دارد که حامل اوست، به تو بیان می‌نمایم.
۸ آن وحش که دیدی، بود و نیست و از هاویه خواهد برآمد و به هلاکت
خواهد رفت؛ و ساکنان زمین، جز آنانی که نامهای ایشان از بنای عالم در
دفتر حیات مرقوم است، در حیرت خواهند افتاد از دیدن آن وحش که
بود و نیست و ظاهر خواهد شد.
۹ اینجاست ذهنی که حکمت دارد. این هفت سر، هفت کوه می‌باشد که
زن بر آنها نشسته است؛
۱۰ و هفت پادشاه هستند که پنج افتاده‌اند و یکی هست و دیگری هنوز
نیامده است و چون آید می‌باید اندکی بماند. ۱۱ و آن وحش که بود و
نیست، هشتمین است و از آن هفت است و به هلاکت می‌رود.

۱۲ و آن ده شاخ که دیدی، ده پادشاه هستند که هنوز سلطنت نیافته‌اند
بلکه یک ساعت با وحش چون پادشاهان قدرت می‌یابند. ۱۳ اینها یک رای
دارند و قوت و قدرت خود را به وحش می‌دهند. ۱۴ ایشان با بره جنگ
خواهند نمود و بره بر ایشان غالب خواهد آمد، زیرا که او رب الارباب و
پادشاه پادشاهان است و آنانی نیز که با وی هستند که خوانده شده و
برگزیده و امینند.»
۱۵ و مرا می‌گوید: «آبهائی که دیدی، آنجائی که فاحشه نشسته است، قومها
و جماعت‌ها و امتها و زبان‌ها می‌باشد.
۱۶ و اما ده شاخ که دیدی و وحش، اینها فاحشه را دشمن خواهند داشت
و او را بینوا و عریان خواهند نمود و گوشتش را خواهند خورد و اورا به
آتش خواهند سوزانید، ۱۷ زیرا خدا در دل ایشان نهاده است که ارادهٔ او
را بجا آرند و یک رای شده سلطنت خود را به وحش بدهند تا کلام خدا
تمام شود.
۱۸ و زنی که دیدی، آن شهر عظیم است که بر پادشاهان جهان سلطنت می‌کند.»

به خاطر داشته باشید که جمله «من سرّ آن زن و آن وحش را به تو می نمایم» به معنی «من کلید معما را به تو می دهم» نیست. آنچه در نگاه اول به نظر می رسد، وجود مشتی کلید مناسب برای حل این معما است. تعریف های مندرج در آیات ۹ الی ۱۸ امکان حل معمای بابل را تا اندازه ای برای ما فراهم کرده است ولی این موردی نیست که فرشته گفته باشد قصد انجام آن را دارد، بلکه او تصویری از بابل در مقابل ما می گستراند که وقتی به تماشای آن می نشینیم، مفهوم واقعی کلام فرشته را می فهمیم.

در اینجا صحبت از «سِرّ» است، نه «اسرارِ» زن و وحش؛ آنها در یک تصویر با هم ترکیب شده اند و تفکیک کردنشان ساده نیست، زیرا در «بابلِ» این بخش،

پرسشی هست که در صورتی به پاسخ آن می‌رسیم که به تعریف «بابل» در سایر رؤیاهای مکاشفه دست یابیم.

آیا او معادل وحش دریائی پرده چهارم است (۱:۱۳)؟ ما آن وحش را نماد «دنیا» فرض کردیم، دنیائی از اجتماعات انسانیِ مستقل از خدا، و وقتی آن دنیا در پایان پرده پنجم ساقط می‌شود، می‌شنویم که بابل آماده می‌شود تا جام غضب خدا را بنوشد (۱۹:۱۶). علاوه بر آن در موقع مقتضی متوجه خواهیم شد (پرده هشتم) که عروس جانشین فاحشه می‌شود، یعنی اورشلیم به جای بابل قرار می‌گیرد و وقتی اورشلیم نماد اجتماع خدا یا کلیسا می‌شود، بابل هم احتمالاً نماد اجتماع شریر مستقل از خدا، یعنی نماد دنیا می‌گردد.

همچنین می‌توان او را با وحش دوم پرده چهارم یعنی وحش زمینی مقایسه کرد (۱۱:۱۳) که آن را نماد مذهب دروغین می‌دانیم. وحش اول ساختار عرفی و وحش دوم پیام است. با کمک این مقایسه، ممکن است متوجه شباهت نزدیک وحش اول و وحشی که زن را بر پشت خود حمل می‌کند بشویم (۱:۱۳؛ ۳:۱۷)، در حالی که اعمال وحش دوم نظیر آنچه زن انجام می‌دهد، فریبنده و اغواگرانه است (۱۲:۱۳-۱۷؛ ۲:۱۷, ۴, ۱۸).

شاید این نوع ابهام، دلیل بر این ادعا باشد که زن و وحش ارغوانی‌پوش، یک «سِرّ» مشترک می‌باشند. آنها باید از دریچه حقیقتی مرکب بررسی شوند که به هر حال ترکیبی از وحش‌های پرده چهارم می‌باشد. یوحنا چیزهائی از آن مفهوم درک کرده است، نه از طریقی که برایش تشریح شده بلکه از طریق تمرکز فکر خود روی این مسئله از راههای مختلف. یوحنا در این مراحل مشابه درگیر شده زیرا وقتی حقیقت آسمانی پرده دوم در ابعاد کانونی مختلف به او نمایانده می‌شود، یک بار چهار «سوار» را می‌بیند و بار دیگر چهار «باد» را و سایر موارد.

نخست، توجه یوحنا معطوف به وحش ارغوانی‌پوش می‌شود: نقطه توجه او ظهور وحش نیست بلکه کاری است که بر عهده دارد (آیه ۸): در کجا این جملهٔ «بود، نیست و می‌آید» را دیده بودیم؟ اول بار در پرده اول در تشریح مسیح: «من هستم اول و آخر و زنده و مرده شدم و اینک تا ابدالاباد زنده هستم» (۱:۱۷ , ۱۸). بار دوم، جعل شیطانی آن واقعه در پرده چهارم، آنجا که وحش دریائی با آن زخم مهلکش ظاهر می‌شود و سپس از آن زخم می‌میرد و بعد زنده می‌شود (۳:۱۳). بار سوم، آن را در همین پرده ششم می‌بینیم. یک بار دیگر هم در پرده هفتم آن را خواهیم دید، آنجا که شیطان را در مقام یک گوینده نمی‌بینیم، زیرا که دربند است (۲۰:۱-۳). نکته بحث‌انگیز در اینجاست که آیا وحش این صحنه نیز با همان دیدی که شیطان در صحنه هفتم فاقد قدرت است، غیرفعال است؟ نزدیک‌ترین معادل به این موضوع که در پیش رو داریم، مکاشفه ۳:۱۳ می‌باشد، و شاید نوع زندگی، مرگ و رستاخیز، توصیفی از آن آیه است. مورد سه‌گانه فوق (زندگی، مرگ، رستاخیز)، ساکنان زمین را در اینجا به تعجب وامی‌دارد. آنها قادر به دیدن بُعد جاودانی که در حقیقت بُعد چهارم است، نمی‌باشند: زیرا آن چنان که مسیح زیست و مرد و دوباره برخاست و اینک برای همیشه زندگی می‌کند، در مورد وحش مصداق پیدا نمی‌کند زیرا او بعد از هزار سال از سیاهچال خود آزاد و سپس نابود می‌شود. کسانی که نامشان در «دفتر حیات بره مکتوب است» از این وضعیت آگاهند. آنها می‌دانند که به هر حال قدرت‌های شیطان مانند ساحران مصر با قدرت خدا باطل می‌شود و سرانجام او پیروز خواهد شد[۴].

سپس توجه یوحنا معطوف به موجود هفت سر می‌شود و اینجاست که می‌گوید: این موجود مثال «هفت کوه» است (آیه ۹). هر دو نماد قدرت می‌باشند، یکی در

۴- خروج ۲۲:۷؛ ۱۸:۸-۱۹.

هیئت رهبری و قدرت و دیگری در هیئت دوام و استحکام[۵]. در تفسیری که آن را پیگیری می کنیم، این تعویض دیدگاه به سادگی آشکار کننده قدرت «وحش» تحت سیمای دیگری است و هر دو مورد برای خوانندگان اولیه و همچنین برای ما، اشاره به هفت کوه است که نماد طبیعی روم است ولی خواه در این مفهوم هم باشد، راه برای سؤال باز است. نگاه کردن به تصویر جانور هفت سر به عنوان هفت تپه روم، قسمتی از حقایق عمیق رؤیاها را پنهان می کند. ذهنی حکیم، نه تنها ماورای «ریاست» (توانائی) بلکه کوه (استحکام) و واقعیت نهائی (قدرت) را که از راههای مختلف در این دو موجود تجسم شده اند، می کاود. در این حقیقت که روم تشبیه واقعی شهری است که بر هفت تپه بنا شده شکی نیست و همچنین اشاره ای به نامناسب بودن و ناچیز شمردن روم ندارد. این حقیقت وقتی مفهوم پیدا می کند که مشاهده می کنیم قله کوهها از زمانه های ماقبل تاریخ، دارای ارزش استراتژیکی به عنوان جایگاه استقرار انسان بوده اند و اگر عدد «هفت» به عنوان عددی دارای ارزش رمزی در تعقل انسان ریشه کرده، پس تعجب آور نیست که شهر رؤیائی و شهر واقعی در این دیدگاه یکی باشند.

سیمای سوم جانور (آیات ۱۰-۱۱) اغلب به عنوان موقعیت تاریخی وحش بکار برده شده است، به همان طریقی که آیه ۹ به نظر می رسد در مورد موقعیت جغرافیائی آن باشد. هفت پادشاه به عنوان هفت امپراتور متوالی روم در نظر گرفته شده اند و اگر می دانستیم امپراتور اول چه کسی است و بقیه لیست شامل چه کسانی است، می توانستیم تاریخ ضمنی رؤیای یوحنا را در زمان حکومت ششمین امپراتور تعیین کنیم! توافقی در این مورد صورت نگرفته و آن طوری که «کایرد»

۵- زیرا «سر» اشاره به واژه هائی نیست که از معادل لاتین آن (caput به معانی فوقانی، سرکرده، رئیس) برای بیان کوه آمده باشد. مقایسه کنید با عبارت «جبال ازلی» در عهد عتیق (پیدایش ۴۹:۲۶؛ تثنیه ۳۳:۱۵؛ حبقوق ۳:۶).

می نویسد: «دلیلی وجود ندارد که تصور کنیم خوانندگان مکاشفه یوحنا در قرن اول، در تعیین هویت هفت امپراتور در شرایط بهتری از ما بوده باشند، شاید بدین جهت ما هم به دنبال راه غلط حل معما بوده ایم.» یک زنجیره مفروض در رؤیای «نبوکدنصر» هم ذکر شده است (دانیال باب ۲) که معرف چهار سلسله امپراتوران از بابل تا روم است، و اگر این لیست از ابتدای تاریخ اسرائیل شروع شده باشد، مصر و آشور بر بابل مقدم اند و روم در ردیف چهارم نیست بلکه در ردیف ششم، و سلسله های رومی (هرچه باشند) در ردیف هفتم قرار دارند.

دیگر اینکه این حقایق تاریخی ممکن است در مشیت خدا منطبق با نمونه هائی باشند که فرشته تشریح می کند ولی مثل همیشه نمونه اصلی مقدم بر رونوشت است. اگر «سر» به معنی «توانائی» است و «کوه» نماد «پایداری»، معنی واقعی پادشاهان هفتگانه، قدرت سیاسی است و مسیحیان هر قرنی می توانسته اند با نگاهی به گذشته، توالی حکومت های دنیوی را بررسی کنند که پنج تا از آن حکومت ها ساقط شده اند (آیه ۱۰) و قدرت حاکم زمان خود را بشناسند (که «یکی است»، همان آیه) و طبیعتاً انتظار داشته اند که آن قدرت حاکمه تا پایان عصر خودشان ادامه داشته باشد (یعنی حاکمیت ششم در حالی که حاکمیت هفتم هنوز نیامده و بقای آن اندک است، همان آیه).

سپس آیه یازده دو نماد دیگر را آشکار می کند و می گوید با در نظر گرفتن سرهای وحش به عنوان پادشاهان، ما تصویر شایسته ای برای خودِ وحش پیدا کرده ایم و آن نیز خودش یک پادشاه است: «آن، هشتمین است و از آنِ هفت است» یعنی او یکی دیگر از همان نوع است. اگر آنها، امپراتورها هستند، وحش هم امپراتور است. نماد پادشاه در اینجا مفید واقع می شود، زیرا برعکس «رئیس» و «کوه»، یوحنا می تواند این هفت پادشاه را به خاطر القای فرصت های متغیر و مجازات نهائی وحش، به صورت متوالی فهرست کند.

چهارم: توجه یوحنا معطوف به شاخ ها می شود که در اینجا نماد کتاب مقدسی دیگری از قدرت است (آیات ۱۲-۱۴). از آنجا که سرها بلافاصله کوه ها می شوند، در همان لحظه شاخ ها، پادشاهان می گردند. نقش ده و هفت، با توجه به آینده مشخص و دوره کوتاه حاکمیت، فرق می کند (مرحله ای بسیار کوتاه در مقایسه با هفته ها، ماه ها و سالهای نمادینی که نمونه آنها در کتاب مکاشفه فراوان است). حمایت فراوان آنها از «وحش» و شکست نهائی شان توسط بره، خصوصیات دیگری هستند که در رابطه با آیات ۱۶-۱۷ به آن خواهیم پرداخت.

دسته بندی این چهار دیدگاه (وحش ارغوانی پوش، موجود هفت سر، هفت پادشاه، ده شاخ) برای تشکیل اولین قسمت از سخنان فرشته، با سه دیدگاه دیگر که خواهیم گفت، ما را به یاد دسته بندی های مشابه در صحنه های گذشته می اندازد. فرشته با پنجمین اشاره خود، از سِرّ آبهائی که در زیر پای «وحش» و «زن» است سخن می گوید (آیه ۱۵). تشریح این موارد به صورت گروه کثیری از ملت ها، آن چنان که در اشعیا ۱۲:۱۷ می بینیم، مورد بررسی قرار گرفت.

مرحله ششم، نگاه دیگری به آینده است (آیات ۱۶-۱۷)، یک پیش نگری از گسسته شدن حلقه های شرارت. ده شاخ «وحش» به ضد زن برمی خیزد و او را نابود می کند. «چگونه شیطان، شیطان را بیرون می کند؟» واقعا چطور؟ ولی کلام خداوند ما پاسخ این سؤال را داده است: زیرا «اگر شیطان با نفس خود مقاومت نماید و منقسم شود او نمی تواند قائم ماند، بلکه هلاک می گردد» (مرقس ۲۳:۳-۲۶). با روشن شدن بیشتر این تضادها، به کمک سایر قسمت های نبوتی کتاب مقدس در رابطه با ظهور قدرت های شیطانی ناپایدار و زودگذر (آیه ۱۲) و تفویض قدرت های خود به «وحش» (آیه ۱۳) که حتی ارتباط تاریخی آنها با مذهب دروغین انکار خواهد شد (آیه ۱۶)، دست های آهنین آشکار می شوند و این بار دیگر نیازی نیست که در دستکش های مخملین باشند. آن چنانکه معمولاً

در اکثر انقلاب های دنیا واقع می شود، مردان روشنفکر منزوی می شوند و مردان خونریز جای آنها را می گیرند. نقش کوتاه «ده شاخ» ما را به آنجا می رساند که نقشه خدا تکمیل شده است (آیه ۱۷). در کنار آن، توصیف شکست آنها توسط بره، مانند پیروزی نهائی مسیح است (آیه ۱۴؛ ۱۹:۱۱-۱۶). در واقع می توان فهمید که در اینجا کنایه ای از واقعه ای از این دست در مکاشفه ۱۱:۷-۱۳ آمده است. اینکه وقت شورش عظیم است، وقتی است که نقاب از چهره شیطان برداشته می شود. «وحش» پیمان قبلی خود را با او منکر می شود، زن با تکیه به «قدرت زمانه» تحریکات و دسیسه های خود را ترک می کند. ولی آن چنان که مسیح می گوید و به کلامی دیگر و با توجه به نقل قول فوق، وقتی که سگ، سگ را بخورد، اوضاع وخیم شده است: «اگر شیطان با نفس خود مقاومت نماید»، آنجاست که «هلاک می گردد» و این کلامی تسلی بخش است و دیگر اینکه حتی نقش «ده شاخ» خارج از نقشه خداوند نیست (آیه ۱۷).

و در آخر، نگاه فرشته معطوف به «زن» می شود (آیه ۱۸). در چه مفهومی او همان شهر بزرگ دنیائی است؟ اگر او در یکی از «وحش» های پرده چهارم تعریف می شود، بیان فرشته در این پرده، هویت زن را به تدریج با «وحش» دوم تثبیت می کند، یعنی در مذهب دروغین. در حالی که «وحش» اول صحنه چهارم در اینجا به صورت وحش قرمزپوش ظاهر می شود. وحش «عرف» است و زن «مکتب». یعنی گرچه «وحش» در لحظات پایانی اش اراده می کند بی نیاز از توجیه خود در یک مکتب دینی، خود را اصلاح کند (آیه ۱۶)، ولی برای بیشتر دوره های تاریخ انسان، مکتب شیطانی بدون خدا، قدرت های دنیوی را هدایت می کند و قدرت ها نیز به نوبه خود برانسان مسلط می شوند. در گفتارهای مکاشفه، زن بر «وحش» و «وحش» بر آبهای بسیار استیلا دارد.

۳- گفتار سوم: سقوط بابل (۱۸:۱-۳)

۱بعد از آن دیدم فرشته ای دیگر از آسمان نازل شد که قدرت عظیم
داشت و زمین به جلال او منور شد. ۲و به آواز زورآور ندا کرده، گفت:
"منهدم شد، منهدم شد بابل عظیم! و او مسکن دیوها و ملاذ هر روح
خبیث و ملاذ هر مرغ ناپاک و مکروه گردیده است! ۳زیرا که از خَمر
غضب آلود زنای او همهٔ امتها نوشیده اند و پادشاهان جهان با وی زنا کرده اند
و تجار جهان از کثرت عیاشی او دولتمند گردیده اند!"

اولین فرشته همراه با «سِرّ» بابل با یوحنا مواجه شد و سپس او را در مقابل تصاویری قرار داد که یکی پس از دیگری شامل «وحش» و «زنی» که بر آن سوار بود. ممکن است مفهوم سخنرانی طولانی فرشته را فهمیده باشیم یا نفهمیده باشیم (۱۷:۷-۱۸)، ولی آیا تهدید نهفته در آن را فهمیده ایم؟ خواننده ای که از آن «وحش» نترسیده باشد، او را نفهمیده است. «قدرت شیطان» در افسانه پردازی های شیطان پرستانه در مقایسه با این توصیف از شیطانِ واقعی، یک تقلید صرف است. فرشته تمام فرهنگ های استعاره ای را کاویده که مترادفی برای قدرت «وحش» پیدا کند و آن را به «وحش» نسبت دهد. جرأت آن را نیز نداریم که چهره متقاعد کننده «زن» را دست کم بگیریم. ممکن است در برابر افسون و جذبه زن در ۱۷:۴ واکنش خود را به صورت بی تفاوتی و حتی اکراه نشان دهیم زیرا این واکنشی است که از خود انتظار داریم. ولی در عمل، در زندگی روزمره، مروارید و مخمل و جامهای طلا، دارای جذابیت ترسناکی می باشند. دنیا قوی است، پیام دنیا جذاب است و ما سرنوشت پرنده ای را که افسون نگاه مار شده است می دانیم.

بدین جهت این طلسم باید با صدای بزرگتر و تواناتری شکسته شود. فرشته دوم از آسمان می آید، با جلالی تابناک تر و صدائی دعوت کننده تر از بابل، تا

دوباره آن قسمت حیاتی پیام خدا را که در سقوط نهائی، بقای ما را تضمین می کند اعلام نماید (رجوع کنید ۱۴:۸). و این پیامی است که با انگشت خدا بر بابل واقعی تاریخ نوشته شده است: «خدا سلطنت تو را شمرده و آن را به انتها رسانیده است» (دانیال ۵:۲۶). خواه از طریق سرکوبی حاکمیت های استبدادی و خواه از طریق انحطاط سرمایه داری که مسیحیان بر آن مرحله فائق می آیند و به خاطر خواهند داشت که نه «وحش» و نه «زن»، نمایش های نمادپردازی «کوه های جاودانی» دارای قدرت لایزال نیستند و اینکه یک زمان سلطه جهانی آنها به قهقرا خواهد رفت، زمانی که بیشتر از یک کابوس شبانه که شخص را از خواب خواهد پرانید، نخواهد بود.

۴- گفتار چهارم: داوری بابل (۱۸:۴-۲۰)

۴و صدائی دیگر از آسمان شنیدم که می گفت: "ای قوم من از میان او
بیرون آئید، مبادا در گناهانش شریک شده، از بلاهایش بهره مند شوید.
۵زیرا گناهانش تا به فلک رسیده و خدا ظلم هایش را به یاد آورده است.
۶بدو رد کنید آنچه را که او داده است و به حسب کارهایش دو چندان
بدو جزا دهید و در پیاله ای که او آمیخته است، او را دو چندان بیامیزید.
۷به اندازه ای که خویشتن را تمجید کرد و عیاشی نمود، به آن قدر عذاب
و ماتم بدو دهید، زیرا که در دل خود می گوید: به مقام ملکه نشسته ام
و بیوه نیستم و ماتم هرگز نخواهم دید. ۸لهذا بلایای او از مرگ و ماتم و
قحط در یک روز خواهد آمد و به آتش سوخته خواهد شد، زیرا که زورآور
است، خداوند خدائی که بر او داوری می کند.
۹آنگاه پادشاهان دنیا که با او زنا و عیاشی نمودند، چون دود سوختن او را
بینند، گریه و ماتم خواهند کرد، ۱۰و از خوف عذابش دور ایستاده،

خواهند گفت: وای وای، ای شهر عظیم، ای بابل، بلدهٔ زورآور زیرا که در
یک ساعت عقوبت تو آمد!
۱۱ و تجار جهان برای او گریه و ماتم خواهند نمود، زیرا که از این پس
بضاعت ایشان را کسی نمی‌خرد. ۱۲ بضاعت طلا و نقره و جواهر و مروارید
و کتان نازک و ارغوانی و ابریشم و قرمز و عود قُماری و هر ظرف عاج و
ظروف چوب گرانبها و مس و آهن و مرمر ۱۳ و دارچینی و حماما و خوشبوی‌ها
و مر و کندر و شراب و روغن و آرد مَیده و گندم و رمه‌ها و گله‌ها و
اسبان و ارابه‌ها و اجساد و نفوس مردم. ۱۴ و حاصل شهوت نفس تو از تو
گم شد و هر چیز فربه و روشن از تو نابود گردید و دیگر آنها را نخواهی
یافت. ۱۵ و تاجران این چیزها که از وی دولتمند شده‌اند، از ترس عذابش
دور ایستاده، گریان و ماتم کنان ۱۶ خواهند گفت: وای، وای، ای شهر
عظیم که به کتان و ارغوانی و قرمز ملبس می‌بودی و به طلا و جواهر و
مروارید مزین، زیرا در یک ساعت این قدر دولت عظیم خراب شد.
۱۷ و هر ناخدا و کل جماعتی که بر کشتیها می‌باشند و ملاحان و هر که
شغل دریا می‌کنند دور ایستاده، ۱۸ چون دود سوختن آن را دیدند،
فریادکنان گفتند: کدام شهر است مثل این شهر بزرگ! ۱۹ و خاک بر سر
خود ریخته، گریان و ماتم کنان فریاد برآورده، می‌گفتند: وای، وای بر آن
شهر عظیم که از آن هر که در دریا صاحب کشتی بود، از نفایس او
دولتمند گردید که در یک ساعت ویران گشت.
۲۰ پس ای آسمان و مقدسان و رسولان و انبیا شادی کنید زیرا خدا
انتقام شما را از او کشیده است.»

سقوط بابل تاریخی در سال ۵۳۹ قبل از میلاد، نشانه پایان کلدانی‌ها یا امپراتوری نوین بابل است که موضوع بسیاری از نبوت‌های عهد عتیق می‌باشد.

چهارمین ندای آسمانی در مورد بابلِ مرموز منعکس می‌شود. معادل این اتفاقات را در کتاب اشعیا بابهای ۱۳، ۱۴ و ۴۷ و ارمیا بابهای ۵۰ و ۵۱ و حبقوق باب ۲ می‌خوانیم. در آن متون، بسیاری از طرح‌های باب ۱۸ مکاشفه را پیدا می‌کنیم: فخر و خوش گذرانی بابل، جام طلائی که با آن ملت‌ها را می‌فریبد، شرارت او و تنبیهی که مقتضی آن شرارت‌هاست، ویرانی ناگهانی و آتشین او، ویرانی سراسری و وحشت کسانی که به او امید بسته‌اند و هشدار به قوم خدا که مشمول گناهان او و مجازات او نشوند.

آیه‌ای عجیب در یکی از این نبوت‌ها، بابل را «کوه مخرب» نامیده است (ارمیا ۲۵:۵۱) و به ما یادآوری می‌کند که در قلمرو یک مکتب رمزی هستیم، زیرا بابل وسیع‌ترین سرزمین در میان سرزمین‌ها بود و مرکز آن چنان که ارمیا در آن آیه می‌گوید «در کنار آبهای بسیار» قرار داشت (ارمیا ۱۳:۵۱). شعبات رود فرات مانند رود آمودریا و رود آرنولد (در ایتالیا)، رشته رشته بودند و این وضعیت نشانه ملت‌های بسیاری است که بابل بر آنها حکومت می‌کرده است. از سوی دیگر، روم بر روی هفت تپه قرار داشت و این اشاره‌ای به قدرت آن و (ظاهراً) پایداری امپراتوری آن است. وقتی نبوت‌های بیشتری در باب‌های ۲۷ و ۲۸ حزقیال می‌بینیم که مشابهت فراوانی با باب ۱۸ مکاشفه در مورد شهر دیگری به نام صور دارند، نباید متعجب شویم. صور بزرگترین بندر مدیترانه‌ای در فلسطین است زیرا امپراتوری تجارتی صور، مخصوصاً نمادپردازی مناسبی برای سیمای سوم «دنیا» بود یعنی نعمت فراوانی (آیات ۱۲-۱۳). «فاحشه» خود بزرگتر از هر شهری است. تپه‌های روم، نهرهای بابل، دریاهای صور برای تعریفی روشن از «فاحشه» بکار گرفته شده‌اند. اما او عادات و رسوم جوامع انسانی و واقعیتی فراسوی همهٔ آنها است.

تجارت صور، زرق و برق زن هرزه، هر روز در مقابل چشمان انسان رژه می‌روند. تنگ‌دستان مشتاق او هستند و اغنیا اشتیاق بیشتری به او دارند. و تمام ملت‌ها

را فریب می دهد ولی قوم خدا، او را در مفهوم واقعی خودش، در تصویری تمام قد می بیند. آنها می دانند که صور روم و بابل است و به محض اینکه ندای آیه چهارم دیگر بار شهر شریری را به آنها نشان می دهد، سدوم که لوط از آن فراخوانده شد (پیدایش ۱۹:۱۲)؛ در چشم انداز خود «دود سوختن او را» می بینند (آیه ۹). آنان برعکس لوط دنیوی، مفهوم اخطار را به روشنی و به اندازه کافی درک می کنند تا «از او بیرون آیند» و در داوری او شادی کنند (آیه ۲۰).

۵- گفتار پنجم: فنای بابل (۱۸:۲۱-۲۴)

[21] و یک فرشتهٔ زورآور سنگی چون سنگ آسیای بزرگ گرفته، به دریا
انداخت و گفت: "چنین به یک صدمه، شهر بابل بزرگ منهدم خواهد
گردید و دیگر هرگز یافت نخواهد شد. [22] و صوت بربط زنان و مغنیان و
نی زنان و کرنانوازان بعد از این در تو شنیده نخواهد شد و هیچ صنعتگر
از هر صناعتی در تو دیگر پیدا نخواهد شد و باز صدای آسیا در تو شنیده
نخواهد گردید، [23] و نور چراغ در تو دیگر نخواهد تابید و آواز عروس و
داماد باز در تو شنیده نخواهد گشت زیرا که تجار تو اکابر جهان بودند
و از جادوگری تو جمیع امتها گمراه شدند. [24] و در آن، خون انبیا و
مقدسین و تمام مقتولان روی زمین یافت شد."

همهمه آبها که مثل صدای افتادن توده عظیمی از سنگ به دریا است، فرو می نشیند و سکوت مطلق حاکم می شود. هر چه هست تحت تأثیر این همهمه غریب قرار می گیرند، همهمه ای که در کتاب مکاشفه، آن گاه که زمان پایان کار فرامی رسد وعده داده شده و اینک وقتی به زمان فنای بابل نزدیک می شویم، سکوت حکمفرما می شود. چراغهای شهر خاموش می شوند، سکوتی ترسناک بر شهر سایه می افکند، دیگر قیل و قال شادمانه خانه ها، همهمه ممتد کارگاهها،

نجواهای روابط انسانی بگوش نمی رسند. سنگ عظیم زیر آب می رود، و گوئی هرگز تمدن بشری وجود نداشته است.

تمثیل سنگ عظیم، توقف روند معمولی زندگی، پایان دادخواهی خون شهدا است، آن چنان که در ارمیا (۵۱:۶۳؛ ۲۵:۱۰؛ ۵۱:۴۹) و همچنین دو مکاشفه مکتوب در انجیل ها (متی ۲۴:۳۷-۴۲؛ ۲۳:۲۹-۳۹) می خوانیم. نبوت اول دارای اهمیت ویژه ای است: قاتلی که ارمیا او را متهم می کند، بابل است اما آنچه عیسی متهم می کند، اورشلیم است. یوحنا، این نام را («عروس» یا شهر خدا) برای جانشین فاحشه بکار برده و از بکار بردن این عنوان در اینجا و در باب ۱۱ خودداری می کند، آنجا که صحبت از مکانی می کند که عیسی در آن مصلوب شده است. ولی اینک این مکان - اورشلیم کهنه - مسئول مرگ خادمان خدا است. بدین معنی که پنجمین شهر بعد از بابل، روم و صور، در ظهور فاحشه یکسانند و اینک برای بار دیگر اشاره می شود که او حقیقت روحانی بزرگتری از تمام آنهاست.

۶- گفتار ششم: سرود داوری بابل (۱۹:۱-۵)

[1] و بعد از آن شنیدم چون آوازی بلند از گروهی کثیر در آسمان که
می گفتند: "هللویاه! نجات و جلال و اکرام و قوت از آن خدای ما است،
[2] زیرا که احکام او راست و عدل است، چون که داوری نمود بر فاحشهٔ
بزرگ که جهان را به زنای خود فاسد می گردانید و انتقام خون بندگان
خود را از دست او کشید.
[3] و بار دیگر گفتند: "هللویاه، و دودش تا ابدالآباد بالا می رود!"
[4] و آن بیست و چهار پیر و چهار حیوان به روی درافتاده، خدائی را که بر
تخت نشسته است سجده نمودند و گفتند: "آمین، هللویاه!" [5] و آوازی از

تخت بیرون آمده، گفت: "حمد نمائید خدای ما را ای تمامی بندگان او و ترسندگان او چه کبیر و چه صغیر!"

«چون آوازی بلند از گروهی کثیر» برعکس سکوتی است که در ۲۲:۱۸ حکمفرما می شود. صدائی نامعلوم از فاصله ای دور شنیده می شود، زیرا اینک دوباره به تصویر جاودانی پرده دوم برگشته ایم. رؤیای سواران سنگدل در آن پرده (باب ششم) آن قدر غیرقابل تحمل بودند که یوحنا آنها را در مجموعه درستی برای نشان دادن به ما قرار نداده بود. بنابراین، اول نظم خدائی یعنی قلمرو آسمان به او نشان داده شد که در آن قلمرو چنان شیاطینی منصوب شده بودند تا خدا را جلال دهند (باب های ۴ و ۵). پس در اینجا و در پیش نمائی مختصر و مفید، بابلِ ارمیا را در فرات می بینیم که حقایق روحانی در ماورای آن در جوش و خروش است که بابلِ یوحنا برای یک یا دو قرن تجسم آن بوده است. ولی حال حتی بابلِ روحانی صرفاً هنرپیشه ای در صحنه است که تعداد بیشماری از دنیای آسمانی به او نگاه می کنند. آنچه در این صحنه کوچک یعنی دنیای ما به وقوع می پیوندد، برخاسته از تجلیل آن گروه عظیم شنوندگان است که در پیش تخت خدا ایستاده اند.

مجدداً ممکن است نمودار مورد استفاده قرار گیرد. اجازه دهید خدا را در مرکز زمین یعنی آفرینش اولیه او تصور کنیم و در داخل آن، کلیسا یعنی آفرینش جدید در تولد دوباره اش. این دو مانند دو دایره متحدالمرکز می باشند، یکی در داخل دیگری. قدرت شیطان برای کنترل آن از دایره کوچک شروع می شود و این قدرت نمائی به صورت صدا آشکار می شود، یک پیام، عرضه شرارت، مانند آنچه مار در قالب میوه در باغ عدن به حوا عرضه داشت: «نیکو برای خوراک، به نظر خوش نما و دانش افزا» (پیدایش ۶:۳) و لقمه دندان گیر این مژده شیطانی، فاحشه بابل است. در این لقمه برنامه دوگانه او از نابودی خادمان خدا در دایره داخلی و ویرانی زمین در دایره خارجی نهفته است. ولی خدا از بالا با فیض نجات

کلیسای خویش و دنیای خویش پائین می آید. با جلال و قدرتی بس والاتر از بابل! سخنان خدا، داوری است، بابل ویرانگر، خود سرانجام ویران می شود و کلیسا و دنیا برای همیشه ایمن خواهند شد. اوج شکرگزاری بینندگان در پیشگاه تخت جلال، اگر نه از جانب گروهی انبوه، بلکه حداقل از نمایندگان آنانی که از منافع داوری خدا بهره مند شده اند، تعجب آور نیست، پیران که نماینده کلیسای خدا و چهار حیوان که نماینده دنیا هستند.

۷- گفتار هفتم: جانشین بابل (۱۹:۶-۸)

[۶] و شنیدم چون آواز جمعی کثیر و چون آواز آبهای فراوان و چون آواز رعدهای شدید که می گفتند: "هللویاه، زیرا خداوند خدای ما قادر مطلق، سلطنت گرفته است! [۷] شادی و وجد نمائیم و او را تمجید کنیم زیرا که نکاح بره رسیده است و عروس او خود را حاضر ساخته است. [۸] و به او داده شد که به کتان پاک و روشن خود را بپوشاند" زیرا که آن کتان عدالتهای مقدسین است.

بخش هفتم نیز مانند آخرین بخش های هر صحنه، ما را به انتهای تاریخ می برد. این پرده منحصراً در مورد دنیای بدون خدا می باشد، ولی از آنجا که گفتار هفتم در مورد نیستی جهان صحبت می کند، چه سیمائی از ابدیت را ممکن است انتظار داشته باشیم که به آن بپردازیم؟ پاسخ سؤال ما، در رقیب بابل و جانشین او قرار دارد. بعد از فاحشه نوبت عروس می رسد.

از آنجا که تفاوتی بین فاحشه و حیوانی که بر آن سوار است مقرر شده، بیشتر چنین به نظر می رسد که دومی نماد اجتماع بی خدا به صورت عرف است در حالی که اولی نماد مکتب یا پیام است. به هر حال چنین به نظر می رسد که عروس تجسم تنهائی است از اتحاد دو مفهوم فوق، از آنجا که اگر جهانی نباشد، عروس نیز

نخواهد بود و این به معنی نقطه مقابل «وحش» است، به همان طریقی که نقطه مقابل فاحشه است: اورشلیم علیه بابل.

گفتار آخر، همه حادثه است، فریادی از تحسین، با مهارتی بزرگتر از کلام ششم، در ستایش اغراق آمیز عروس. آخرین حضور قلمرو خدا، یعنی جشن عروسی بره با عروس او. توجه کنید! آن زمان که عروس در آخر به صحنه می آید، برعکس آنچه گذشته است، صحنه کاملاً عوض می شود. زیرا دو باب ناخوشایند مکاشفه جزء به جزء اختصاص به عظمت و شکوه فاحشه داده شده، ولی درمورد لباس عروسی: عروس کاملاً ساده و در نیم آیه تشریح شده است: «کتان پاک و روشن زیرا که آن کتان عدالت های مقدسین است.» از یک دیدگاه، او لباسش را خود تهیه دیده و کار نجات خود را انجام داده است (آیه ۷؛ فیلیپیان ۱۲:۲). از دیدگاه دیگر «به او داده شده» زیرا خدا برای او در کار بوده است (آیه ۸؛ فیلیپیان ۱۳:۲). دیدگاه دوم حقیقت عمیق تری است و از سنخ پیامی است که پولس رسول به افسسیان فرستاد (۵:۲۵-۲۷)، آنجا که سخن از ازدواج مسیح و کلیسا می گوید. همه چیز کار خدا است: هم ویرانی بابل که پرده ششم به آن پرداخته و هم آفرینش اورشلیم جدید که در آخرین پرده به آن پرداخته شده است.

۸- این است کلام راست خدا (۱۹:۹-۱۰)

۹ و [فرشته] مرا گفت: «بنویس، خوشا به حال آنانی که به بزم نکاح بره دعوت شده اند.»
و نیز مرا گفت که «این است کلام راست خدا.»
۱۰ و نزد پایهایش افتادم تا او را سجده کنم و او به من گفت: «زنهار چنین نکنی زیرا که من با تو هم خدمت هستم و با برادرانت که شهادت عیسی را دارند. خدا را سجده کن» زیرا که شهادت عیسی روح نبوت است.

حال یوحنا یادداشتی الحاقی به صحنه ششم می افزاید. همان طور که توصیف عریض و طویل فاحشه، با توصیف کوتاه عروس ادامه می یابد (۸:۱۹)، این مقدمه بر ماتم فدائیان فاحشه نیز در تقابل با گفتار کوتاه برکت یافتن کسانی است که به جشن عروسی بره دعوت می شوند[۶].

اینکه گفته شود کسی که اینک با یوحنا سخن می گوید (آیه ۹) همان فرشته ای است که در ابتدا، صحنه ۱:۱۷ را تشریح کرده، مقرون به حقیقت می باشد. ولی در مکاشفه قبلی یوحنا فراموش کرده که پیش پای او بیفتد و او را ستایش کند، حتی گرچه صرفاً فرشته بوده باشد و این مسئله به نوبه خود البته بسیار مهم است زیرا که فرشته به او یادآوری می کند که او را پرستش نکند. این مسئله قابل درک است زیرا به ما فرصت می دهد تا آنچه را یوحنا دیده به یاد آوریم. هر مکاشفه دیگری جز این مکاشفه آخر تقریباً ترسناک می باشند و پرده ششم از یک جهت بر تمام پرده ها تفوق دارد. پنج گفتار ترسناک تشریح کننده تجمل و قدرت عملیات شیطانی در دنیا می باشند ولی «بابل» که در پیش روی ما قرار دارد، شهری است که محکوم به فنا است. و نقطه نظر دو گفتار آخر از کانال دوربینی است که از پس و پیش عظمت ویرانی بابل را که در ابتدا توسط نظاره گران آسمانی کوچک شمرده شده بود (گفتار ششم) و اینک همه چیز از نظرها پنهان شده و شادی و وجد جایگزین گشته است (گفتار هفتم) تشریح می کند. جای تعجب نیست که یوحنا از قدرت عظیم شیطان که بر جهان ظلم می کند، دچار وحشت شده باشد. و این است آنچه خواهد آمد:

«چرا این گونه پست شدی؟
آیا تمام فتوحات و جلال و پیروزی های تو بیهوده بود
که تا این اندازه حقیر شمرده شدی؟»[۷]

۶- با تمایز بین عروس و دعوت شدگان به جشن عروسی، رجوع کنید به زن و فرزندانش در ۱۷:۱۲.
۷- از نمایش نامه ژولیوس سزار اثر شکسپیر.

آری؛ و برای دیدن بابل در تصویر واقعی اش، بایستی دورنمای کلی مسیحیت را با آن مقایسه کرد. بایستی احساس مسیحی را از تناسب و هم چنین اطمینان، امید، جرأت و شادی او اعاده نمود. این روش مشکلات او را تعدیل می کند.

نکات برجسته ای که از آنها برای این صحنه (۷ گفتار) استفاده می کنیم، بر این حقیقت مفروضند که ترکیبی از خطابه ها به جای رؤیاها می باشند، آن چنان که فرشته در آیه ۹ بدان اشاره می کند. او می گوید: «این است کلام راست خدا.» یوحنا می بایست دارای چنین شناخت و احساسی باشد که آنچه «از زبان انسانها و فرشتگان» شنیده کمتر از کلام خدا نبوده و بدین جهت بوده که به پای فرشته افتاده و او را پرستش کرده است.

به هر حال مفهوم قسمت آخر آیه ۱۰ فوراً قابل درک نیست. آیا بدین معنی است که «کسی که روح نبوت دارد، شاهد عیسی خواهد بود» یا بدین معنی است که «کسی که به عیسی شهادت می دهد نبوت خواهد کرد؟» مفهومی که بیشتر قابل پذیرش است، آن است که در حس عمومی این بخش بیشتر می گنجد و به نظر می رسد که تعریف دوم بیشتر مناسب این بخش است. جمله فوق قسمتی از پاسخ فرشته است (نه یک اظهار جداگانه آن چنانکه در برخی ترجمه ها آمده است). فرشته اجازه نمی دهد که مورد پرستش واقع شود و از یوحنا می خواهد که این را تشخیص دهد که هر دوی آنها خادمان خداوند در سطحی مساوی هستند. واقعیت این است که اظهارات فرشته، موجب وحشت یوحنا شده ولی یوحنا خود نیز شهادت مسیح را دارد، بنابراین او نیز می تواند نبوت کند و چیزهائی برای گفتن دارد که به همان اندازه اعجاب انگیزند.

این سخنان اکنون پیش روی ما است. آیا ما نیز وحشت زده هستیم؟ مطمئناً! یوحنا نمی بایست فرشته را ستایش می کرد و نه ما باید خواب پرستش یوحنا را ببینیم! ولی کسی که تاکنون در تجربه نیفتاده، علتی ندارد که از تقوای خویش

مغرور شود. اکثر ما انسانها به خاطر شرم حضوری که داریم به ندرت دچار چنین وسوسه ای می شویم. ولی وقتی خود را در معرض آن بیانات قوی می گذاریم، ناخودآگاه در زیر فشار آن کلمات زانوی ما به پرستش خم می شود و این موردی است که باید بدان بیندیشیم. زمانی آن را از خود بعید می دانستیم ولی اگر عبادت معقول ما متوجه آنچه باشد که شایستگی عبادت را دارد، عدالت ما محسوب خواهد شد.

۸:۲۱-۱۱:۱۹
پرده هفتم: نمایش ماورای تاریخ
هفت رؤیا از حقایق نهائی

هزاره

در این پرده با یکی از مشکل ترین یا بهتر بگوئیم با یکی از بحث انگیزترین قسمت های کتاب مکاشفه روبرو می شویم. شما می توانید با تعمیم این تفسیر به بقیه قسمت های کتاب مقدس به ایده های جدیدی دست بیابید. هزاره یا «هزار سال» در تمام آیات مکاشفه ۲:۲۰-۷ آمده ولی جایگاه آن در طرح کلی تاریخ مسیحی کمتر قابل فهم است. مفسران در این مورد سه تفسیر دارند. برشی مقطعی از تفسیر «هزاره»، به هر حال آن را بیشتر از یک مشکل محض زمانی و مکانی نشان می دهد. از یک جهت، موضوع با انواع بخش های فرعی در هم پیچیده شده و کمتر می تواند در اینجا به عنوان بخش مرجع مورد استفاده قرار گیرد و از جهت دیگر درک یک نفر از عبارت «هزاره» با مطالعه بقیه کتاب و در واقع بقیه کتاب مقدس در انزوا قرار نمی گیرد. به کلامی دیگر هر سه تفسیر از باب بیستم هم شاخه ای است و هم ریشه ای که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد.

حتی با حذف پیچیدگیها، بیان این مشکل بدون پرداختن به جزئیات آن مشکل است. بهترین راه برای ساده کردن آن، این است که اندیشیدن به آن را یکسره کنار بگذاریم، چرا که در آغاز اشاره کردیم، موجب تحمیل القائات گوناگون به فکر انسان می شود.

الف) داده های مسئله

اول: توافق بر این است که بازگشت مسیح در جلال خود، حداقل یک بار قبل از باب ۲۰ تشریح شده است. و عده ای می گویند بلافاصله قبل از ۱۹:۱۱-۱۲. اما حتی اگر در آنجا نباشد در سایر باب های پیشین تشریح شده است.

دوم: باب ۲۱ با توصیف عصر جدید شروع می شود که در آن انواع شیاطین باب ۲۰ وجود ندارند.

سوم: در این میان وقایع باب ۲۰ اتفاق می افتند، شیطان در نیروی خود محدود شده و برای پرتاب شدن به عمق سیاهچال تعیین شده است، و برای هزار سال قادر نخواهد بود امتها را فریب دهد (آیات ۲-۳). زیرا در چنین دوره ای، شهدا و مقدسین ایماندار، با مسیح زندگی و سلطنت می کنند و این مرحله تحت عنوان «قیامت اول» (آیات ۴, ۵) تشریح گردیده است. در پایان این مرحله، شیطان رها می شود تا حمله نهائی را به مقدسین انجام دهد (۲۰:۷-۹) و سپس به درون آتش پرتاب شده نابود می شود (۲۰:۹-۱۰). آنگاه بقیه مردگان قیام می کنند و داوری می شوند (۲۰:۵, ۱۲, ۱۳). همراه با شیطان، وحش، نبی کاذب، موت، جهنم و تمام آنانی که نام آنها در دفتر حیات مکتوب نیست، به دریاچه آتش افکنده می شوند و این «موت ثانی» است (۱۰, ۱۴, ۱۵). یک توالی و تسلسل روشن در اینجا دیده می شود، زیرا وقایع بر اساس زمان وقوع آنها، از قبل، در حین و در پایان «هزاره» ردیف شده اند. پس قبلاً ما در اسارت شیطان هستیم، سپس هزار سال حکومت مقدسین و آنگاه آخرین شورش شیطان و شکست او و سرانجام داوری و نابودی تمام شیاطین.

چهارم: وقایع متعدد دیگری مربوط به سایر قسمت های عهد جدید هستند، بخشی و شاید تمامی آنها مربوط به زمان آخر می باشند و به طریقی مربوط به فرضیه ها و پیامدهای باب ۲۰ مکاشفه می باشند. آنها، شامل گسترش جهانی

انجیل، نجات اسرائیل، «کفر بزرگ» یا نزول «عذاب بزرگ»، آمدن مرد بی قانون یا ضدمسیح (دجال)، «وجد روحانی» یا ربوده شدن مقدسین برای ملاقات مسیح در آسمان (اول تسالونیکیان ۱۷:۴) می باشند. سه ایده مختلف را که می توان از این قطعات «پازل» ساخت، دیدگاه های ما قبل هزاره (Premillennialist) و درون هزاره (Amillennialist) و مابعد هزاره (Postmillennialist) مکاشفه را تشکیل می دهند. دلیل این نام ها وقتی آشکار می شوند که هر یک از آنها را تشریح نمائیم.

ب) دیدگاه ماقبل هزاره

این دیدگاه ریشه در این باور دارد که حقیقت مکاشفه اساساً از دو نظر، حقیقتی تحت اللفظی است. اول، تعریفی که از ارزش ظاهری آن به دست می آید و این تعریف الزاماً شامل لفاظی خشنی که در آن آمده نمی باشد، مثلاً تصور شیطان که در هیئت جسمی با زنجیرهای واقعی آهنی به بند کشیده شده است. ولی ممکن است به خوبی مفهوم واقعی هزار سال باشد، یعنی در بند کشیده شدن شیطان و حاکمیت مقدسین، بیچارگی شیطان و همچنین اقتدار مقدسین به طریقی آشکار خواهد شد که تا کنون ناشناخته مانده است.

دوم، تعریفی که از توالی و تسلسل وقایع می شود. در نظم تاریخی، گرفتار شدن شیطان متعاقب تکمیل زمان است، زیرا در نظم کتاب مکاشفه باب ۲۰ متعاقب باب ۱۹ می باشد. در این دیدگاه توافق شده که این باب تنها جائی در کتاب مقدس است که ایده هزاره متعاقب تکمیل زمان به روشنی تعلیم داده می شود. ولی جدی گرفتن این نظم بدین معنی است که این توالی وقایع، ولو منحصر به فرد باشد، دارای اعتباری مانند طرح اجمالی ارائه شده می باشد، برای مثال به انجیل متی باب ۲۴ رجوع کنید. بنابراین به عنوان تأکید اموری که قبلاً در تعلیمات

عیسی مسیح در آن باب آمده، مورد نظر نمی باشد. بلکه بخشی الحاقی از یک حقیقت بزرگ است که در آنجا حذف شده است. تعلیمات این قسمت گسترده است، نه متمرکز.

تعبیراتی که از این ریشه ها حاصل می شود، اجمالاً عبارتند از: بازگشت مسیح در قدرت و جلال، شیطان را از تمام قدرت هایش محروم می کند، رستاخیز مردگان مسیحی و استقرار ملکوت مقدسین بر زمین. شیطان بعد از هزار سال، از زندان خود رها و ظهور می کند و بار دیگر قصد نابودی مقدسین را می نماید، ولی شکست می خورد و نابود می شود. سپس نوبت رستاخیز بقیه مردگان می رسد و سپس نوبت داوری در پیشگاه تخت بزرگ سفید فرامی رسد: نابودی نهائی شریران و ساختن آسمانی نو و زمینی نو. وقایعی که در گروه چهارگانه فوق ذکر گردید (و در سایر قسمت های عهد جدیدآمده اند: ظهور ضد مسیح، عذاب، ربایش)، معمولاً با این دیدگاه مورد نظرند که وقوع آنها قبل از ظهور پیروزمندانه مسیح می باشد و در عوض ظهور مسیح قبل از هزاره آمده که نام این بینش است.

بحث فوق به خاطر پرداختن به لفاظی ها به دو خطر منجر می شود: ساده انگاری در تفسیر مکاشفه در گذشته موجب اغراق گوئی فراوانی درباره آنچه هزاره گرائی (Chiliasm) نامیده می شود، گردیده است و موجب ایجاد چنین انتظار نابخردانه ای شده که «حاکمیت مقدسین» سراسر جنبه مادی دارد. از سوی دیگر برخورد افراطی فاضل مآبانه و قراردادن آنها در یک نمودار مفصل تاریخی می تواند به نوع دیگری از اغراق گوئی منجر شود: بحث های طولانی مانند اینکه عذاب ماقبل یا مابعد «ربایش» بوده، نتیجه گیری مفصل از «زمان امتها» یا «زمان کوتاه»، یک نگاه آینده نگرانه به کتاب، سهم عملی آن را در زندگی مسیحی، تبدیل به هیجان مصنوعی می کند یا کوشش در راه کشف شگفتی ها به وضع احکام دینی جدید منجر

می شود[1]. از آنجا که ایده هزاره گرائی، تغذیه جسمی انسان را وعده داده، چنان قوه ابتکاری نیز می تواند اندیشه های باطل را سیراب کند. ولی ارزش مثبت بینش ما قبل هزاره در زمان حاضر انکار وابستگی و مقید بودن کتاب مکاشفه چه در عرفان شخصی یوحنا و چه در شرایط تاریخی قرن اول می باشد.

شاید این بینش واکنش شدیدی در مقابل اندیشه های آزاد قدیمی تر باشد که با چنان تعابیری کتاب مکاشفه را دستاویزی برای اجتناب از برقراری روابط فکری با دیگران قرار دادند. ولی این دیدگاه موجب می شود که روی کتاب مکاشفه به عنوان پیامی از سوی خدا، برای زمانه ما و زمان هائی که می آیند حساب باز کرد.

ج) دیدگاه درون هزاره

این دیدگاه برخاسته از برداشت های مختلف از مفهوم حقیقت در مکاشفه می باشد. طبق این بینش تشریحات و پیامدها بر اساس ارزش ظاهری آنها در نظر گرفته نمی شود، بنابراین بیشتر توصیفات در کتاب مکاشفه ترجیحاً مجازی (نمادین) هستند تا واقعی، و قاعدهٔ عمومی نوشتاری یوحنا بر آن قرار گرفته و زبان غیراستعاری را از آن نباید انتظار داشت. زنجیر و سیاهچال واقعی نیستند و احتمالاً شاید «هزار سال» هم واقعی نباشد. البته باید تأمل نمود و سپس تصمیم گرفت که کدامیک نمادین هستند و کدامیک نیستند و سپس به تشریح چگونگی نمادها پرداخت. اگر تصمیم گیرنده حکیم باشد، تصمیم اتخاذ شده موضوعی نیست، بلکه بر اساس مقایسه با سایر قسمت های کتاب مقدس می باشد.

۱- تفسیر والوورد از مکاشفه ۹:۱۹ به خوبی این ایده را روشن می کند که خدا فیض را به روشهای مختلف و دوره های مختلف به انسان عطا می کند. «عروس بره از دعوت شدگان او در زمان عروسی تمیز داده می شود، زن ظاهراً کلیسا است و دعوت شدگان عروسی مقدسین گذشته و آینده می باشند. این تفکر بی اساس که خدا با همه مقدسین تمام اعصار دقیقاً یکسان عمل می کند، به سختی در قالب الهیات کلیسایی قرار می گیرد، شاید بدین دلیل که حواریون در این موضع قرار دارند.»

این روش ترجیحاً تنها طریقی است که می توان پیامدها و تسلسل های مندرج در مکاشفه را نیز تفسیر نمود. بینش ماقبل هزاره معتقد به یک «هزاره» واقعی است که گرچه در هیچ کجای دیگر ذکر نشده، به هیچ وجه و بر اساس باب ۲۰ مکاشفه که خاستگاه این فرضیه است تأئید نشده، بنابراین نوعی ساختار فکری بر اساس جذبه های نبوتی است. بینش درون هزاره بر این باور نیست و بر آن است که جمله «هزار سال» را از راههای دیگری توجیه کند (دوباره تکرار کنیم، اگر مفسر، حکیم باشد) و می کوشد در مورد تفسیر بقیه موضوعات کتاب مقدس نیز برخوردی حکیمانه صورت بگیرد.

اجازه دهید ببینیم حاصل این ریشه ها چیست؟ عهد جدید فقط یک مورد بازگشت مسیح را می شناسد و آن عبارت است از «روز خداوند» که در آن همه چیز پایان می یابد. اگر چه «پایان» در باب ۱۹ و سپس «هزار سال» در باب ۲۰ تشریح شده، حتی گرچه متعاقب یکدیگرند، می بایست از نظر توالی تاریخی، «هزار سال» مقدم بر «پایان» باشد. در یک کلام، مکاشفه ۲۰:۱-۶، بازتاب آن وقایع است. اسارت شیطان، قیامت اول و هزاره، همگی تشبیهاتی هستند برای بیان شرایط حاضر در این جهان و دوره ای از تاریخ، از آمدن اول تا بازگشت مسیح را پوشش می دهند. هنوز لازم است شورش نهائی شیطان انجام پذیرد که این زمینه ای برای سایر نبوت ها و وقایعی نظیر، عذاب بزرگ و ظهور دجال است. این مرحله با بدور افکندن شیطان و داوری پایان می پذیرد که نه تنها در مکاشفه ۲۰:۹-۱۵ بلکه در ۱۹:۱۱-۲۱ تشریح شده است. بر اساس این بینش، مسیح بازخواهد گشت، خارج از هر هزاره ای و خارج از هر نوع تفسیری که بر مبنای آن صورت گرفته است، مبنی بر اینکه مثلاً هزار سال برهه ای از تاریخ مسیحیت است که به خاطر فزونی خوبی و بدی از سایر برهه های تاریخی جدا شده است.

خطر چنین دیدگاهی در این است که وقتی نمادهای مخصوصی در قالب وقایع معمولی تشریح می شوند، به سوئی گرایش پیدا می کنند که نفوذ خود را از دست می دهند. مقاطع حساس مبهم می شوند و فوریت و انتظار، کم رنگ می گردد. پیروان این تفکر باید به خاطر داشته باشند که مدعی حقایقی هستند که در ماورای تشبیهات می بینند. جنبه های روحانی مبهم نیستند، بلکه کم و بیش مقتضیات ناب و استوار هستند تا چیزی برای پرکردن رؤیاهای یوحنا.

این در واقع حاکی از ارزش مخصوص بینش درون هزاره ای است. کدام یک واقعی تر است: حاکمیت «روحانی» مقدسین که در واقع عصر کنونی کلیسا است یا حاکمیت واقعی زمینی مقدسین بعد از رجعت مسیح؟ حالت دوم، واقعی و قطعی و مایه امید مسیحی است. ولی حالت قبل با توجه به حقایق عمومیت یافته فراوان، کشمکشی با تجربه های مسیحیان، نه تنها در دیروز و فردا، بلکه در همین امروز است.

د) دیدگاه مابعد هزاره

فرض کنید که نمی توانید به تمامی قادر باشید که هر یک از این دیدگاه ها را بپذیرید. با توجه به ترتیب تاریخی وقایع، سهولت طرح زمانی بینش درون هزاره ای، با آن یگانه «روز خداوند» که شیطان نابود می شود و تاریخ به پایان می رسد، همخوانی بیشتری با نبوت های واضح تر عهدجدید دارد. شما حس می کنید که پیچیدگیهای کتاب مکاشفه اندکی شبیه ملحقاتی است که به طرح اصلی افزوده شده باشند (قطعات اضافی، دوخته شده به این لحاف چهل تکه)، تا تکراری از آن در کلمات مختلف (انگاره ای طراحی شده با مداد طراحی). وقتی به تشریح عبارت «هزاره» پرداختیم، به هر حال شما نیز به امید دست یابی به مفهوم مؤثر اسارت شیطان و حکومت مقدسین که به نظر می رسد تجربه مسیحیان تمام قرون

باشد، با بینش ماقبل هزاره هم صدا شده اید. انتظار داشتید که آن مراحل نزدیک به پایان تاریخ باشند، دوره ای که نسبت به تمام زمانهای گذشته قدرت شیطان تقلیل و قدرت کلیسا افزایش می یابد. شما آن قدر واقع گرا هستید که به تصور در بند کشیده شدن شیطان و به تخت نشستن مقدسین، اگر نه در حالت فیزیکی بلکه به روشی بدیهی تر از اسارت و حکومت مبهم «روحانی» که بینش درون هزاره ای به آن پرداخته، نگاه کنید. اگر این طریقی است که به تفسیر باب ۲۰ مکاشفه پرداخته اید، پس شما تابع فرضیه مابعد هزاره ای می باشید. شما با عبارت «هزار سال» مواجه شده اید که ممکن است هم واقعی باشد و هم مجازی، ولی مطمئناً حاکی از دوره مخصوصی است، متمایز از بقیه تاریخ که در آن دوره، خوبی بر بدی پیروز می شود. عده ای آن را در عبارت «پیشرفت اجتماعی» خلاصه می کنند، و عده ای نیز واقع گرایانه تر، آن را تأکید کتاب مقدس می دانند که گویای پیشرفت روحانی بزرگی است که توأم با دگرگونی یهود در درجات بالاتر است (رومیان ۲۱:۱۱) و انجیل «در تمام عالم موعظه خواهد شد تا بر جمیع امتها شهادتی شود، آنگاه انتها خواهد رسید» (متی ۱۴:۲۴). تنها یک اوج منحصر به فرد در تاریخ وجود خواهد داشت که همانا بازگشت مسیح است و بعد از هزاره می آید.

دیدگاه این بینش در مورد نبوت هر چه باشد، موجب خوشنودی هر شخص مسیحی است زیرا که در نهایت خداوند همه چیز را در اختیار خود می گیرد. ولی بینش سوم، موجب خوش بینی بیشتری برای هر شخص مسیحی می شود و او را از مسئولیت خود باز می دارد، زیرا که این بینش بر وعده های خدا مبنی بر پیروزی کلیسا و همچنین بر اخطارهای بی شمار مبنی بر بروز مشکلات متمرکز است. خطر اطمینان زیاد نسبت به اینکه همه چیز ناچاراً به نهایت خود می رسد، موجب می شود که انسان آسایش طلب شود و شوق مراقبت از فراخوان فوری مسیح در او ضعیف گردد. آنچه محتملاً نباید در مورد بینش مابعد هزاره ای گفته شود، این است که

در بهترین حالتش تصویری از کلیسا القا می کند که تمام اعضایش از چالش بشارت گسترده جهانی آگاه هستند. مسیحیانی بوده اند که فکر می کردند، عصر طلائی را در اوج سیاست استعمارگرانه قرن نوزدهم و گشوده شدن دروازه های «قاره سیاه» و گسترش بی سابقه منافع تمدن و مسیحیت دیده اند (که چنین هم به نظر می رسد). در بسیاری از سرودهای روحانی که از عصر ویکتوریا به ما رسیده رد پای بینش واقعی مابعد هزاره ای دیده می شود. تیرگی قرن ما موجب شده که نگاه ما به مشکلات بیشتر واقع گرایانه باشد، اما عدم دسترسی به این ایده آل نباید موجب شود که به سادگی از آن دست بکشیم.

هـ) نتیجه

هر تفسیری از باب ۲۰ مکاشفه، می تواند بدین گونه دارای ارزش روحانی باشد. ولی سؤالی باقی می ماند: ارزشی که ما عملاً متمایل به درک آن هستیم، چیست؟ با توجه به تشریح آن سه حالت، کدام را انتخاب می کنیم؟ این موضوعی است که بار دیگر باید به بررسی ریشه ای آن بپردازیم و نه تنها باید از خود بپرسیم کدام را انتخاب کرده ایم، بلکه بپرسیم چرا انتخاب کرده ایم. با چه حسی فهمیده ایم که زمینه های اجمالی و جملات توصیفی باب ۲۰ مکاشفه «واقعی» است؟

در مورد توصیف، دیدگاه این کتاب نشان می دهد که پردازش بقیه قسمت های عهد جدید می باید اصولی بوده باشد و نتایج این مطالعه اصولی (که در اینجا، مجال بیان آن نیست) نشان خواهد داد که کلیسای رسالتی با زبانی چون زبان گفتاری باب ۲۰ مکاشفه آشنا بوده است: زبانی شدیداً نمادین و اکثراً نامناسب، مانند آنچه در باب ۲۰ آمده است. آنچه مسیحیان اولیه در معنای نمادها می اندیشیدند، به منزله پیشنهادی برای تفسیر مفهوم این صحنه است. با توجه به قسمت هائی از این باب که تصور نمی رود نامحدود باشند اما می باید به طریقی

در طرح یا ترتیب وقایع گنجانیده شوند، در آن صورت دیگر مکاشفه به عنوان چهارچوبی مستقل قائم به خود نیست، و روی آن باید به عنوان تکراری از زبان رنگی و عالی پیامدهائی حساب نمود که اخیراً در تعلیمات غیرنمادین اناجیل و رسالات به آن اشاره کردیم. از این رو نتیجه تفسیر، همراه با خط فکری درون هزاره ای است. امید آن است که از این طریق، چنان دیدگاهی که نه عجیب و نه غیر کتاب مقدسی است، ستوده شود تا بدان وسیله مفاهیم تعلیمات مکاشفه برای نیاز روحانی روزگار ما مکشوف شود.

۱- پرده هفتم گشوده می شود

رؤیای اول: فرمانده لشکرهای آسمانی (۱۹:۱۱-۱۶)

[۱۱]و دیدم آسمان را گشوده و ناگاه اسبی سفید که سوارش امین و حق
نام دارد و به عدل داوری و جنگ می‌نماید، [۱۲]و چشمانش چون شعلهٔ
آتش و بر سرش افسرهای بسیار و اسمی مرقوم دارد که جز خودش هیچ
کس آن را نمی داند. [۱۳]و جامه ای خون آلود در بر دارد و نام او را "کلمهٔ
خدا" می خوانند.
[۱۴]و لشکرهائی که در آسمانند، بر اسبهای سفید و به کتان سفید و پاک
ملبس از عقب او می آمدند.
[۱۵]و از دهانش شمشیری تیز بیرون می آید تا به آن امتها را بزند و آنها را به
عصای آهنین حکمرانی خواهد نمود و او چرخُشت خمر غضب و خشم
خدای قادر مطلق را زیر پای خود می افشرد. [۱۶]و بر لباس و ران او نامی
مرقوم است یعنی "پادشاه پادشاهان و رب الارباب."

حزقیال نبی در اولین آیه کتاب خود می گوید: «واقع شد که آسمان گشوده شد و رؤیاهای خدا را دیدم.» وقتی در کتاب مقدس سخن از گشوده شدن آسمان

می شود، نشانه ای از رؤیای مکاشفه ای است و شروع پرده هفتم نیز از این امر مستثنی نیست. شباهت ظاهری بین شخصی که در اینجا سوار بر اسب سفید است و شخصی که در پرده دوم نام برده شده (مکاشفه ۶:۲)، نه در مواردی که در هنگام تشریح باب ۶ بلکه در موقعیت های متفاوت دو صحنه، نامناسب تشریح شده است. در آنجا سواری می بینیم که نشان می دهد برآمده از کتاب ممهور است و کتاب نیز در دست بره قرار دارد، و بره خود در وسط گروه عظیم نظاره گران ایستاده است. آن سوار با تمام هیمنه و شکوهش، در نگاه اطرافیانش در حد یک سوار معمولی بیان شده است. به هر حال این سوار اخیر هم مانند گردباد در صحنه نمایش حاضر می شود و بلافاصله صحنه را با حضور الهی خود، سرشار می کند. زیرا حضور الهی او در اینجا طی سه مرحله اعلام می گردد، در ابتدا، در میانه و آخر رؤیا.

عنوان «کلمه خدا» (آیه ۱۳) همچنین در آیات اولیه انجیل و اولین رساله یوحنا یافت می شود و عبارت «امین و حق» (آیه ۱۱) و «پادشاه و رب الارباب» (آیه ۱۶)، در باب های پیشین مکاشفه آمده اند، یکی در اولین و دیگری در آخرین صحنه (۳:۱۴ صحنه اول و ۱۷:۱۴ صحنه ششم). هر سه از این عناوین متعلق به عیسی مسیح است، و مقایسه بین این رؤیا و توصیف مسیح در باب اول، موارد مشابه بیشتری را نشان خواهد داد.

به موازات مواردی که توصیف کننده آن سوار در هیئت مسیح است، یادآوری های دیگری نیز آمده است. پیروان او، حکومت با عصای آهنین و فشردن چرخُشت خشم خداوند، همه در پرده چهارم نیز ظاهر شده اند (۱۴:۴؛ ۱۲:۵؛ ۱۴:۱۹-۲۰). همه چیز با هم در کار است تا تصویری به یاد ماندنی از مسیح را به ذهن القا کند.

بیشتر این سخنان مشتق از منابع عهد عتیق است. می توانیم به عقب برگردیم، به ماورای رؤیای حزقیال از آسمان گشوده شده، به توصیف اشعیا در ۶۳:۱-۶ در

مورد شخصی که بر اثر لگدمالی چرخشت انگور لباسش خون آلود شده، به اشعیا ۱۱:۳-۴ در مورد شخصی که با عدالت داوری می کند و جهان را با عصای آهنین خود می زند، به مزمور ۲:۸-۹ در مورد شخصی که امتها را با عصای آهنین خرد می کند. تمام این تصاویر حاکی از شخصی بسیار سخت گیر است. آیا نبوتی امیدوار کننده تر از آنچه در اشعیا ۱۱:۹ آمده وجود دارد: «در تمامی کوه مقدس من ضرر و فسادی نخواهند کرد، زیرا که جهان از معرفت خداوند پر خواهد بود، مثل آبهائی که دریا را می پوشانند»؟ آیا هنوز هم رؤیای نیکوی خداوند در بیان روشن «شریران را به نفخه لبهای خود خواهد کشت» (اشعیا ۱۱:۴)، آشکار نشده است؟ وقتی به پرده اول نگاه می کنیم، دو جنبه ذاتی خداوند یعنی «مهربانی و سخت گیری» او به وضوح قابل رویت است (رومیان ۱۱:۲۲) و همچنین درمی یابیم که این امین و حق است که کلیسای فیلادلفیه را پاداش می دهد (مکاشفه ۳:۷) و کلیسای لائودکیه را طرد می کند (مکاشفه ۳:۱۴).

اگر این باب های مکاشفه طرح زمانی می داشتند و در موقعیت های زمانی می گنجیدند، ممکن بود چنین تفسیر شود که مسیحِ پیروزمند به سوی آخرین نبرد خود پیش می تازد. لازم به تذکر است که به هر حال در این باب ها سخن از نبرد «آخر» نشده است. به غیر از اشاره ای که به مزمور دوم شده («بر آنها حکمرانی خواهد نمود»)، حتی یک فعل مربوط به آینده در این آیات نیامده است. این آیات حاکی از آنچه مسیح می خواهد انجام دهد نیست، بلکه می گوید که او «کیست». و تنها در کمال زمان است که «هر چشمی او را [در قالب پادشاه پیروز، داور عادل و فرمانده لشکرهای آسمانی] خواهد دید» (مکاشفه ۱:۷). ولی او هیچگاه و نه حتی بر روی صلیب، در خارج از ماهیت اصلی خود ظاهر نشده است. بسیاری از نکات دلگرم کننده در کتاب مقدس، ما را بر این باور وامی دارد که ارتش آسمانی او که علاوه بر فرشتگان شامل ما نیز می باشد، حتی در این

روزگار بر علیه شیطان می جنگد و اینکه حتی در این روزگار انسان ها مقابل تخت داوری می ایستند و داوری می شوند (افسسیان ۲:۶؛ ۶:۱۲؛ یوحنا ۳:۱۹)[2].

۲- رؤیای دوم: پیروزی او قطعی است (۱۹:۱۷-۱۸)

[17] و دیدم فرشته ای را در آفتاب ایستاده که به آواز بلند تمامی مرغانی را
که در آسمان پرواز می کنند، ندا کرده، می گوید: "بیائید و به جهت
ضیافت عظیم خدا فراهم شوید [18] تا بخورید گوشت پادشاهان و گوشت
سپه سالاران و گوشت جباران و گوشت اسبها و سواران آنها و گوشت
همگان را، چه آزاد و چه غلام، چه صغیر و چه کبیر."

تفکر و اندیشیدن به مکاشفه، بدون یک «خاموشی یک ساعت و نیمه» (اشاره به خاموشی ای که جلجتا را در زمان مرگ مسیح فرا گرفت)، به ندرت ممکن است، نه تنها بعد از پایان هفت مهر بلکه در پایان هر پرده. ساختار هر کدام از صحنه ها نفس گیر است و به معنای واقعی کلام، شما را مبهوت خواهد نمود. چند صفحه قبل به بحث در مورد صحنه ششم پرداختیم: گفتار مبهوت کننده هفتم یعنی: و شنیدم چون آواز جمعی کثیر و چون آواز آبهای فراوان و چون آواز رعدهای شدید که می گفتند «هللویا زیرا خداوند خدای ما، قادر مطلق، سلطنت گرفته است» (۱۹:۶) با استفاده از دسته بندی وقایع، برای کسی که بکوشد آن را در ذهن خود مجسم کند نشان دهنده بازتابی ضعیف از موسیقی آسمانی است.

اینک پرده هفتم بیشتر متمرکز شده و حاوی تصویری قوی است. رؤیای اول بخشی الحاقی است به تصویر مسیح در هیئت «سوار بر اسب» که برگرفته از کتاب مقدس می باشد و اینک در رؤیای دوم به جای تمام فرشتگانی که در قالب سخنگوی خدا، عمل می کردند، تنها یک فرشته ظاهر می شود. چنین به نظر می رسد

۲- افسسیان ۲:۶؛ ۶:۱۲؛ یوحنا ۳:۱۹.

که همه آن فرشتگان در یکی ترکیب شده اند و آن یکی در «آفتاب» ایستاده است، در محلی که تمام نورها در یک نقطه سوزان بر او می تابند. پیام او دعوت پرندگان آسمان به ضیافت گوشت مردارها، در پایان جنگ خدا می باشد. مفهوم آن آخرین نبرد را در بخش بعد مورد بررسی قرار خواهیم داد، ولی اکنون باید اشاره کنیم، تا جائی که اشاره به نابودی نهائی دشمنان خدا می شود، رؤیاهای دوم و سوم حاوی مراجعی تاریخی می باشند (آن چنانکه دیدیم) که در رؤیای اول یافت نمی شوند. این موضوعی است که بعداً به آن خواهیم پرداخت. اما پیام روشن «یک فرشته» این است که پیامد این جنگ توسط خداوند طراحی شده است. اینک او کسانی را که دعوتش را برای ضیافت عروسی پسرش نپذیرفتند در حالی که «خوان خود را گسترده بود و گاوان و پرواری های کشته شده وهمه چیز آماده بود» (متی ۲۲:۴؛ مکاشفه ۱۹:۹) به ضیافت مرگ دعوت می کند. خداوند همه چیز را تهیه دیده، انتخاب آن با شماست.

۳- رؤیای سوم: مجازات دشمنان (۱۹:۱۹-۲۱)

[19] و دیدم وحش و پادشاهان زمین و لشکرهای ایشان را که جمع شده
بودند تا با اسب سوار و لشکر او جنگ کنند. [20] و وحش گرفتار شد و نبی
کاذب با وی که پیش او معجزات ظاهر می کرد تا به آنها آنانی را که نشان
وحش را دارند و صورت او را می پرستند، گمراه کند. این هر دو، زنده به
دریاچهٔ آتش افروخته شدهٔ به کبریت انداخته شدند. [21] و باقیان به شمشیری
که از دهن اسب سوار بیرون می آمد کشته شدند و تمامی مرغان از
گوشت ایشان سیر گردیدند.

در اینجا شاهد اوج مبارزه خدا هستیم، خدائی که در رؤیای اول نیز می تاخت، صحنه جنگ خود را به آنجائی که از پیش مقدر شده بود، می کشاند و جنگ را پایان می دهد که مشروح آن در رؤیای دوم بیان گردید.

علاوه بر آن، در اینجا وابستگی هائی با سایر قسمت های گذشته مکاشفه مشاهده می شود. چنان که مسیح در هیئت «فرمانده لشکرهای آسمانی»، بار دیگر مجسم می شود، موردی که بارها آن را در سایر قسمت های کتاب مقدس دیده ایم. بنابراین رهبران نیروهای شورشی که چهره هائی آشنا برای ما می باشند، «وحش» و «نبی کاذب» هستند. ما آنها را دقیقاً به آن نام ها نمی شناسیم، ولی با مقایسه آیه ۲۰ با ۱۳:۱۱–۱۸ می بینیم که این دو کسی دیگری جز «وحش» دریا و «وحش» زمین نیستند، دو نیروی اهریمنی بزرگی در کشمکش کیهانی در صحنه چهارم. و نیز آنها را در نقاب های مختلف در پرده ششم، آنجا که «فاحشه» و «وحش» توسط اعمالشان نشان دادند که نشانه دیگری برای «ریاست ها و قدرت ها و جهان داران این ظلمت» (افسسیان ۶:۱۲) می باشند، ملاقات کردیم. پرده چهارم شامل اخطار و پیش بینی نابودی شیطان است (۱۴:۸–۱۱, ۱۷–۲۰)، چنین موضوعی در پرده ششم نیز تسری یافته و در اینجا به آن خواهیم پرداخت و توجه خود را بر سه آیه متمرکز می کنیم.

مانند بسیاری از نبوت ها، تصویر این آیات بیشتر قیاسی است. مشاهده می شود، نابودی بابل که یک باب کامل را در پرده ششم به خود اختصاص داده، در یک جمله تنها متمرکز شده است («این هر دو زنده به دریاچه آتش افروخته شده انداخته شدند») و در آن جمله، شاهد دو نابودی هستیم که در اینجا آنها را از هم تفکیک می کنیم: فاحشه به دست وحش نابود می شود (۱۷:۱۶) و «وحش» به دست بره (۱۷:۱۴). ولی از یک نظر، قیاسی انگاشتن آنها، مشابه بیشتر پیشگوئی های عهد عتیق نیست. وقتی پیامبران عهد عتیق به روزهای آینده خداوند نگاه می کردند، همیشه نمی توانستند تفاوت بین قله های دور و تپه های نزدیک را تمیز دهند. بعضی از پیشگوئی های آنها اشاره ای بود به دور بودن روز داوری، و پاره ای به داوری نزدیک که واقع شده اند. وقایع پیچیده ای که در رؤیاهای یوحنا،

تنها در یک جمله خلاصه شده اند، به هر حال ترکیبی از اتفاقاتی نیستند که پاره ای از آنها گذشته باشند و پاره ای دیگر نزدیک. آنها تماماً مربوط به روز آخر می باشند زیرا که وحش و نبی کاذب در عملکرد خود در این جهان تابع قانون شیطان هستند، و وقتی به دریاچه آتش افکنده می شوند، آنگاه پایان تاریخ است و این همان «عاقبت این عالمی» است که عیسی به ما می گوید: فرشتگان او «همه لغزش دهندگان و بدکاران را جمع خواهند کرد و ایشان را به تنور آتش خواهند انداخت» (متی ۱۳: ۴۰–۴۲).

اشاره رؤیای سوم به آینده، مانند اشاره رؤیاهای گذشته به آینده نیست، رؤیای اول نامنظم است: مسیح بعد از روز تجسمش همیشه پادشاه و داور و صاحب خانه بوده است. رؤیای دوم، دارای اشارات دوجانبه است: این واقعیتی است که هرگاه مخلوقی که به ضد خدا برخاسته محکوم به فنا بوده است، در حالی که دعوت شدگان به ضیافت مخوف خداوند، مخصوصاً اشاره به زمان آخر است. ولی رؤیای سوم، دقیقاً در نقطه آخر تاریخ واقع شده است.

آیه ۲۰، پیشگوئی نابودی قدرت های مافوق الطبیعی شیطان و آیه ۲۱ پیشگوئی نابودی بقیه انسان ها است. به دو دلیل، چنین به نظر می رسد که «باقیان» (آیه ۲۱) انسان باشند تا شیاطین، انسانهائی که وحش و نبی کاذب را پیروی می کنند: آنها بر ضد لشکریان مسیح می جنگند، لشکریانی که حدس زده می شود کلیسای جنگجوی مسیح در قالب لشکری از فرشتگان باشند و آن لشکر مخالف با این دسته، با شمشیری که از دهان مسیح بیرون می آید، نابود می شوند که ما آن را در پیامش فهمیده ایم (افسسیان ۶:۱۷؛ عبرانیان ۴:۱۲) و آنها انسان هستند، نه یک وجود روحانی چرا که قبلاً به آنها اخطار لازم داده شده بود. و به آنها وعده داده شده چنانچه توبه کنند، نجات می یابند، در این صورت داخل لشکرهای آسمانی می شوند ولی چنانچه شورش کنند نابود می گردند. لاشه های میدان جنگ

در اینجا بدون شک مانند شمشیری که شورشیان را پاره می کند، تمثیلی است ولی اگر این چنین باشد، واقعیت چه خواهد بود؟

۴- رؤیای چهارم: شیطان (۲۰:۱-۳)

[1] و دیدم فرشته ای را که از آسمان نازل می شود و کلید هاویه را دارد و
زنجیری بزرگ بر دست وی است.
[2] و اژدها یعنی مار قدیم را که ابلیس و شیطان می باشد، گرفتار کرده، او را
تا مدت هزار سال در بند نهاد. [3] و او را به هاویه انداخت و در را بر او بسته،
مهر کرد تا امتها را دیگر گمراه نکند تا مدت هزار سال به انجام رسد؛
و بعد از آن می باید اندکی خلاصی یابد.

بحث های شدیدی که در مورد این قسمت صورت گرفته، پیش از این در مقدمه صحنه بررسی شدند. آنچه می خواهیم در اینجا تعریف کنیم، مفهوم هزار سال اسارت شیطان است که در بقیه قسمت های کتاب مقدس نیز دیده می شود.

در ظاهر امر، مطمئناً هنوز «هزاره» فرا نرسیده است. رادیو، تلویزیون، روزنامه ها هر روز به ما یادآوری می کنند (گرچه نه با این کلمات) که شیطان زنده است و در سیاره زمین زندگی می کند. پس چگونه در مورد او گفته می شود که در چاه بی انتهائی در بند است؟ منظور از رؤیای چهارم تجسم یک واقعه است که هنوز در آینده قرار دارد، مانند جنگ در رؤیای سوم.

ولی دقیقاً چه چیزی در اینجا می خواهد گفته شود و سایر قسمت های کتاب مقدس در مورد آن چه می گویند؟

نخست، اعمال او: شیطان گرفتار و در بند است. هر اندازه تفسیری بر این موضوع خواه در نوشته مفسرین و خواه در بیان دنیای اطراف خودمان وجود داشته باشد، ارزش تفسیری را که با کلام مسیح صورت گرفته ندارند و اینجا است که در

تعلیمات مسیح شاهد مرجعی کتاب مقدسی دیگر از اسارت شیطان هستیم. سه تا از انجیل ها به توصیف «مرد زورمند و پوشیده در سلاح» پرداخته اند که «خانه خود را نگاه می دارد تا اموالش محفوظ باشد» (لوقا ۱۱:۲۱؛ مرقس ۳:۲۷؛ متی ۱۲:۲۹). داستان ادامه می یابد و به تشریح ظهور «شخص زورآوری دیگر» می پردازد که کار او تاراج دارائیهای مرد زورآور اول است. متی و مرقس می گویند: تازه وارد، بر او هجوم می آورد و «بر او غلبه می یابد» و او را اسیر می کند. اکنون می دانیم که هدف این داستان تشریح وقایعی است که برای شیطان اتفاق می افتد و همچنین وقایعی که در طی دوره «تجسم» برای او اتفاق می افتد. با آمدن اول مسیح، ملکوت خدا آمده بود و او روح های شریر را بیرون افکند تا دقیقاً ماهیت شیطان را نشان دهد، زیرا تمام قوّات شیطان توقیف و محبوس می شوند. ممکن است هنوز بپرسیم کلمه «محبوس شدن» چه مفهومی را به ما القا می کند، در حالی که چنین به نظر می رسد او با آزادی تمام به کارهای خود ادامه می دهد. ولی طرح این سؤال به معنی پشت کردن به این حقیقت نیست که چنان عبارتی و انجام آن، مکاشفه ۲۰:۲ و مرقس ۳:۲۷ را به هم مرتبط کرده است.

موضوع دوم: شیطان اسیر و به سیاهچال افکنده می شود «تا امتها را دیگر گمراه نکند» (۲۰:۳). در اینجا دوباره ممکن است گفتن اینکه او حتی امروز از گمراه کردن امتها منع شده یا بعد از آمدن مسیح قادر به فریب مردم نیست، کاملاً غیرواقعی به نظر برسد: مطمئناً او هنوز به فریب انسان ادامه می دهد و آیا این بدین معنی است که دورهٔ «هزاره» هنوز نرسیده است؟

اینک به آنچه در مورد امتها در بقیه کتاب مقدس آمده است، توجه کنید. آنها از طریق نسل ابراهیم برکت خواهند یافت و نور آنها، خادم موعود خداوند خواهد بود. وقتی مسیح بچه ای کوچک بود، شمعون پیر او را در آغوش گرفت، او را شناخت که همان نسل ابراهیم و خادم خدا است: نوری برای مکاشفه بر امتها،

مانند جلال اسرائیل (پیدایش ۱۸:۲۲؛ ۶:۴۹؛ لوقا ۳۲:۲). در طول زندگی زمینی عیسی، مردان حکیم او را به عنوان مردی هشداردهنده به انسان از فریب های شیطان تشخیص داده بودند (متی ۱:۲-۱۲) و این جنبه مسیح در مثل هائی نظیر یوزباشی رومی (متی ۸:۵-۱۳)، زن کنعانی (متی ۱۵:۲۱-۲۸) و اجتماع یونانیان (یوحنا ۱۲:۲۰) متبلور گردیده است. چنان نمونه هائی در زندگی کلیسا نیز تکرار شده اند: «مردم یهود دیندار از هر طایفه زیر فلک» در روز پنطیکاست دیدند که همه امتها با زبان آنان سخن می گویند و با رسالت خود، سامریان، رومیان و یونانیان را متحول می کنند (اعمال ۲:۵؛ ۸:۵؛ ۱۱:۱۹).

با توجه به پیشگوئی مسیح مبنی بر اینکه انجیل به تمام امتها موعظه خواهد شد، اکثراً چنین برداشت شده که آن مرحله تنها زمان کوتاهی قبل از رجعت وی صورت می گیرد. اینک به ذکر ادعای تکان دهنده پولس رسول می پردازیم که گفته است تقریباً در نیمه های قرن اول میلادی، انجیل «به تمامی خلقت زیر آسمان موعظه شده است» (متی ۲۴:۱۴؛ مرقس ۱۳:۱۰؛ کولسیان ۱:۲۳). این رسول مسیح چه چیزی را می خواهد بگوید؟ واضح است! بشارت گسترده ای که از آن سخن می گوید، نمی تواند به مفهوم عملی بشارت به هر نژادی باشد. بگذارید در اینجا به تک تک افراد این نژادها فکر نکنیم! اما آنچه اتفاق افتاد این بود که انجیل علیرغم اینکه برای یهودیان محدود بود، ولی به طور گسترده ای در دسترس امتها قرار گرفت. از زمان عیسی مسیح تاکنون انجیل یک مژده جهانی بوده، به طوری که قبل از تولد مسیح در «زمانهای جهالت» (اعمال ۱۷:۳۰) سابقه نداشته است.

به نظر می رسد این تفسیر کاملاً با کتاب مقدس منطبق باشد که «هزاره» مکاشفه ۲۰:۳ دوره ای است که دیگر شیطان قادر به نگهداری امتها تا آمدن مسیح و اسارت خویش و رهائی امتها از بند او که در حیطه قدرت مسیح است، نمی باشد. بدین ترتیب ارتباط بین سقوط شیطان و ملاقات مسیح با یونانیان (یوحنا

۱۲:۲۰-۳۲) و عملیات بشارتی مذکور در لوقا ۱۰:۱۷-۱۸ توجیه پذیر می شود. در هر زمان می بینیم کلیسا دچار دگرگونی می شود و ناتوانی شیطان در فریب دادن امتها از نو اعلام می گردد.

آن «هزار سال» که به اعتقاد ما با آمدن اول مسیح شروع شد، هنوز ادامه دارد و معادل است با سه سال و نیمی که در طی آن شاهدان پرده سوم در جهان موعظه می کنند و زنِ پرده چهارم، در بیابان زنده می ماند. ولی در آخر آن دوره، زمانی خواهد رسید که بر طبق آیه سوم «برای مدت کوتاهی» شیطان از محدودیت هائی که عصر کلیسا بر او تحمیل کرده، آزاد می شود.

این تفسیر، با رهائی پایان دوره «هزاره» که در مکاشفه و سایر قسمت ها بیان شده، همخوانی دارد و تفسیری را که پیگیری می کنیم، تأئید می نماید. در پرده سوم، دو شاهد خدا که بدون هیچ مانعی کلام خدا را مدت سه سال و نیم موعظه می کنند، برای مدت سه روز و نیم خاموش می شوند. در پرده چهارم دیدیم که وحش دریائی بعد از مردن در اثر زخم مهلکش زنده می شود و گرچه این تمثیل را نشانه ای از جاودانگی اجتماع شریر شیطان فرض کردیم، اگر تمثیلی از خصوصیات فردی و مأموریت خود شیطان نیز باشد، نباید متعجب شویم. در پرده ششم و در مرحله ای که «هفت سَر» به یوحنا نشان داده شد، صحنه ادامه یافت تا آمدن «ده شاخ» که برای او به مفهوم آینده است و چنین به نظر می آید که اشاره ای به تجدید حیات شیطان در پایان زمان باشد. بنابراین در پرده هفتم «چون هزار سال به انجام رسد شیطان از زندان خود خلاصی خواهد یافت تا بیرون رود و امتهائی را که در چهار زاویه جهانند، گمراه کند» (مکاشفه ۲۰:۷-۸).

پولس در دوم تسالونیکیان باب ۲، آنچه را قبل از بازگشت مسیح انجام می شود تشریح می کند: «زیرا که تا آن ارتداد، اول واقع نشود و آن مرد شریر یعنی فرزند هلاکت ظاهر نگردد، آن روز نخواهد آمد» (آیه ۳). ولی اینک قدرت خدائی

«مانع» اوست، گرچه به ملاحظاتی، سرانجام «آن سِرّ بی‌دینی الان عمل می‌کند» (آیات ۶-۷). اما وقتی محدودیت‌ها تمام می‌شود، جهان دو مرتبه شاهد «عمل شیطان و به هر قسم فریب و ناراستی برای هالکین» می‌شود (آیات ۹-۱۰). پیش بینی‌های غیرنمادین پولس، به طور قابل ملاحظه ای با نبوت‌های نمادین باب ۲۰ مکاشفه، مطابقت پیدا می‌کند، به طوری که تصور اشاره آن دو بخش به شرایط مختلف، مشکل می‌شود.

اگر رساله به تسالونیکیان، پایان عصر کلیسا را که در حقیقت معادل تشریح مکاشفه از پایان هزاره است، تشریح می‌کند، این رساله رابطه‌ای بین هزاره و بازگشت مسیح برقرار می‌کند، زیرا می‌گوید، آن زمان، بازگشت پرجلال مسیح است، «تجلی کمال زمان» (چنان چه می‌توان عبارت «تجلی ظهور» در دوم تسالونیکیان ۸:۲ را چنین ترجمه نمود) که نقطه پایانی بر آخرین طغیان شیطان می‌گذارد و همچنین در موقع مقتضی، بر طبق همین باب از کتاب مقدس نقطه پایانی بر «هزار سال» محدودیت شیطان خواهد گذاشت.

بار دیگر روشن می‌شود که نظم دریافت رؤیاها توسط یوحنا، همان نظم تاریخی وقایع نیست. رؤیای سوم ما را به پایان زمان می‌برد، سپس رؤیای چهارم ما را به نقطه آغاز می‌رساند. این حقیقت که یوحنا نابودی «وحش» را قبل از اسارت شیطان دیده، در نظم واقعی آن اتفاقات نقشی ندارد و این موردی است که به وسیله درک مفاهیم هر رؤیا با توجه به سایر قسمت‌های کتاب مقدس مشخص می‌گردد. برای مثال، هزاره رؤیای چهارم و پنجم را مقایسه کنید با مندرجات کتاب حزقیال نبی. نام بردن از جوج و ماجوج به کدام یک از باب‌های کتاب حزقیال مربوط می‌شود (۸:۲۰)؟ پیامد وقایع در باب ۲۰ مکاشفه، شکست شیطان، رستاخیز مقدسین برای هزار سال حاکمیت، شورش علیه خداوند در بازگشت شیطان و آخرین نبرد، در باب ۲۱ با استقرار اورشلیم جدید ادامه می‌یابد. آخرین باب‌های کتاب

حزقیال موارد مهمی را نشان می‌دهند: شکست «ادوم» و رستاخیز اسرائیل برای آرامشی درازمدت (باب‌های ۳۵ و ۳۷)، سپس شورش و شکست «جوج» (باب‌های ۳۸ و ۳۹) که با رؤیای اورشلیم جدید ادامه می‌یابد (باب‌های ۴۰-۴۸). جالب این است که دعوت به جشن عروسی در رؤیای دوم (با توجه به ۱۷:۱۹، ظاهراً قبل از سقوط شیطان و هزاره) مشابه به دعوت به خوردن استخوان‌های جوج است (حزقیال ۱۷:۳۹)، بعد از آخرین شورش در رؤیای پنجم. یوحنا (یا حزقیال یا هر دو) در پاره‌ای از نبوتهای خود توجهی به ترتیب تاریخی نداشته‌اند.

۵- رؤیای پنجم: کلیسا (۲۰:۴-۱۰)

۴ و تختها دیدم و بر آنها نشستند و به ایشان حکومت داده شد و دیدم
نفوس آنانی را که به جهت شهادت عیسی و کلام خدا سر بریده شدند و
آنانی را که وحش و صورتش را پرستش نکردند و نشان او را بر پیشانی و
دست خود نپذیرفتند که زنده شدند و با مسیح هزار سال سلطنت کردند.
۵ و سایر مردگان زنده نشدند تا هزار سال به اتمام رسید.
این است قیامت اول. ۶ خوشحال و مقدس است کسی که از قیامت اول
قسمتی دارد. بر اینها موت ثانی تسلط ندارد بلکه کاهنان خدا و مسیح
خواهند بود و هزار سال با او سلطنت خواهند کرد.
۷ و چون هزار سال به انجام رسد، شیطان اززندان خود خلاصی خواهد
یافت ۸ تا بیرون رود و امتهائی را که در چهار زاویه جهانند، یعنی جوج و
ماجوج را گمراه کند و ایشان را به جهت جنگ فراهم آورد که عدد
ایشان چون ریگ دریاست.
۹ و بر عرصهٔ جهان برآمده، لشکرگاه مقدّسین و شهر محبوب را محاصره
کردند.

پس آتش از جانب خدا از آسمان فرو ریخته، ایشان را بلعید. [۱۰] و ابلیس که ایشان را گمراه می‌کند، به دریاچهٔ آتش و کبریت انداخته شد، جائی که وحش و نبی کاذب هستند؛ و ایشان تا ابدالآباد شبانه روز عذاب خواهند کشید.

به نظر می‌رسد یوحنا بین دو گروه، یعنی آنهائی که به «ایشان حکومت داده شد» و «آنهائی که به جهت شهادت عیسی و کلام خدا سر بریده شدند و آنانی که وحش و صورتش را پرستش نکردند» تفاوت قائل شده است. ولی در ترجمهٔ یونانی نه نقطه‌ای هست و نه عبارت «همچنین دیدم.» آنچه یوحنا نوشت بیشتر شبیه این است: «و تخت‌ها دیدم (و آنها بر آن نشسته بودند و داوری به آنها داده شده بود)، و نفوس سربریده شدگان و کسانی که وحش را پرستش نکردند و آنها زندگی و حکومت کردند.» از این جهت، بیشتر چنین به نظر می‌رسد که در آیه ۴ بر تخت‌های داوری تنها یک گروه نشسته‌اند: گروه زندگان، حاکمان مقدس که متحمل رنج شدند یا پرستش وحش را نپذیرفتند (دانیال ۷:۲۲).

حتی با آن توضیح حاکمیت هزار ساله مقدسین در رؤیای پنجم، در نگاه اول همان قدر اسرارآمیز است که در بند شدن هزار ساله شیطان در رؤیای چهارم. این رؤیا با «قیامت اول» شروع می‌شود و از کسانی صحبت می‌کند که به خاطر مسیح سربریده شدند، بنابراین موقعیت آن فرضاً دنیای ماورای مردگان است. در آن دنیا آنان به صورت «داور» ظاهر می‌شوند که قدرت کلیسا را بر انسان و فرشتگان مذکور در اول قرنتیان ۶:۲-۳ تداعی می‌کند، و در هر دنیائی که قرار گرفته باشند، مطمئناً امری مربوط به آینده است و اینک همهٔ این امور قبل از رستاخیز کلی در آیه ۵ صورت می‌گیرند. حکومت مقدسین از این دیدگاه، گرچه ظاهراً قسمتی از آن هزار سال است نه جاودانی، ولی در واقع خیلی دور به نظر می‌رسد.

از سوی دیگر رؤیای چهارم به نظر می‌رسد نشان دهنده این موضوع باشد که «هزاره» نماد دیگری از عصر کنونی کلیسا می‌باشد. وقتی می‌پرسیم آیا تفسیر آیه ۴ در آیه ۶ الزماً آن را در دنیائی ورای دنیای تجربه‌های کنونی ما قرار می‌دهد؟ پاسخ منفی است و درک آن در موضوعات این دنیا کاملاً ممکن است. یوحنا در مکاشفه ۱:۶ به ما چنین گفته است که اینجا در این روزگار نیز قوم خدا در قالب پادشاهان و کهنه سلطنت می‌کنند. پولس در مورد قدرت آینده کلیسا نیز در اول قرنتیان ۶:۲-۳ سخن گفته است، دقیقاً با این هدف که نشان دهد کلیسا شایستگی «داوری امور مربوطه به این جهان را دارد.» قیامت اول راه کاملاً قابل درکی است در اشاره به آنچه عهد جدید در بسیاری از قسمت‌ها، آن را گذر از مرگ به زندگی، بخصوص تولد تازه مسیحی توصیف کرده است[۳]. مقدسین کسانی هستند که از این زندگی جدید برخوردارند. شاید در آیه ۴، یوحنا بین کسانی که مرده‌اند و کسانی که نمرده‌اند، تفاوت قائل شده ولی حتی در آن صورت، آنها با مسیح زندگی و حکومت می‌کنند. آیه ۵ نیز به آن مفهوم می‌تواند به کار رود: اگر خدا ما را «با مسیح زنده نمی‌کرد»، «مرده در خطاهای خود» برای بقیه عمر - اگرچه نه به صورت جاودانی - باقی می‌ماندیم تا روزی که حتی شریران هم با آواز پسر انسان قیام می‌کنند[۴]. در مورد موت دوم بعداً در بررسی آیه ۱۴ بحث خواهیم کرد.

آیه ۷ نیز مشابه آیات ۴ و ۵ است: هزار سال که در طی آن مقدسین حکومت می‌کنند و شیطان در معرض آزمایش قرار می‌گیرد، با جنگی عمده پایان می‌یابد. نامها و مکانها متفاوت‌اند اما تنها یک جنگ ممکن است وجود داشته باشد که هم جهانی باشد و هم نهائی و باید همان جنگی باشد که در «حار مجدون» در صحنه پنجم واقع شد، آنجا که «پادشاهان تمام ربع مسکون» گرد هم می‌آیند

۳- یوحنا ۵:۲۴؛ افسسیان ۲:۵؛ اول یوحنا ۵:۱۱-۱۲.
۴- افسسیان ۲:۵؛ یوحنا ۵:۲۸-۲۹.

«برای آن روز جنگ عظیم خدای قادر مطلق» (۱۴:۱۶) و باید همان برخوردی باشد که بین پادشاهان ده شاخ و بره که پادشاه پادشاهان است، در پرده ششم صورت گرفته است (۱۴:۱۷). باید همان جنگی باشد که در رؤیای سوم این پرده به آن اشاره کردیم، آنجا که وحش، پادشاهان زمین و لشکرهای آنان را جمع کرد تا با کسی که بر اسب سفید سوار بود، جنگ کند و با تمام لشگریان خود نابود می شود (۱۹:۱۹-۲۱). آخرین نبرد تاریخ، با توجه به آنچه در مورد دشمنی به نام «جوج از سرزمین ماجوج» در نبوت حزقیال (۲:۳۸) گفته شد، در مکاشفه او نمی تواند قدرتی خاص یا حتی اتحاد چند قدرت باشد: درجه و مقیاس جنگ نهائی با توجه به گستردگی رؤیا مبنی بر نه تنها تجمع «پادشاهان روی زمین» در زیر پرچم خدا، بلکه «امتهائی که در چهار زاویه جهانند... و عدد ایشان چون ریگ دریاست»، این فرضیه را غیرممکن ساخته است. توجه کنید به عمق معنای ترکیب دو تصویر قوی برای بیان کلیسا: در تصویر اول، شهر آسمانی که پایه ریزی شده و خیمه آنانی که در روی زمین بیگانه و غریب اند (عبرانیان ۹:۱۱؛ ۱۳:۱۰). به اوجی که در آن تخریب دشمنان با دخالت خدا فرو می نشیند توجه کنید: «هنگامی که عیسی خداوند از آسمان با فرشتگان قوت خود ظهور خواهد نمود در آتش مشتعل» (دوم تسالونیکیان ۷:۱) و توجه کنید به درجه تنبیهی که در نهایت منجربه سقوط نهائی شیطان خواهد شد و اینکه «همیشه و همیشه روز و شب عذاب خواهد کشید.»

زیرا اینها واقعیت های نهائی می باشند. نام «جوج» در حزقیال گسترش یافت بر «آنانی که خدا را نمی شناسند و انجیل خداوند، عیسی مسیح را اطاعت نمی کنند» (دوم تسالونیکیان ۸:۱). این است چگونگی آخرین تجزیه و تحلیل: در آخر فقط یا مسیح وجود دارد یا شیطان. مسیح که برای همیشه زنده است و آنهائی که با او هستند، و شیطان که برای همیشه می میرد و نیز آنانی که با او هستند می میرند. انسان در بین آن دو، انتخابی همیشگی و روزانه دارد.

۶- رؤیای ششم: داوری نهائی (۱۰:۱۱–۱۵)

۱۱ و دیدم تختی بزرگ سفید و کسی را بر آن نشسته که از روی وی
آسمان و زمین گریخت و برای آنها جائی یافت نشد.
۱۲ و مردگان را خرد و بزرگ دیدم که پیش تخت ایستاده بودند؛ و دفترها
را گشودند. پس دفتری دیگر گشوده شد که دفتر حیات است و بر
مردگان داوری شد، به حسب اعمال ایشان از آنچه در دفترها مکتوب
است. ۱۳ و دریا مردگانی را که در آن بودند باز داد؛ و موت و عالم اموات
مردگانی را که در آنها بودند باز دادند؛ و هر یکی به حسب اعمالش حکم
یافت.
۱۴ و موت و عالم اموات به دریاچهٔ آتش انداخته شد. این است موت ثانی،
یعنی دریاچهٔ آتش. ۱۵ و هرکه در دفتر حیات مکتوب یافت نشد، به دریاچهٔ
آتش افکنده گردید.

تاکنون به این نتیجه رسیده ایم که این صحنه در سطحی عمیق تر از پرده چهارم، نمایانگر حقایق مؤکد است. پرده چهارم شامل «نمایش تاریخ»، نیروهای نیکی و بدی و کشمکش کیهانی بود که این نیروها در آن سهیم بودند. پرده چهارم به موازات مراحل تاریخی بود، چرا که کشمکش حاصله نتیجه اصطکاک زمان کهنه یا زمانی که شیطان غاصب «حاکم این جهان است» با زمان جدید یا زمانی که ملکوت خدا بر جهان حاکم است، می باشد و تازگی و تحول، با اولین ظهور مسیح آغاز شد. زمان تاریخی هرکدام از این دوره ها قابل تخمین است. این پرده نیز، همان نمایش را عرضه می کند و آغاز و پایان «هزار سال» در اینجا منطبق با آغاز و پایان «سه و نیم سال» در پرده چهارم است. اما همه چیز مختصر شده است. ترتیب تاریخی تجسم مسیح در باب ۱۲ و مجموعه ستیزه های بابهای ۱۳ و ۱۴ در برخورد بسیار خشن این صحنه خلاصه شده است. پنج رؤیای اول از «نمایش ماورای

تاریخ» به سادگی نمایان‌گر مسیح و پیروزی او و شیطان و شکست او و نیز کلیسا می‌باشد که در آن دوره جنگ بین نیکی و بدی صورت می‌گیرد. نظیر آن، بخش مربوط به صحنه هفتم است و کاملاً با نتیجه‌گیری اخیر ما در مورد معنی عدد هفت مطابقت دارد، یعنی اینکه پرده هفتم مکاشفه به چنان موضوعاتی پرداخته است.

بخش ششم این صحنه، تقریباً همانند بخش‌های ششم تمامی صحنه‌ها، اکثراً در رابطه با «پایان» یک ماجرا است. مهر ششم، مصیبت مرگ دنیا را نشان می‌دهد، کرنای ششم، آخرین اخطار خدا است، رؤیای ششم در صحنه چهارم ظهور آخرین بلا را نشان می‌دهد، جام ششم نشان دهنده مجازات نهائی خدا است، و گفتار ششم، آخرین سخنها در مورد بابل است.

ممکن است نقطه تلاقی دو خط فکری را طراحی کنیم و انتظار داشته باشیم که در مکاشفه ۱۱:۱۱-۱۵ آنچه را که در نهایت در دو صحنه آمده است، سرانجام خواهیم دید، حقیقت بنیادی، مانند نتیجه پرده هفتم و پایانی نظیر آنچه در بقیه قسمت ششم آمده است: پایان نظم خلقت (آیه ۱۱) و هلاکت آنهائی که نامشان در دفتر حیات ثبت نشده (آیه ۱۵) و پایان قدرت مرگ و «دشمن آخر که نابود می‌شود» (آیه ۱۴؛ اول قرنتیان ۲۶:۱۵). آخرین حقیقت بزرگ و بنیادی و لازم داوری است: رسیدگی به همه حساب‌ها و مجازات همه شریران. و این ممکن است پاسخ این سؤال را روشن کند که «مردگانی» که در پیشگاه تخت سفید بزرگ ایستاده‌اند، دقیقاً چه کسانی هستند؟

آنها را به سادگی می‌توان مردگان روحانی دانست (کسانی که در روح مرده‌اند)، کسانی که بر اساس تفسیر ما از رؤیای پنجم، در پایان هزار سال، دوباره برمی‌خیزند (۵:۲۰). مسیح در یوحنا ۲۴:۵-۲۹ تعلیم می‌دهد که انسان وقتی کلام او را بشنود «از موت به حیات منتقل می‌شود.» تمام این بخش، تشکیل دهنده تفسیری واضح بر رؤیاهای پنجم و ششم می‌باشد. اینک صدای مسیح شنیده

می‌شود که وعده حیات ابدی را به مردگان می‌دهد، یعنی هر مرده‌ای که صدای او را بشنود زنده می‌گردد (یوحنا ۲۴:۵-۲۵) و این مرحله می‌تواند «قیامت اول» باشد. بانگ بعدی مسیح، تمام مردگان را برمی‌خیزاند (یوحنا ۲۸:۵-۲۹)، آنهائی که حیات روحانی یافته‌اند ولی مرده‌اند دوباره به زندگی برمی‌گردند (رستاخیز زندگی) و آنهائی که هرگز از مرگ روحانی برنمی‌خیزند، برای اولین و آخرین بار برانگیخته می‌شوند و آن هم صرفاً به خاطر تحمل مجازات خود (قیامت داوری). هر یک از این مراحل ممکن است «قیامت دوم» باشد که با «قیامت اول» منافات دارد، نظیر معاف شدن مقدسین از داوری (یوحنا ۲۴:۵) و حتی شاید آنها در پیشگاه تخت سفید و بزرگ قرار نگیرند، حال فکر کنیم آنها در همانجا داوری می‌شوند: در این حالت مردگان رؤیای ششم با مردگان رؤیای پنجم یکی هستند، یعنی شریران و مردگان در روح.

شق دیگر این است که احتمال دارد رؤیای ششم شامل تمام مردگان باشد، مقدسین و گناهکاران به طور یکسان در پیش تخت داوری می‌ایستند. این رؤیا حاوی کلمات ساده‌ای است و اگر مستقل از رؤیای پنجم خوانده شود، با اظهارات پولس مطابقت می‌کند یعنی اینکه همه ما باید در داوری خدا حاضر شویم (رومیان ۱۰:۱۴؛ دوم قرنتیان ۱۰:۵). هنوز هم عدم حضور مقدسین در پیشگاه داوری به مفهوم یوحنا ۲۴:۵ محتمل است، از آنجا که درج نام آنها در دفتر حیات، موجب ابطال اتهاماتی می‌شود که در «دفتر اعمال» انسان به آنها نسبت داده شده است.

امکان اعتراض به دیدگاه دوم موجود است[5] اما این دیدگاه احتمالاً با آنچه قبلاً در مورد موقعیت این قسمت در طرح کلی کتاب گفته شده، تأئید می‌شود.

۵- خواه معنی «مرگ» در حقیقت، مسئله روشنی در فکر یوحنا باشد، خواه داوری مسیحیان جدا از موضوع تخت سفید داوری باشد و خواه منظور مکاشفه ۱۵:۲۰ الزاماً همه مردگانی باشد که نامشان در دفتر حیات مکتوب است، جای چون و چرا باقی است.

آنچه بنیادی توصیف می شود وجود بخشی از صحنه هفتم یعنی موضوع پایان جهان در ششمین قسمت آن صحنه است. جان کلام اینکه، آن صحنه، داوری (و دقیقاً داوری نهائی) را ترسیم می کند. عملکرد این رؤیا طوری است که خواننده تصور می کند از پهن ترین قلم ها و زنده ترین رنگ ها برای تفسیری ساده تر استفاده شده است. ممکن است حتی بتوانیم با بررسی فراوان، به خصوصیات اشخاصی که «مرده اند» دست یابیم، شاید چیزی که به یوحنا نشان داده شد صرفاً حقیقتی مطلق است یعنی بعد از مرگ نوبت داوری می رسد (عبرانیان ۹:۲۷).

تنها مورد اضافه شده، اما مهمترینِ آن، بنیادی است که داوری بر آن بنا شده است. اول دفتر حساب ها باز می شوند و سپس «بر مردگان داوری می شود به حسب اعمال ایشان از آنچه در دفترها مکتوب است» (۱۲:۲۰). بر طبق قانون اکیدی که در پرده اول دیدیم، مسیح می گوید «هر یکی از شما را بر حسب اعمالش جزا خواهم داد» (۲۳:۲). هنوز به آن بنیادی که سرنوشت ابدی انسان بدان وابسته است نپرداخته ایم، زیرا باید دفتر زندگی گشوده شود، خواه انسان به دریاچه آتش افکنده شود یا نشود، و خواه نام انسان در آن دفتر پیدا بشود یا نشود، زیرا هیچ راه گریزی از داوری خدا نیست. در اینجا داوری بر طبق اعمال انسان است و سؤال این است: اعمال چه کسانی؟ دفتر حیات متعلق به بره است (۸:۱۳) و هر کس نامش در آن دفتر باشد، متعلق به او است؛ اطاعت از او، گناهانشان را می پوشاند و قدرت او، آنها را تقدیس می کند. آنان همچنین به خاطر عدالت مسیح، در زمره عادلان محسوب می شوند و از آن عدالت بهره مند می گردند. کسانی که از گناهان خود شرمنده نیستند و جلال نجات را نپذیرفته اند و هرگز نامشان در دفتر حیات مکتوب نشده، عذری جز عدالت خویش ندارند و آن هم عذری کاملاً ناموجه برای معاف شدن از «موت ثانی» یعنی مردن روح می باشد. بیانیه یوحنا در ۶:۲۰ حاکی از این است که تنها موت اول بر مقدسین قدرت دارد و آن هم مرگ

جسمانی است. «موت ثانی» بدون شک همان موردی است که مسیح بیان کرده است: «از قاتلان جسم که قادر به کشتن روح نمی باشند، بیم مکنید، بلکه از او بترسید که قادر است بر هلاک کردن روح و جسم را نیز در جهنم» (متی ۲۸:۱۰).

۷- رؤیای هفتم: عصر جدید (۲۱:۱-۸)

[1] و دیدم آسمانی جدید و زمینی جدید، چون که آسمان اول و زمین اول
درگذشت و دریا دیگر نمی‌باشد.
[2] و شهر مقدس اورشلیم جدید را دیدم که از جانب خدا از آسمان نازل
می‌شود، حاضر شده چون عروسی که برای شوهر خود آراسته است.
[3] و آوازی بلند از آسمان شنیدم که می گفت: "اینک خیمهٔ خدا با آدمیان
است و با ایشان ساکن خواهد بود و ایشان قوم‌های او خواهند بود و
خود خدا با ایشان خدای ایشان خواهد بود.
[4] و خدا هر اشکی را از چشمان ایشان پاک خواهد کرد. و بعد از آن
موت نخواهد بود و ماتم و ناله و درد دیگر رو نخواهد نمود زیرا که
چیزهای اول درگذشت." [5] و آن تخت نشین گفت: "الحال همه چیز را نو
می سازم."
و گفت: "بنویس، زیرا که این کلام امین و راست است."
[6] باز مرا گفت: "تمام شد! من الف و یاء و ابتدا و انتها هستم.
من به هر که تشنه باشد، از چشمهٔ آب حیات، مفت خواهم داد. [7] و هر که
غالب آید، وارث همه چیز خواهد شد و او را خدا خواهم بود و او مرا پسر
خواهد بود. [8] لکن ترسندگان و بی ایمانان و خبیثان و قاتلان و زانیان و
جادوگران و بت پرستان و جمیع دروغگویان، نصیب ایشان در دریاچهٔ
افروخته شدهٔ به آتش و کبریت خواهند بود. این است موت ثانی."

از آنجا که به نظر می‌رسد، قسمت‌های ششم از هر پرده، به نوعی «پایان» پرداخته قسمت هفتم پرده ها نیز به نظر می‌رسند، مبحثی در ماورای «پایان» هستند. پرده سوم (کرناها)، پرده چهارم (رؤیای کشمکش کیهانی) و پرده ششم (سخنی چند در مورد بابل)، در یک نگاه اجمالی با «ابدیت» و صداهای آسمانی گروه هائی که خدا را به خاطر پایان کارش ستایش می‌کنند، مرتبط هستند. در پرده پنجم که مربوط به مجازات هائی دنیای انسان است و سر و کار کمتری با ابدیت دارد، ویرانی نهائی در جام هفتم که همراه است با صدائی که از تخت خدا برمی‌خیزد و می‌گوید: «همه چیز کامل شد.» حتّی در صحنه دوم با سکوتی که بعد از گشوده شدن مهر هفتم حکمفرما می‌شود، این نظم رعایت شده است، زیرا اگر تمام بخش های هفتم صحنه ها به ابدیت و تنها پرده دوم به مشکلات زندگی پرداخته باشد، طبیعتاً وقتی شش مهر تاریخ باز می‌شوند، چیزی برای گفتن باقی نمی‌ماند.

در پرده هفتم نمایش سراسری گناه و رستگاری نشان داده می‌شود و اینک در هفتمین بخش این صحنه، نگاه صحنه متوجه ابدیتی دور دست می‌شود. اینجا دنیای جدیدی است و می‌توان آن را همین دنیای زمینی تصور کرد، زیرا یوحنا می‌تواند آن را در عبارت یک آسمان و یک زمین تعریف کند ـ ما خود را در یک نظم بیگانه از هستی نخواهیم یافت. ولی این یک تحول ریشه ای است و «دریا» یعنی نماد هرچه خود را در حکومت خداوند، دلسرد و منکوب می‌بیند و در اساطیر باستانی با «تیامات»، غول هرج و مرج تمثیل شده و سراسر نابود شده است.

رؤیای هفتم با چنان نگاهی به پیش رو، مثال قابل توجهی از مراحلی ارائه می‌دهد که اخیراً به آن پرداختیم، که توسط آن تکه های مکاشفه به هم پیوسته می‌شوند و مطالب آن صحنه به صحنه گسترش یافته و پیشرفت می‌کنند. زیرا آن چنانکه خواهیم دید، پرده هشتم تقریباً تمام بخش های هفتم هر صحنه را گرفته و آنها را در یک تعریف تنها ولی مشکل از تصویری از زندگی در دنیائی که خواهد آمد، ترکیب کرده است. مثل این می‌ماند که ما از یک راهرو که دارای هفت

اطاق است بگذریم و در هر اطاقی یک پنجره باز به سوی ابدیت را ببینیم و در آن لحظه که از راهرو خارج می‌شویم، خود را در فضای باز احساس می‌کنیم.

ما هنوز به آنجا نرسیده ایم زیرا پرده هشتم تا مکاشفه ۹:۲۱ شروع نمی‌شود. ولی با نگاهی به جلو، طرح قابل ملاحظه فوق برایمان آشکار می‌شود. پرده هشتم را با کرنای هفتم یا گفتار هفتم مقایسه کنید، آن وقت شباهت بین آن دو را می‌بینید. کرنای هفتم و گفتار هفتم چنان اند که گویا برای موضوعی مشابه طراحی شده اند. اما پرده هشتم را با رؤیای هفتم این صحنه مقایسه کنید و تشابهی بین آنها نمی‌بینید. این پرده توصیفی است. آنها نه فقط موضوعی یکسان بلکه تصویری یکسانند. به کلامی دیگر، بخشی که در پیش روی ما قرار دارد، هم در نظم کلی خود و هم در جزئیات، پیش نگری آخرین پرده نمایش است که مختصراً آن را در اینجا می‌گشائیم.

اندیشیدن به حلقه های اتصال بین دو موضوع، موافقت با اظهارات «موریس» را مشکل می‌سازد که گفته است: «یوحنا، کتاب خود را با مجموعه ملاحظات گوناگون گردآوری کرده است.» یا «پیوستگی هائی این چنین سست و بی‌ربط، در حقیقت عده ای از مفسران بر این عقیده اند که یوحنا این بخش آخر را بدون اینکه اصلاح کند، آن را در شکل نهائی خود رها کرده است.»

در مقابل، هر قسمتی که ثابت شده از بدنه اصلی و تشکیل دهنده کتاب مکاشفه است، در موقع پرداختن به صحنه هشتم تشریح خواهد شد و به ارتباط بین آنچه در اینجا می‌بینیم و آنچه در آنجا خواهیم دید، می‌پردازیم.

۱:۲۱ = ۲۱:۱۰-۲۱: اولین الهام: شهر خدا
۳:۲۱ = ۲۱:۲۲-۲۷: دومین الهام: مسکن خدا
۴:۲۱-۵ = ۲۲:۱-۵: سومین الهام: دنیای خدا
۵:۲۱ = ۲۲:۶-۱۰: چهارمین الهام: کلام خدا
۶:۲۱ = ۲۲:۱۱-۱۵: پنجمین الهام: کار خدا
۶:۲۱-۷ = ۲۲:۱۶-۱۷: ششمین الهام: برکت نهائی خدا
۸:۲۱ = ۲۲:۱۸-۱۹: هفتمین الهام: لعنت نهائی خدا

۱۹:۲۲-۹:۲۱
پرده هشتم: اورشلیم عروس
هفت مکاشفه نهائی

۱- پرده هشتم گشوده می‌شود (۹:۲۱)

با حفظ تفاوت های بین پرده هشتم از سایر پرده ها، این تفسیر نیز با تفسیر سایر صحنه های پیشین اندکی متفاوت است: تعبیری گسترده از آیه اول ترجیحاً آن را به صورت مقاله های کوتاه نشان می دهد.

ویکی از آن هفت فرشته که هفت پیاله پر از هفت بلای آخرین را دارند آمد و مرا مخاطب ساخته گفت: "بیا تا عروس منکوحه بره را به تو نشان دهم."

آیه ای مختصر و مفید! اما در اینجا، از قدرت بیان آن که ممکن است ساده ترین جملات مکاشفه باشد، آگاهیم. به دو شخص ذکر شده در این آیه توجه کنید و سپس تصویری از جلال و تحرک خواهید دید.

الف) فرشته

قبلاً در این مورد صحبت کردیم که «فرشتگان جام به دست» به صورت رشته های بودند که یکپارچگی مکاشفه را حفظ می کنند. اولین حضور این فرشتگان در رؤیای ششم، پرده چهارم اتفاق افتاد و آنجا پیش درآمد پرده پنجم بود که وقتی آغاز شد، سراسر آن به فرشتگان بلا اختصاص یافت. سپس یکی از آنها یوحنا را به بیابان برد تا «فاحشه» پرده ششم را به او نشان دهد، و اینک فرشته دیگر (و شاید همان فرشته) او را به قله کوهی می برد تا عروس را به او نشان دهد و بدین ترتیب پرده هشتم معرفی می شود.

همان سؤالی که درمورد «موجودات زنده» در صحنه دوم (۶:۱-۸)، مطرح شده بود در مورد «فرشتگان بلا» نیز مصداق پیدا می کند. آیا نویسنده نخواسته از آنها به عنوان «گروه نغمه سرایان» در معرفی پرده های ششم و هشتم استفاده کند تا آنچه را نزدیک است، اعلام کنند؟ و آیا دلیلی وجود دارد که چرا یک «فرشته جام» بیشتر از هرکس دیگری به عنوان سخنگوئی شایسته در هر یک از این مکان ها توجیه شود؟

یک راه حل برای دستیابی به پاسخ سؤال فوق در ۱:۱۵ یافت می شود، زمانی که فرشتگان جام به دست برای اولین بار به صحنه می آیند. بلاهائی که در جام خود خواهند آورد در عبارت «آخرین هستند زیرا که به آنها غضب الهی به انجام رسیده است» توصیف شده و اینجا نقطه عطف نمایش است. نامه های پرده اول در رابطه با شرایط کلیسا در جهان گشوده شدند. پرده دوم یک آغاز واقعی است، شکسته شدن مهرها به جهت افشای مشکلاتی که بر کلیسا و جهان وارد می شوند. کرناها، پرده سوم را با اخطارها پر کرده اند و می توانیم آنها را نامحدود تعریف کنیم چرا که که تنها دو شانس به انسان عرضه می دارند، یا توبه یا مجازات، و رؤیاهای پرده چهارم، نمایش روحانی تاریخ را در پیش چشمان ما آغاز می کنند. در حقیقت در تمام این چهار صحنه یا پرده، مفهوم «باز شدن» دیده می شود. از پرده پنجم به بعد این مفهوم با «بسته شدن» جابجا می شود. از پنج آیه اولِ باب ۱۵، پنجره ای از پرده چهارم به پرده پنجم گشوده می شود و فرشتگانی آشکار می شوند که با کارهای خود خشم خدا را به انجام می رسانند و بدین وسیله حضور خود را ثابت می کنند. وقتی صحنه های پیشین ویران شدن ربع مسکون را در تاریخ معین نشان می دهند (پرده دوم) و سپس از طریق اخطار خدا زمین نابود می شود (پرده سوم)، در پرده پنجم که در مورد بشریتِ توبه نکرده است، زمین به نهایت مصیبت خود می رسد. بدین ترتیب پرده ششم تشریح کننده پایان نهائی

نظم جهانی است و پرده هفتم نگاهی عمیق تر به پایان سیطره شیطان دارد. در این سه پرده، دیگر خبری از اخطار نمی بینیم بلکه صحبت از تنبیه است، صحبت از بسته شدن است نه باز شدن، صحبت از پایان است، نه آغاز.

ساختمان کلی نمایش نشان دهنده ارتباطی قابل توجه ما بین تک تک صحنه های آن می باشد. چهار بخش در یک دسته قرار گرفته اند، دو بخش دیگر ادامه آن چهار بخش است و سپس یک بخش هفتم که در بیشتر شرایط، حالت برتری و اوج خود را نشان می دهد، به منزله موتوری است که به حد اعلای گردش خود رسیده و احتیاج به تعویض دنده دارد. یعنی پرده هفتم نمایشی را که در شش پرده اول در صحنه تاریخ اجرا شد، با حضور خودش اشغال می کند و در آخرین حرکت خود، ما را به ماورای تاریخ می برد. با حفظ معنی احتمالی عدد هفت، سرانجام اموری را مکشوف می سازد که واقعیت دارند: آنگاه همه گفتار حاکی از این است که فقط یامسیح هست یا شیطان و یکی باید پیروز شود و دیگری نابود گردد.

اما اینک با چند سؤال معماگونه مواجه می شویم. اگر این تجزیه و تحلیل صحیح است، چرا باید صحنه هشتمی وجود داشته باشد؟ آیا منتظر نبودیم که مکاشفه با هفت رؤیا در هفت صحنه به آخر برسد؟ و حال آیا، مفهوم اسرارآمیزی از عدد ۸ که تنها مورد آن را مکاشفه در ۱۱:۱۷ به ما نشان داده («وحش به عنوان هشتمین پادشاه»)، نیافته ایم؟

بله! یک عدد برجسته یعنی «هشت» در کتاب مقدس وجود دارد که در جهش اوّلیه خود به فکر ما شکست می خورد، فقط بدین جهت که معمولاً آن را به عنوان یک «هشت» واقعی، نمی پنداریم ولی خیلی خوب آن را می شناسیم. هفت های بدیهی را از میان کلیه «هفت» ها در فرم عهد عتیقی به خاطر آورید: هفته ای با ۶ روز کار، آراسته شده با یک روز استراحت، روزسَبَت جهت آسودن. با توجه به باب اول سفر پیدایش، سَبَت را به عنوان طرح بنیادی خداوند در کار آفرینش

جهان مشاهده می کنیم (پیدایش ۱:۱-۳:۲). ولی در مرکز مکاشفات کتاب مقدس نیز قابل دسترسی است، زیرا خداوند آن را در کار نجات خود قرار داده است. در «جمعه مقدس»، ششمین روز هفته که کار فدیه مسیح بوز، نه در قبر خالی بلکه بر روی صلیب به اوج خود رسید: «تمام شد» (یوحنا ۱۹:۳۰). و در یک روز شنبه که روز آسایش (سبت) است، یعنی هفتمین روز، «هفته» در جلال تلاش نیرومندی از محبت، آراسته شد. در تقویم یهود «سبت روز بزرگی است» (یوحنا ۱۹:۳۱) و در حقیقت همین طور بود! اما چون حواریون مسیح، رستاخیز او را در روز سبت پیش بینی نکرده بودند، برای آنها روز غم انگیزی بود (لوقا ۲۴:۲۷)، آنها می بایست شادی کنند، چرا که در این روز، کار نجات به اتمام رسید.

اما البته چیزهائی بودند که باید پیگیری شوند. هفتمین روز به عنوان پایان شریعت اعلام شده بود، پایان سراسری سیستم عهد عتیق که بر شریعت قرار داشت و پایان حکمرانی گناه که قدرت خود را از شریعت گرفته است، اما یکشنبه، هشتمین روز، کار بزرگتری انجام شد: اعلام مسیح به عنوان «پسر خدا، به قوت از قیامت مردگان» (رومیان ۱:۴). اولین روز هفته جدید، در حقیقت اولین روزِ عهد جدید بود. اندکی حیرت آور است که طرحی چنین مفصل، نهفته در ماورای خلقت و تکمیل شده با آمرزش خدا، در رابطه با آنچه مسیح آن را «دنیای جدید» (یا به تعبیر متی ۱۹:۲۸، «نسل جدید») می نامد، بار دیگر در آخرین باب کتاب مقدس آشکار گردد.

کتاب مقدس برای تشریح آخرین صحنه مکاشفه، برنامه بزرگی تدارک دیده زیرا بر اساس مکاشفه ۲۱:۸، ما نه تنها شاهد هفت صحنه، بلکه هفت صحنه در هفت بخش می باشیم یعنی چهل و نه رؤیا. هیچ فرد یهودی وجود ندارد که برای یک لحظه در عظمت عدد «چهل و نه» و آنچه به دنبال آن می آید، شک کند: «برای خود هفت سبت سالها بشمار، یعنی هفت در هفت سال و مدت هفت سبت سالها برای تو

چهل و نه سال خواهد بود. و در روز دهم از ماه هفتم، در روز کفاره، کرنای بلند آواز را بگردان: در تمامی زمین خود کرنا را بگردان، سال پنجاهم را تقدیس نمائید و در زمین برای جمیع ساکنانش آزادی را اعلان کنید، این برای شما یوبیل خواهد بود و هر کس از شما به قبیله خود برگردد» (لاویان ۸:۲۵-۱۰). با رسیدن سال یوبیل، زمان آزادی تمام بردگان یا غلامان، تجدید اتحاد خانوادگی، جبران تمام خطاهای گذشته شروع می شود. آن «هشت» که در پی هفت می آید و آن «پنجاه» که به دنبال «هفت در هفت» می آید، نمونه هائی از آغازی پرجلال هستند.

گرچه در این مورد اختلافاتی در اینجا و آنجا به چشم می خورد، ولی اساساً در زمینه طرح اجمالی خود در صحنه های مکاشفه که پایان جهان را در هر بخش ششم صحنه ها و پیروزی مسیح را در هر بخش هفتم صحنه ها نشان می دهد، تغییرناپذیر است. پس با چه هدفی بعد از هفت ها، شاهد یک صحنه هشتم هستیم؟ بنا بر تفسیری از «کایرد» وقتی می پرسیم «این چه مفهومی در جهان ما دارد؟» پاسخ دقیق این است: هیچ مفهومی در جهان ما ندارد، بلکه به طور کلی مقوله ای است آسمانی. تکرار یک نمونه روشن کننده در اینجا ضروری است: همان هفت اطاقی که قبلاً گفتیم که از هر هفت اطاق یک پنجره به فضای باز گشوده شده و وقتی هفت اطاق را ترک می کنیم در حقیقت به فضای باز می رسیم، به باغ عدن که بهشت است: «چیزهای کهنه درگذشت، اینک هم چیز تازه شده است» (دوم قرنتیان ۱۷:۵). و روی هم رفته شایسته تر این بود که پرده هشتم با یکی از فرشتگانی که حامل جام اند و پایان خشم خدا را نوید می دهند، آغاز شود. کمتر مفسری توانسته معنی صحنه هشتم را بهتر از تفسیر سی. اس. لوئیس در داستان قدیمی «آخرین نبرد» به تصویر بکشند:

«اموری که بعد از آن واقع می شوند، به قدری عظیم و زیبا هستند که نمی توانم آنها را بنویسم. آن امور برای ما به منزله پایان تمام داستان ها است، در واقع

زبان ما از بیان آن زندگی و شادمانی که در پی آن می آید عاجز است. ولی برای آنهائی که شاهد آن مرحله اند، آغاز دیگری برای یک داستان واقعی است. سراسر زندگی آنها در این دنیا و ماجراجوئی هایشان در نارنیا، همه در هم نوردیده شده و صفحه ای تازه آغاز شده بود. اینک سرانجام، فصل اول یک داستان بزرگ را که هیچکس در این جهان قادر به خواندنش نبود، شروع کردند که برای همیشه ادامه دارد: در آن، هر فصل از فصل پیشین خود زیباتر است.»

ب) عروس

فرشته ابتدا سعادت آسمانی را معرفی می کند، عروس از جانهای خوش بختی می گوید که از برکات آسمانی برخوردار می شوند.

اندکی قبل از اینکه اولین بار این فرشته را ببینیم، به طور غیرمستقیم چیزهائی در مورد او شنیدیم. فرشتگان حاوی جام تا نیمه های مکاشفه ظاهر نشدند، آنجا که آنها را در هیئت عروس، هم به صورت نماد و هم به صورت نمادپرداز، درست در ماورای پرده اول می بینیم[1].

مفهومِ «عروس مسیح» تشکیل دهنده زمینه نامه به کلیسای طیاتیرا است، آنجا که مسیح او را متهم به پیروی از ایزابل، نبیّه کاذب می نماید که «بندگان مرا تعلیم داده، اغوا می کند» (مکاشفه ۲:۲۰). این کار می تواند به درستی مفهوم گناهان جنسی را داشته باشد. ولی وقتی اتهام متوجه خود ایزابل می شود، عبارت «فساد» (مکاشفه ۲:۲۱-۲۲)، اشاره به گناه روحانی است. اجمالاً در باب دوم در این مورد صحبت کردیم. وقتی می بینیم در عهد عتیق، اسرائیل متهم به زناکاری می شود، بدین دلیل است که ایزابل از طریق ازدواج با خدای خود رابطه پیدا کرده است («زیرا که آفریننده تو که اسمش یهوّه صبایوت است، شوهر تو است» اشعیا

۱- مرقس ۲:۱۹؛ متی ۲:۲۲-۴؛ یوحنا ۳:۲۹؛ دوم قرنتیان ۱۱:۲؛ افسسیان ۵:۲۵-۲۸.

۵:۵۴) و بنابراین تمام گناهان او را می توان بی وفائی و بی ایمانی نسبت به خدا توصیف نمود. اینک اگر ازدواجی مطرح نباشد، زنائی نیز نمی تواند وجود داشته باشد، بنابراین اگر در کلیسای طیاتیرا، بی وفائی (بی ایمانی) دیده می شود، نشان دهنده این است که از پیش پیمان ازدواجی بوده که با بی وفائی نقض گردیده است. مسیحیان آن کلیسا با مسیح ازدواج کرده بودند. به کلامی دیگر و از زبان عهد عتیق، اسرائیل، عروس خداوند بود که امروز بر طبق توضیحات بسیاری از مراجع عهد جدید، همان کلیسا می باشد. نه بدین معنی که خدا را دو زن بوده، بلکه بدین معنی که «اسرائیل» و «کلیسا» دو نام برای یک «عروس» هستند. کوتاه کلام اینکه عروس یعنی قوم خدا در تمام اعصار و سیمای دیگری از «مادر» در مکاشفه ۱۲:۱-۶ است.

هنگامی که نماد عروس به طور مجازی در صحنه اول آمده، واقعیّت زمینی را که نمادپردازی کرده، حقیقی است، زیرا موقعیّت کلیسا (معرفی شده با هفت کلیسای واقعی) در همان زمینه صحنه اول قرار دارد. آموختیم که در این هفت نامه، طبابت الهی. بدون شک موقعیت «واقعی» کلیسا را تشخیص داده بود. و تشخیص او در یک سطح یعنی زندگی روزانه جوامع کلیسائی در دنیای واقعی بود که در طی نامه ها، در واقع کامل ترین تشخیص بود. ولی آن مرحله، در مقایسه با یک سینمای سه بعدی واقعی و حماسیِ آنچه واقع شده بود، نمایشی از خطوط سیاه و سفید در یک صحنه محدود و کوچک بود. اندیشه ما در صدد است از آنچه پولس رسول آن را «عرض و طول و ارتفاع و عمق» نامید (افسسیان ۳:۱۸)، مفهومی به دست آورد و برای درک آن، رؤیاهای ما گسترش می یابد، آن چنان که اشعیای نبی گفته است، مانند «زمین بی پایان» (اشعیا ۳۳:۱۷) می شود. واقعیت این است که هر یک از این مکاشفات، درسی عملی برای آموختن می باشند. با این وجود نمی توان انکار کرد که چرخ و مهره تنبل و گردنده زندگی روزانه مسیحی در مقابل آن

نمایش عظیم کوتاه آمده است. کلیسای ضعیف و قدیمی مسیحیان با مشکلات و کوتاهی های خود، در چنان صحنه ای آشکار شده بود که گویا «وحش» و «فرشتگان» نور افکن های صحنه را از آنجا دزدیده بودند. در اینجا حسی است که در آن برای ما بهتر است توجه خود را هرچه بیشتر و بیشتر از موضوعات دنیوی برداشته و روی وقایع آسمانی و جنگاوری مسیح متمرکز کنیم: او باید افزوده شود و ما باید کاهیده شویم تا در پایان، او همه چیز در همه چیز باشد.

این تمرکز موجب خواهد شد با اشتیاق بیشتری به استقبال صحنه هشتم برویم. ما از مرزهای فضا و زمان به سمت حاکمیت های جاودانی نور می رویم، نگوئیم نه تنها شیطان بلکه حتی کمترین کاستی در آنجا نیست؛ جائی که چشمان هر آفریده ای بر ستایش یگانه بره دوخته شده است. اینک او تنها نیست. صحنه ما به او اختصاص یافته و در حقیقت نقش اول را بازی می کند. آیا این نور ناآشنا، علیرغم اینکه این همه سیماهای مختلف او را بررسی کردیم، همچنان ناآشنا مانده است؟

اینک «عروس، زن بره»، اینک کلیسای مسیح یعنی من و شما. با چه تمثیل دیگری می توانیم رابطه خود را با مسیح بیان کنیم، یعنی همان آخرین صحنه کتاب مقدس که ازدواج ما را با بره نشان می دهد: «غسل داده شده بوسیله کلام طاهر» (افسسیان ۵:۲۶-۲۷). چه خوب می شد کلیسا در این زمانه بی محبت می توانست آن هیبت شایسته خود را آن چنان که در رؤیاهای پرشکوه آمده است، باز پس گیرد و سپس ارزش و افتخار واقعی خود را که ظاهراً در گرو جشن عروسی آسمانی او با همسر دوست داشتنی اش می باشد، باز یابد. و سر انجام اینکه در مورد وضعیت خود تصمیم بگیرد و ارزش واقعی خود را باز یابد. از آنجا که به مسیح امید بسته، تطهیر خواهد شد، آن چنان که پاک است (اول یوحنا ۳:۳).

۲– مکاشفهٔ اول: شهر خدا (۲۱:۱۰–۲۱)

۱۰ آنگاه مرا در روح، به کوهی بزرگ بلند برد و شهر مقدّس اورشلیم را به
من نمود که از آسمان از جانب خدا نازل می‌شود، ۱۱ و جلال خدا را دارد
و نورش مانند جواهر گرانبها، چون یشم بلورین.
۱۲ و دیواری بزرگ و بلند دارد و دوازده دروازه دارد و بر سر دروازه‌ها
دوازده فرشته و اسم‌ها بر ایشان مرقوم است که نامهای دوازده سبط
بنی اسرائیل باشد. ۱۳ از مشرق سه دروازه و از شمال سه دروازه و از
جنوب سه دروازه و از مغرب سه دروازه. ۱۴ و دیوار شهر دوازده اساس
دارد و بر آنها دوازده اسم دوازده رسول برّه است.
۱۵ و آن کس که با من تکلّم می‌کرد، نی طلا داشت تا شهر و دروازه‌هایش
و دیوارش را بپیماید. ۱۶ و شهر مربّع است که طول و عرضش مساوی است
و شهر را به آن نی پیموده، دوازده هزار تیر پرتاب یافت و طول و عرض و
بلندی‌اش برابر است. ۱۷ و دیوارش را صد و چهل و چهار ذراع پیمود،
موافق ذراع انسان، یعنی فرشته.
۱۸ و بنای دیوار آن از یشم بود و شهر از زر خالص چون شیشهٔ مصفّی
بود. ۱۹ و بنیاد دیوار شهر به هر نوع جواهر گرانبها مزیّن بود که بنیاد اول،
یشم و دوم، یاقوت کبود و سوم، عقیق سفید و چهارم، زمرّد ۲۰ و
پنجم، جزع عقیقی و ششم، عقیق و هفتم، زبَرجَد و هشتم، زمرّد سِلقی
و نهم، طوپاز و دهم، عقیق اَخضَر و یازدهم، آسمانجونی و دوازدهم،
یاقوت بود. ۲۱ و دوازده دروازه، دوازده مروارید بود، هر دروازه از یک
مروارید و شارع عام شهر، از زر خالص چون شیشه شفّاف.

تجربهٔ یوحنا در این قسمت درست مانند تجربه حزقیال نبی است، آنجا که «در رؤیاها خدا مرا به زمین اسرائیل آورد و مرا بر کوه بسیار بلند قرار داد که به طرف

جنوب آن مثل بنای شهر بود» (حزقیال ۴۰:۲). در نگاه نخست شاید ارتباطی بین این دو رؤیا نباشد، ولی در قسمت بعد، این تشابه بیشتر آشکار می‌شود که همان رؤیای معروف اشعیای نبی از اورشلیم جدید است (اشعیا باب ۶۰). و هم چنین می‌توان ارتباطی فرض کرد بین سنگ‌های گرانبهائی که شهر یوحنا را آراسته با جواهرات حزقیال ۱۳:۲۸ (عظمت از دست رفته پادشاه صور) و اشعیا ۱۱:۵۴ (بازسازی صهیون) و خروج ۱۷:۲۸ (سنگ‌هائی که بر «سینه بند عدالت» رئیس کهنه قرار داشتند و منقوش به نام قبایل اسرائیل بودند). تصویری که یوحنا می‌بیند، آمیزه‌ای است از عناصر تمام آن رؤیاها که در بازتاب نور آن شهر، آشکار می‌شوند: دیوارها و دروازه هایش، اندازه‌ها و زیبائی‌اش.

در مورد این معادله‌های کتاب مقدسی و جزئیات تشریحی یوحنا، تفسیرهای زیادی شده است. امّا برای هدفی که در اینجا دنبال می‌کنیم مفیدترین سؤالی که می‌توانیم به زبان آوریم، در رابطه با موضوع مکاشفه است نه جزئیات آن. چه چیزی در این شهر هست که یوحنا توجه خاصی بدان دارد و چرا؟ مطمئناً پاسخ سؤال ما این است که یوحنا می‌خواست بداند خدا چگونه آن را ساخته که با پیش‌آگاهی ما از صحنه هشتم در انتهای صحنه هفتم، پاسخ خود را یافته است: «شهر مقدس حاضر شده چون عروسی که برای شوهر خود، آراسته شده است» (۲:۲۱). اگر از نماد بعدی یعنی شهر استفاده شود، حاضر شدن عروس به سادگی قابل تشریح است: اولین مکاشفه پرده هشتم و آشکارکننده چگونگی آماده شدن عروس برای میهمانی ازدواج.

باز هم خوانندگان مسیحی باید به خاطر داشته باشند که عروس یعنی شهر، چیزی غیر از کلیسای مسیح نیست: کلیسای امروز مسیح، کلیسای امروز ما. همه ما از طریق این آیات به آینه نگاه می‌کنیم. ما تنها نظاره‌گر نیستیم بلکه ما خودِ نمایش هستیم. ما «عمارت خدا» هستیم (اول قرنتیان ۹:۳). شهری که به ما

نشان داده شده همان شهری است که سرانجام در آن خواهیم بود، آنچه اکنون در حس ما در سطح «آسمانی» است و آنچه در تجربه های زمینی ما، خدا اخیراً برای ما ساخته است. تخت او و نور شهر را می نمایاند. کلمه radiance در برخی ترجمه ها، معمولا به معنی «منبع نور» می باشد، مانند ستاره یا چراغ (فیلیپیان ۲:۱۵). شاید قصد این باشد که از یک نام بی مسما بیش از یک نام واقعی استفاده شود، زیرا تصور اینکه شهری تنها با یک چراغ غول‌آسا مثل «جواهر گرانبها، چون یشم بلورین» روشن شود، مشکل است. به هر حال ما در ورای این آیات چیز دیگری را می بینیم (آیات ۱۶ , ۲۱) و مطمئناً نور مخصوصی هست که تصویر آن از طریق نور چراغها، ستاره ها و مشعل های دو صحنه اول به ذهن القا می شود و آن، همان روح خدا است که ساکن شده و تمام ساختار دنیا را روشنی بخشیده است (اول قرنتیان ۲:۹-۱۳؛ ۳:۹-۱۷).

اولین ماهیت شهر جاودانی عبارتست از «خدا» که با روح خود «در وسط آن است» (مزمور ۴۶:۵)، به همان طریق، آخرین کلام حزقیال مربوط به اورشلیم پرجلال در رؤیای خود، این است که نام او از آ نرو باید «خدا آنجاست» (یهوّه شمّه) باشد (حزقیال ۴۸:۳۵).

سپس دروازه ها و دیواری های شهر را می بینیم. اشاره «دوازده اساس» (آیه ۱۴) بیشتر گمراه کننده است و اشکالات غیرضروری را به آن می افزاید. شاید یوحنا شهری را دیده، نظیر آنچه معماران قرن های بعد ساخته اند، مانند نمای غربی قلعه ولز که هر یک از شش ستون های حامل آن، ستون های غول‌آسائی هستند و دروازه های یک در میان آن، به ندرت بلندتر از این نوع «اساس» یا فونداسیون می باشند. دیوارها و دروازه های اورشلیم یوحنا ظاهراً طوری قرار گرفته بودند که هرگاه کسی به هر طرف شهر نگاه می کرد، آن را به صورت، گوشه ـ ستون ـ دروازه ـ ستون ـ دروازه ـ ستون ـ دروازه ـ گوشه ـ ستون، می دیده است.

علاوه بر آن، هر دروازه نام یکی از قبایل یهودی را بر خود دارد و هر ستون نام یکی از رسولان مسیح. مجموع دوازده به علاوه دوازده، عددی که مدت ها قبل در صحنه دوم و ۲۴ پیر (آنها حلقه زده بودند بر گرد کسی که «مانند یشم بود» ۳:۴) که معرف دسته هائی از ایده های مربوطه بودند را مشاهده کردیم. دروازه ها و دیوارها فرضاً نماد حفاظت شهر هستند و هم چنین به معنی راه دخول به محدوده آن. دروازه ها در هر سمتی از شهر باز هستند و «انسانها از مشرق و مغرب و شمال و جنوب» برای پیوستن به ابراهیم و اسحاق و یعقوب از آنجا وارد می شوند. امتها و یهودیان در اورشلیم آسمانی (لوقا ۱۳:۲۸-۲۹) متّحد شدند. برای کسی که وارد «اسرائیل می شود» و کسی که ایمان خود را بر بنیاد رسولان بنا می نهد (افسسیان ۲:۱۹-۲۲) امنیت ابدی وجود دارد. هیچ چیزی در خارج از آن محدوده وجود ندارد.

سپس شهر پیمایش می شود، آن چنانکه معبد نیز در پرده سوم اندازه گیری می شود (۱:۱۱) تا نشان دهد که هر وجب از آن شهر بدون شک در نظر خداوند حساب شده است. این اندازه گیری شکل غریبی را برای ما مجسم می کند که کافی است ما را قادر سازد تا غرابت نور جواهر آسای آیه ۱۱ را بپذیریم، چرا که شهر به جای اینکه به صورت مربع مجسم شود، در شکل مکعب نشان داده شده است، و آن هم مکعبی که ابعادش فرضا ۱۵۰۰ مایل است! و رقم ۱۴۴ زراع احتمالاً اشاره به ضخامت آن است و نه ارتفاع دیوارهای غول آسای آن که در «یک صد و چهل و چهار زراع» بیان شده است. این ارقام الزاماً اندازه گیری انسانی یا فرشته ای می باشند (آیه ۱۷)، زیرا در زبان انسانی چیزهائی هستند که در واقع روحانی می باشند، یا دقیق تر بگوئیم، چند بُعدی می باشند، بنابراین آن چنان که قبلاً متوجه شدیم تخمین واقعی آن در حد توان ما نیست[2]. اما کار برای یوحنا

۲- در ریاضیات فرشته ای رقم مهم دیگری نهفته است. زیرا اگر او تمام ابعاد مکعب را اندازه گیری می کرد، رقم نهایی مساوی بود با ۱۴۴٬۰۰۰ = (زراع) ۱۲٬۰۰۰ × ۱۲.

مشکل نیست، عصای طلائی او می تواند، هم با وجب هم با متر و هم با کیلومتر طول و عرض و ارتفاع ها را محاسبه کند: «مرا آزموده ای و شناخته ای، فکرهای مرا از دور خوانده ای و همه طریق های مرا دانسته ای» (مزمور ۱۳۰:۱-۳).

سرانجام، زیبائی اورشلیم تازه، به تصویر کشیده می شود: دیوارهای پوشیده از سنگ های گرانبها، هر دروازه ای یک مروارید تنها، ساختمانها و فضاهای باز شهر، ساخته شده از زر خالص و چون بلور شفاف. با چنین درخشش پرشکوهی، خداوند تدارک کامل خود را برای «عروس، زن بره» آماده کرده است. نور روح خدا، اورشلیم تازه را از درون روشن کرده و در حقیقت در یک بدن متجلی شده است: تمام کسانی که متعلق به دوازده سبط بنی اسرائیل و بنا شده بر تعلیمات دوازده رسول مسیح می باشند. خداوند عروس خود را جزء به جزء تعریف نموده و او را به پوششی از زیبائی بی همتا ملبس کرده است. چنین تدارکی را نیز ممکن است برای کلیسا مشاهده کنیم و به محض اینکه همین امروز کلیسا را بشناسیم، از خدا تشکر می کنیم، چون، کلیسا عمل اوست و «آنچه خدا می کند تا ابدالاباد باقی خواهد ماند» (کتاب جامعه ۳:۱۴). برعکس هر آنچه اکنون در زمره امور جاودانی نیستند، دیگر جائی در بین ما نباید داشته باشند. اگر زیبائی عروس را برنیافرازیم، آنگاه وقتی که می آید تا در مکان دامادی، ما را به جشن ازدواج خود دعوت کند، چه پاسخی برای آلوده کردن او خواهیم داشت؟

۳- مکاشفه دوم: سکونت خدا (۲۱:۲۲-۲۷)

[۲۲] و در آن هیچ قدس ندیدم زیرا خداوند خدای قادر مطلق و بره قدس آن است.
[۲۳] و شهر احتیاج ندارد که آفتاب یا ماه آن را روشنائی دهد زیرا که جلال خدا آن را منور می سازد و چراغش بره است.

[۲۴] و امتها در نورش سالک خواهند بود و پادشاهان جهان، جلال و اکرام خود را به آن خواهند درآورد. [۲۵] و دروازه هایش در روز بسته نخواهد بود زیرا که شب در آنجا نخواهد بود. [۲۶] و جلال و عزت امتها را به آن داخل خواهند ساخت.
[۲۷] و چیزی ناپاک یا کسی که مرتکب عمل زشت یا دروغ شود، هرگز داخل آن نخواهد شد، مگر آنانی که در دفتر حیات بره مکتوبند.

اشعیای نبی می گوید: «حصارهای خود را نجات و دروازه های خویش را تسبیح خواهی نامید» (اشعیا ۱۸:۶۰). رؤیای یوحنا از اورشلیم جدید، در نظر اول مشابه رؤیای حزقیال و اشعیای نبی است، ارتباط بین این قسمت از مکاشفه و باب باشکوه ۶۰ اشعیا قابل توجه است[۳].

ولی قبل از آن باید بپرسیم منظور از این آیات چیست؟ آنچه در خلال این آیات به ما تفهیم می شود، نه تنها شبکه ای از مراجع کتاب مقدسی بلکه اظهاراتی قوی از فرضیه های کتاب مقدس است. اگر مکاشفه اول از مکاشفات پرده هشتم، خلاصه ای از اوضاع کلیسا است، دومین مکاشفه خلاصه ای از انجیل است. بنابراین، خلاصه پایانی پرده هفتم این مسئله را روشن کرده است، زیرا انجیل پیام خدا است که انسان را به سوی ارتباط با خدا باز می گرداند، و این عنوانی است که در آنجا به مکاشفه داده شده بود، که در اینجا نیز دیده می شود، همان وعده «اینک خیمه خدا، با آدمیان است و با ایشان ساکن خواهد بود و ایشان قومهای او خواهند بود» (۳:۲۱).

بدین جهت است که مکاشفه دوم، به معبد یا در حقیقت به نبودن معبد پرداخته است، معبد یهود مانند نمونه قدیمی اش، تابوت عهد، مکانی بود که خدا گفته

۳- آیات ۲۳-۲۶ را با اشعیا ۱۹:۶۰، ۳، ۱۱ و نیز آیه ۲۷ را با اشعیا ۱:۵۲ مقایسه کنید.

بود در آنجا، قوم خود را ملاقات می کند، مکانی که قوم بفهمند او در میان ایشان ساکن است (اول پادشاهان ۶:۱۱-۱۳؛ خروج ۲۵:۲۲). در اورشلیم آسمانی، احتیاجی به معبد نیست، زیرا بودن درون شهر، یعنی بودن با خدا. جلال خدا در هر گوشه و کنار آن نفوذ کرده است. اخیراً دیدیم که حتی طلائی که در بنای شهر به کار رفته «خالص چون شیشه شفاف است» (آیه ۲۱)، و نه تنها در جلالش همه چیز مشاهده می شود، بلکه همه چیز در نور آن آشکار می گردد. چنین نفوذ متقابل و سراسری بین انسان و خدایش، نور در شهر، شهر در نور، هدف و موضوع اصلی انجیل است.

این است انجیل! نه تنها انجیل خدا، بلکه مسیح نیز. در یکی از آیات که مبیّن الوهیت مسیح است، آیه ای در مورد جابجائی خورشید و ماه با نور الهی، به شرح زیر آمده است: «زیرا که یهوّه نور جاودانی تو و خدایت زیبائی تو خواهد بود.» (اشعیا ۶۰:۱۹). ولی وقتی یوحنا از چنان عباراتی برای بیان جابجائی در شهر، استفاده می کند می گوید: «زیرا که جلال خدا، آن را منور می سازد و چراغش بره است.» خدا و بره یکی هستند که همان «یهوّه» است، تنها او «نور جهان است» و تنها کسی که او را متابعت می کند «نور حیات» را می یابد (یوحنا ۸:۱۲).

عبارت «نور جهان»، سومین حقیقت بزرگ را در مورد انجیل نشان می دهد: «امتها در نورش سالک خواهند بود» (آیه ۲۴). امتها نیز مانند یهودیان، چرا که انجیل یک پیام جهانی است. آن چنان که مشاهده کردیم، دروازه انجیل به روی همه باز است، بدون توجه به نژاد، ثروت، هوش، قدرت یا نفوذ.

حقیقت چهارم، انجیل پرجلال است. «جلال و عزت امتها» در شکوه شهر آشکار می شود، تمام حقایق محض و زیبائی های محض در آنجا آشکار می شوند، خالص و والا در بنیاد کاملی که خالق آن، برای آن در نظر دارد یعنی جایگاه حقایق واقعی.

در آخر، همان انجیل مقدس و انجیل نجات است. تنها چیزی که انسان را از حضور در مقابل خداوند باز می دارد «گناه» است، و تنها چیزی که انسان را شایسته حضور درمقابل خداوند می نماید، درج نام او در دفتر حیات بره قربانی شده است. اینها دو روی یک سکه هستند، خواه انسان به مسیح مصلوب برای نجات یافتن از گناه خود متوکل باشد و خواه از حضور خداوند محروم گردد: «زیرا اگر باور نکنید که من هستم در گناهان خود خواهید مرد» (یوحنا ۸:۲۴).

چنین است پیام سراسری انجیل و این پیام در اینجا و در مکاشفه یوحنا متبلور شده است.

۴- مکاشفه سوم: تازه شدن دنیا (۲۲:۱-۵)

۱ و نهری از آب حیات به من نشان داد که درخشنده بود، مانند بلور و از
تخت خدا و بره جاری می شود. ۲ و در وسط شارع عام آن و بر هر دو
کنارهٔ نهر، درخت حیات را که دوازده میوه می آورد یعنی هر ماه میوهٔ خود
را می دهد؛ و برگهای آن درخت برای شفای امتها می باشد.
۳ و دیگر هیچ لعنت نخواهد بود و تخت خدا و بره در آن خواهد بود و
بندگانش او را عبادت خواهند نمود. ۴ و چهرهٔ او را خواهند دید و اسم
وی بر پیشانی ایشان خواهد بود. ۵ و دیگر شب نخواهد بود و احتیاج به
چراغ و نور آفتاب ندارند، زیرا خداوند خدا بر ایشان روشنائی می بخشد و
تا ابدالآباد سلطنت خواهند کرد.

اثر کتاب مقدس در اینجا کاملاً محسوس است. سرچشمه آب حیات به وسیله سه نفر از انبیای بنی اسرائیل پیشگوئی شده است، یوئیل نبی قبل از جلای وطن (۳:۱۸)، حزقیال نبی در حین جلای وطن (۴۷:۱-۹) و زکریای نبی بعد از جلای وطن (۱۴:۸). در طول کتاب مقدس رودخانه اعجازآمیزی جریان می یابد.

این رودخانه زندگی خداگونه مقدسین عهد عتیق را سیراب می کند (مزمور ۱:۱-۳؛ ارمیا ۱۷:۷-۸) و این جریان در زبان خداوند ما «روح زندگی بخش» توصیف شده که تنها توسط او اعلام می شود (یوحنا ۱۴:۴؛ ۳۷:۷-۳۹). رؤیای حزقیال در حقیقت در بعضی جزئیات شبیه رؤیای یوحنا است و شامل درخت و رودخانه است: «و بر کنار نهر به این طرف و آن طرف هر قسم درخت خوراکی خواهد روئید که برگهای آنها پژمرده نشود و میوه های آنها لاینقطع خواهد بود و هر ماه میوه تازه خواهد آورد زیرا که آبش از مَقَدس جاری می شود و میوه آنها برای خوراک و برگهای آنها جهت علاج خواهد بود» (حزقیال ۱۲:۴۷).

مهمترین توازن آن در باب های ابتدائی پیدایش است. این رشته که سراسر شصت و شش بخش کتاب مقدس را پیموده، نشان دهنده این است که مکاشفه سوم از آسمان در پرده هشتم، خلاصه ای است از فرضیه آفرینش در کتاب مقدس. عنوانی که در این بخش در آخر پرده هفتم به آن داده شده عبارت بود از: «زیرا که چیزهای اول در گذشت، الحال همه چیز را نو می سازم» (۲۱:۴-۵). صحنه به آنچه مسیح آن را «دنیای تازه» یا در حقیقت «پیدایش تازه» (متی ۲۸:۱۹) می نامد، می پردازد. اولین باب کتاب مقدس چگونگی آفرینش جهان را توسط خداوند تشریح کرده و آخرین باب کتاب مقدس چگونگی تجدید خلقت دنیا را تشریح کرده است. آفرینش آن چنان که بود و آن چنان که خواهد بود، یک ترکیب بیکران با زندگی خدا است، زیرا که سرچشمه «از تخت خدا و بره» جاری می شود، و از آنجا به «شارع عام»، جریان می یابد. در اینجا توجه کنید که روح از پدر و پسر است و قدت پسر نه تنها می آفریند بلکه همه چیز را نگه می دارد: «او قبل از همه چیز است و در وی همه چیز قیام دارد» (کولسیان ۱:۱۷)، یعنی رودخانه ها و درختانِ «پیدایش» به صورت آب زنده و درخت همیشه میوه دهنده (آیات ۱ , ۲) تکرار شده اند.

در اثر تجربه تاریخی، دو عنصر جدید به تصویر ساده پیدایش افزوده شده است: به جای باغ، اکنون ساختاری توسعه یافته از یک بوستان شهری است و حوا «مادر جمیع زندگان» (پیدایش ۲۰:۳) در نقشه خداوند تبدیل به جدّه اجتماعات بزرگ امتها گردیده است. فرق دیگر آن است که نقشه های شیطان کامل شده است. هم زمان که لعنت بر نژاد انسان آمده، امتها نیاز به شفا دارند و بدین سبب خلقت اولیه می بایست تجدید می شد. ولی وقتی لعنت توسط مسیح برداشته شد، آفرینش جدید به تدریج آنچه شد که بایست باشد: تخت در مرکز همه چیز، و قوم خدا که او را می بینند، او را خدمت می کنند و با نام او ممهور شده اند و در روز جاودانی با او سلطنت می کنند.

۵- مکاشفه چهارم: کلام خدا نافذ می‌شود (۲۲:۶-۱۰)

۶ و مرا گفت: ″این کلام امین و راست است و خداوند خدای ارواح انبیا
فرشتهٔ خود را فرستاد تا به بندگان خود آنچه را که زود می‌باید واقع شود،
نشان دهد. ۷ و اینک به زودی می‌آیم. خوشا به حال کسی که کلام
نبوت این کتاب را نگاه دارد.″
۸ و من، یوحنا، این امور را شنیدم و دیدم و چون شنیدم و دیدم، افتادم
تا پیش پایهای آن فرشته ای که این امور را به من نشان داد سجده کنم.
۹ او مرا گفت: ″زنهار نکنی، زیرا که هم خدمت با تو هستم و با انبیا یعنی
برادرانت و با آنانی که کلام این کتاب را نگاه دارند. خدا را سجده کن.″
۱۰ و مرا گفت: ″کلام نبوت این کتاب را مهر مکن زیرا که وقت نزدیک
است.″

عنوان کلی این کتاب، «مکاشفه» است. ما برای تشریح هر یک از هفت بخش آخرین پرده نمایش نامه از این عنوان استفاده کرده ایم، و اکنون موضوع این قسمت،

یعنی مکاشفه چهارم و این فرضیه که چگونه خدا، خود را به صورت انسان آشکار نمود، به نوبه خود یک مکاشفه است. این فرضیه بطور سر بسته در پایان پرده هفتم مورد بحث قرار گرفت: «بنویس، زیرا که این کلام امین و راست است» (۵:۲۱). و در اینجا چکیده کلام آشکار می شود و در رابطه با روش و موضوع، ارزش و اعتبار مکاشفه خداوند از خودش، چیزهای بیشتری یاد می گیریم.

روش خداوند همیشه این بوده که از طریق انسانهای برگزیده و خاصی پیام خود را ابلاغ نماید و در حد اعلا از طریق پسر یگانه اش عیسی مسیح (عبرانیان ۲:۱). اما قبل از تجسم کوتاه مدت مسیح در جسم و در این جهان، توسط «اجتماع نیکوی انبیا» و سپس از طریق «گروه پر جلال رسولان» که پیامبران او بودند. این خودفاش سازی خداوند (آیه ششم جای هیچ گونه تردیدی باقی نگذاشته است) در عبارت «خدای ارواح» متجلّی شده است: ارواح کسانی که قدرت خدا را در فکر و قلبشان بکار برده اند. ولی نقش درخشان و مهارت واقعی خودشان یا طبیعت انسانی شان غیر قابل انکار است. آنچه مورد توافق است این است که پیامی که حاملش بودند، دقیقاً حقایقی بودند که از طریق آنها خدا با ارواح آنها رفتار کرد و الزاماً می بایست اعلام شود.

موضوع پیامشان این است: «اموری را که می باید زود واقع شوند.» و اینجا حلقه دیگری است که با شروع این کتاب آشکار شده است، آنجا که دیدیم، واژه «زود»، آغاز نگاه آنی ما به اموری است که در زمان دانیال نبی، هنوز در زمره آینده ای دور بوده اند. ولی در طول کتاب مقدس حتی با نبوت های دانیال، پیام واقعی خدا همیشه این بوده که چه چیزی باید بزودی و در حقیقت، اکنون انجام شود، زیرا واژه هائی که یوحنا برای «زود» استفاده می کند ممکن است معنی «در زمانی کوتا» یا «به سرعت و یک باره و بدون تأخیر» را نیز برسانند. پیام به من می گوید که امروز چکار کنم و چه بیاندیشم و نقشه من برای فردا

چیست. «در وقت مقبول تو را مستجاب فرمودم و در روز نجات تو را اعانت کردم» (دوم قرنتیان ۲:۶). این فوریت خدائی بر پسر متمرکز است: از آنجا که او نمونه ای عالی از روش خدا در مکاشفه و در میان پیامبران برگزیده است، بنابراین او خود قلب موضوع است. آنچه «بزودی» واقع می شود، بازگشت پسر است. یکی از قدیمی ترین دعاهای کلیسای مسیح در اول قرنتیان ۲۲:۱۶ پیدا می شود که به «مارا ناتا» مشهور است: (خداوند ما، بیا!). این درخواست، دو جواب مختلف دارد: رجعت جهانی مسیح به زمین و هم چنین آمدن او به صورت نجات دهنده و خداوند در «فوریتی» که تجربه ما در این روزگار و این ساعت است.

این موضوع در ذات خود ارزش «خودکشفی» خدا را نشان می دهد. شناخت او از طریق «نبوت های این کتاب» و تمامی کتاب مقدس، موجب برکت می شود و برکت حاصله این است که به آنهائی که کلام او را نگه می دارند، خود را از طریق عیسی می شناساند. عبارت «نگهداشتن» که بارها در انجیل یوحنا از آن استفاده شده به معنی «حفاظت، وفای به عهد، توجه داشتن به» شریعت یا تعلیمات می باشد. حاصل توجه و مطالعه توأم با عبادت کتاب مقدس و کتاب مکاشفه، نه انباشتن مغز با دانستنی ها، بلکه زنده شدن روحانی در زندگی است.

ارزش این پیام در تصویر غریبی از تجربه یوحنا، آن چنان که در اینجا گفته شد، گواهی شده است. یک بار دیگر خود را به جای یوحنا بگذاریم و صدائی بشنویم، ظاهراً همان صدا که می گوید «بزودی می آیم زنهار مرا [سجده نکنی] زیرا که هم خدمت با تو هستم و اینک بزودی می آیم» (آیات ۷, ۹, ۱۲, ۱۶). آیا این همان فرشته ای است که یوحنا را از سجده نمودن منع نمود؟ یا اینکه مسیح خدا است که چنان سجده ای را می پذیرد؟ صحنه هشتم حاوی تکان دهنده ترین تغییر دیدگاه یوحنا است. قبلاً در چندین مورد به آن پرداخته ایم، ولی در اینجا ممکن است انتظار داشته باشیم که این صحنه که آشکار کننده آخرین نقطه تمرکز نور

خدا می باشد، شخصیت های خیره کننده ای را که هر بار با یوحنا صحبت می کنند از هم تشخیص دهیم، ولی این امر بسیار مشکل است. در رابطه با کلام خدا، گرچه فرشته و مسیح دو شخصیت متمایز از یکدیگرند، ولی پیام هایشان غیرقابل تفکیک است. از طریق این نمایش پرشکوه آن چنان که در آیات اولیه مکاشفه به ما گفته شد، مکاشفه ای از خدا به مسیح داده شد و از مسیح به فرشته داده شد و از فرشته به یوحنا داده شد و از یوحنا به ما داده شد، بدون آنکه در هر مرحله ای اقتدار خداوندیش کاهش یابد، بنابراین آنچه یوحنا می گوید، همان است که خدا گفته است. نظیر این ایده در واقع فرضیه کهن الهامی بودن سراسری کتاب مقدس است و این باور را تأئید می کند که کتاب یوحنا به قصد خلاصه نمودن و نه به قصد افزوده شدن به کتاب مقدس، نگاشته شده است.

۶- مکاشفه پنجم: کار خدا تکمیل می‌شود (۲۲:۱۱-۱۵)

[۱۱]"هرکه ظالم است، باز ظلم کند و هر که خبیث است، باز خبیث بماند
و هر که عادل است، باز عدالت کند و هر که مقدس است، باز مقدس
بشود. [۱۲]و اینک به زودی می آیم و اجرت من با من است تا هر کسی را
به حسب اعمالش جزا دهم. [۱۳]من الف و یاء و ابتدا و انتها و اول و آخر
هستم. [۱۴]خوشا به حال آنانی که رختهای خود را می‌شویند تا بر درخت
حیات اقتدار یابند و به دروازه‌های شهر درآیند، [۱۵]زیرا که سگان و
جادوگران و زانیان و قاتلان و بت‌پرستان و هرکه دروغ را دوست دارد و
به عمل آورد، بیرون می‌باشند.

در باغ عدن کار آفرینش تمام شد (پیدایش ۲:۱-۲)، در جلجتا هم کار نجات تمام شد (یوحنا ۱۹:۳۰). سرانجام صدای خدا در فردوس می گوید: به تمام این مراحل توجه کنید: «تمام شد» (۲۱:۶). آیاتی که پیش روی ما است خلاصه ای

است از فرضیه کتاب مقدس در مورد مباحث آخرتی یا «امور آخر» که شامل آخرین بیانیه خدا از آفرینش است و به وسیله مسیح آورده شده، کسی که با گفتن «من الف و یاء و ابتدا و انتها هستم» به جنبه الوهیت خودش اشاره می کند.

آیه ۱۱، خلاصه سرنوشت انسان است و می تواند سه مفهوم داشته باشد. آیه ۲۲:۱۱، انعکاسی شبیه اندرز دادن دارد («بد باش»، «خوب باش») یا گاهی حالت تجویز را دارد («می توانی بد باشی» یا «می توانی خوب باشی»)، ولی در حقیقت، با متن یونانی مکاشفه بیشتر به مفهوم کلمات نزدیک می شویم. از این نقطه نظر باب ۲۲ مکاشفه نیز در ارتباط با باب اول پیدایش می باشد و از آن روشنی گرفته است، زیرا افعالی که خداوند به زبان می‌آورد در هر دو قسمت مشابه یکدیگرند. همان طور که در آغاز، خدا گفت «روشنائی باشد» و روشنائی شد! بنابراین در آخر نیز خداوند چنان کلامی را قاطعانه و آمرانه بیان خواهد کرد: «بگذار این شخص خبیث بماند و آن شخص مقدس» و از آن پس این چنین خواهد شد. این کلمات «حاکی از پایداری بیانیه است» که در آن هم نیکی و هم شرارت خود را خواهند یافت و خواهد آمد «وقتی که عوض شدن غیرممکن خواهد بود، وقتی که دیگر فرصت بیشتری برای توبه از یک سو و فرصتی برای کفر از سوی دیگر، داده نخواهد شد.» اگر «چنان که مردم را یکبار مردن و بعد از آن جزا یافتن مقرر است» (عبرانیان ۹:۲۷) و وقوع داوری در آخر و پیش‌آگاهی هائی که در این بیان آخر از صالح یا ناصالح بودن همیشگی آمده، نتیجه آن می شود که از یک سو ما هیچ زمینه ای برای امیدوار بودن به شانس دوم یا زنده شدن مجدد نداریم و باید دودستی زندگی کنونی را به عنوان تنها فرصت عوض کردن دلهای خود بچسبیم. از سوی دیگر، اگر بهشت را به دست آوریم ترس از دست دادن آن را نداشته باشیم.

آیه ۱۲ مؤکد این فرضیه و نشان دهنده توکل نهائی است. بیان آخر، مستقیماً مربوط به زندگی کنونی ما است: زیرا «آنچه را که انجام داده است» در واقع همان

«اعمالی است که در مسیح انجام داده است» و «همان اعمالی است که اجازه داده است مسیح در ما انجام دهد.» آفرینش اولیه که از نظر ملیونها انسان به دست فراموشی سپرده شده یا از آن غافل مانده اند، در روز داوری دوباره تجدید خواهد شد، زیرا که او آخر است، همان طور که اول و پایان است و همان طور که آغاز.

آیات ۱۴-۱۵ بیانگر این هستند که چه کسی در شهر ساکن می شود و چه کسی در خارج شهر می ماند. کسانی که ذات و اعمالشان شریرانه است از ورود به شهر خداوند ممنوعند. ولی آنهائی که مجاز به ورود به شهر خدا هستند، این اجازه را از طریق اعمال نیک خود کسب نکرده اند، برکت آنها ناشی از این است که آنها لباس خود را شسته اند، «سفید کرده اند» و همان طور که به یوحنا در ۱۴:۷ گفته شد «در خون بره شسته اند». شناخت آنها به عنوان پاک شدگان در صلیب مسیح، این حق را به آنها می دهد تا «از درخت حیات» بهره مند شوند. آنچه برای اولین انسان ممنوع شد، اکنون برای انسان جدید قابل دسترسی است و آنچه در فوق و در رابطه با آیه ۱۱ گفته شد، در این آیه خلاصه شده است: «مبادا دست خود را دراز کند و از درخت حیات نیز گرفته بخورد و تا ابد زنده ماند» (پیدایش ۲۲:۳).

۷- مکاشفه ششم: برکت نهائی خدا (۲۲:۱۶-۱۷)

[۱۶] "من عیسی فرشتهٔ خود را فرستادم تا شما را در کلیساها بدین امور
شهادت دهم. من ریشه و نسل داود و ستارهٔ درخشندهٔ صبح هستم. [۱۷] و
روح و عروس می گویند: "بیا!" و هر که می شنود بگوید: "بیا!" و هر که
تشنه باشد، بیاید و هر که خواهش دارد، از آب حیات بی قیمت بگیرد."

پنج قسمت اول این پرده به طور خلاصه به فرضیه کلیسا، انجیل، آفرینش، مکاشفه و امور آخر پرداخته است. پایان کتاب آن چنان که «گلاسون» می گوید «نوعی پیروزی نهائی برای کتاب مقدس، ترکیبی از سمفونی نزدیک به اوج یک

موسیقی پرشکوه را به خاطر ما می آورد» و اکنون در قسمت ششم تمام حقایق مکشوفه خدا، در دو آیه متبلور شده است. داود بزرگترین پادشاه اسرائیل، نماد جلال و اقتصاد اسرائیل است، ولی عیسی بسی بزرگتر از اوست. او نه تنها «پسر بزرگتر داود کبیر است، بلکه خداوند و پادشاه اسرائیل جدید است. او همچنین خداوند داود نیز می باشد» او «پدر جاودانی» اسرائیل است، در حقیقت قبل از اینکه پدر اسرائیل باشد، او بود، او قبل از همه چیز است (متی ۴۱:۲۲؛ اشعیا ۶:۹؛ یوحنا ۵۸:۸؛ کولسیان ۱۷:۱). او در دو کلام بیان می شود: «ریشه و نسل داود»: هم نیای او و هم اعقاب او، هر دو لقب از آن اوست و همچنین اول و آخر و الف و یاء است (آیه ۱۳). او سراسر تاریخ را احاطه کرده است.

سپس در هیئت «ستاره درخشان صبح» منادی طلوع جاودانگی است و به ما می گوید که این زندگی مقدمه زندگی حقیقی در دنیائی است که خواهد آمد، و با فرستادن فرشته اش با این شهادت، به ما محبت را نشان می دهد، قدرت را نشان می دهد و حکمت خدا را نشان می دهد که می خواهد این امور را به مخلوق خود آشکار سازد.

طرح حقیقت خدائی، نه در زمان می گنجد و نه در جاودانگی و نه خود را به مردم اعلام می دارد و برای آنان که گوشهایشان آماده شنیدن است و دلهایشان آماده خوش آمدگوئی به مسیح است، هر لحظه قابل اجرا است. عروس - کلیسا - است که به داماد خود خوشامد می گوید زیرا روح به او تعلیم داده دعا کند (رومیان ۲۶:۸).

آیا خواننده، تشنه چنین برکتی است؟ آیا مشتاق شراکت در طرح جلیل نجات می باشد؟ این آب زندگی است، آماده برای نوشیدن. در صورتی که خواننده به سهم خود دیدار مسیح را با آمدن به سوی او و برکت یافتن از او تدارک ببیند.

۸- مکاشفه هفتم: لعنت نهانی خدا (۲۲:۱۸-۱۹)

۱۸ زیرا هر کس را که کلام نبوت این کتاب را بشنود، شهادت می دهم
که اگر کسی بر آنها بیفزاید، خدا بلایای مکتوب در این کتاب را بر وی
خواهد افزود. ۱۹ و هرگاه کسی از کلام این نبوت چیزی کم کند، خدا
نصیب او را از درخت حیات و از شهر مقدس و از چیزهائی که در این
کتاب نوشته است، منقطع خواهد کرد.

دستیابی فکر و قلب به مکاشفه که نتیجه مطالعه توأم با دعا است قطعاً موجب آن خواهد شد که انسان این آیات را در ارزش سطحی خودشان نبینند. هر نوع دستکاری و افزودن و کاستن از این آخرین بخش کتاب مقدس عواقب وخیمی دربر دارد. زیرا اگر (آن چنان که به نظر می رسد، قرائت ما نشان داده باشد) تمام مکاشفات کتاب مقدس در این کتاب و مخصوصاً در این آخرین پرده کتاب خلاصه شده باشند و حداکثر تمرکز روی آیات ۱۶-۱۷ باشد، دیگر جرئت نمی کنیم چیزی به آن بیافزائیم یا چیزی از آن حذف کنیم زیرا که این کتاب خودش انجیل است. در آن صورت تهدید بلاها افزوده و زندگی از ما گرفته می شود و خدا به آن عمل، عکس العمل شدید نشان می دهد. زیرا اگر بر این گمان باشیم که آنچه خدا در کتاب خود گفته، برای نجات ما قانع کننده نیست یا اگر تصور کنیم که بعضی از الزامات در کتاب خدا اضافی هستند و ما بدون در نظر گرفتن آنها می توانیم نجات بیابیم، پس نه تنها اقرار کرده ایم از خدا بهتر می دانیم، بلکه (در بدترین حالت) با عمل خود، ادعای خود را ثابت کرده ایم. گستاخی از نظر خداوند، قابل بخشش است، اما خودسری کورکورانه گناهی است بر علیه روح القدس و آن لعنتی را که بر تغییر دهندگان انجیل به جهت تطبیق آن با دیدگاه های خودشان، وعده داده شده وحشتناک ترین حقیقی است که این تبدیل کنندگان کور و خودسر در جستجویش می باشند.

۲۲:۲۰-۲۱
مؤخره

کتابی که بدون آن هم می توانیم

«در پایان باید به خاطر داشته باشیم که محبت بزرگ و فزاینده خداوند و تنها نجات دهنده ما عیسی مسیح، کسی که به خاطر ما مرد و در مرگ خود منافع بیشماری برای ما به دست آورد و در وثیقه محبت خویش رموز مقدس را برای ما مقرر نمود و بنیان نهاد، هشداری جاودانه است بر تسلی پایان ناپذیرما.»

گفتار فوق از کتاب دعای عمومی کلیسا در مورد مراسم «عشای ربانی» و همچنین بنیان گذاری «تعمید» توسط مسیح به عنوان وثیقه مشابه، نشانه و مهری است از آغاز و امتداد زندگی مسیحی. ما به خاطر امتثال اوامر مسیح، این مراسم را انجام می دهم، چرا که لازم است کلیسا، آنچه را آقایش به او گفته، محافظت نماید. اکنون به خوبی آگاهیم که این «باید» از نوع آن «باید»ی نیست که در یوحنا ۷:۳ آمده است - «باید شما از سر نو مولود گردید.» - تولد جدید یک الزام حیاتی است و ما بدون تولد جدید، محکوم به فنا هستیم. چنین تهدیدی متوجه غفلت کنندگان از انجام مراسم فوق (عشای ربانی و تعمید) نمی شود و این مورد را مسیح به خوبی توضیح داده است که زندگی جاوید موضوعی است وابسته به «آمدن به سوی او» و نه نگه داشتن مراسم مذهبی؛ راه نجات، آمدن به سوی او، شنیدن کلام او، بازگشت از گناه و ایمان به او است. اما گرچه اظهار ایمان یک اقرار درونی از جانهائی است که در نهایت محکوم به بقا یا سقوط می باشند، ولی حفظ ظاهری مراسم مذهبی، مقوله ای است در جهت اطاعت از دستورات خداوند. توبه کردن و

ایمان آوردن متعلق به «باید» است و الزامی است، گرفتن تعمید و انجام مراسم عشای ربانی، «باید» دیگری از نقطه نظر انجام وظیفه است.

محبت ممکن است چنین عبارت زیبائی را با همان حس به کتاب مکاشفه اطلاق نمائیم. در بسیاری از تفسیرهای ما از این کتاب، آن چنان نشان داده می شود که این عبارت زیبا حاوی پیام تازه ای نیست و نه حقیقت شگرفی است که در سایر قسمت های کتاب مقدس در دسترس نباشد. این کاربرد ناشی از آیه ۲۰ آخرین باب مکاشفه است: «او که بر این امور شاهد است»، آن چنان که مفهوم آن مشخص است، همان کلام مشابه عیسی مسیح، در آیه دوم باب اول، یعنی «شهادت عیسی» می باشد، یعنی عبارت فوق را به صورت یک مکمل فاعلی تأئید کرده است ـ یعنی کلمه «از» حاکی از این است که شهادت فقط توسط مسیح آورده شده و نه اینکه شخص دیگری بر او شهادت داده باشد. مواردی که عیسی به آن شهادت می دهد، حقایق مکاشفه می باشند. بر ما آشکار شده که تمامی کتاب پیامی است که توسط «پدر» به «پسر» داده شده و توسط او به فرشته تفهیم شده و سپس توسط فرشته به یوحنا و یوحنا نیز آن را به کلیسا اعلام نموده است (۱:۱-۲؛ ۶:۲۲). ولی آن چنان که در مطالعه مقدمه مشاهده کردیم، کلام خدا و شهادت مسیح، علت اصلی نمایش بزرگی نبود که در پطمس به یوحنا نشان داده شد (۲:۱). علت اصلی حضور یوحنا در پطمس عمدتاً وفاداری او به کلام و شهادت بود، که از پیش بر او مکشوف گردیده بود. در واقع از همان زمان که عیسی مسیح در شب عید فصح و در دعای خود در حضور «پدر» در رابطه با شاگردانش چنین گفت: «زیرا کلامی که به من سپردی، بدیشان سپردم» (یوحنا ۸:۱۷) و آنچه بعد از رستاخیز مسیح و بعد از نزول روح القدس در پنطیکاست آموختند، بیشتر از آنچه مسیح در ابتدا به آنها آموخت، نبود (لوقا ۴۴:۲۴-۴۸؛ یوحنا ۲۶:۱۴). هیچ اشاره ای در عهد جدید مبنی بر اینکه انجیل در تمام سرزمین های روم در نیمه های

قرن اول موعظه شده باشد و تأثیری به جا نگذاشته باشد وجود ندارد یعنی کلام و شهادت، پیش از آنکه یوحنا به پطمس برود به او نمایانده شد. و وقفه بین آن دو، موردی بود که خداوند اراده نمود با مکاشفه خود آن را تکمیل کند.

می توان گفت که از آن نظر، مکاشفه کاملاً کتاب الحاقی و افزودنی به کتاب مقدس است. شصت و پنج کتاب بزرگ و کوچک، از سفر پیدایش تا رساله یهودا، حاوی بشارت کافی برای نجات جهان می باشند. پس کتاب شصت و ششم به چه منظور به آن افزوده شده است؟

همان عبارت، کلام و شهادت پاسخ سؤال ما را می دهد. زیرا چیزی بود که اخیراً یوحنا بدان پی برده بود و همچنین موردی بود که همه آن را دوباره در نمایش مهیج خویش در پطمس نشان داد. رؤیای عظیم او آخرین و بزرگترین تکرار نمونه ها بود. این چنین تصور می رود که احتمال ناسازگاری قابل توجه در اینجا وجود داشته باشد: وقتی می پرسیم، مکاشفه تکمیل شده خداوند چرا باید نیاز به بیان دوباره و نهائی داشته باشد، پاسخ سؤال ما ممکن است در مقایسه با آنچه با آن آغاز کردیم، یافت شود. ما می دانیم که از گناهان خود شسته شده ایم. ما می دانیم که صلیب برای تطهیر روزانه ما لازم است. اگر می خواهیم وارث حیات جاودانی شویم «باید» لزوم «تولد دوباره» یافتن را درک کنیم. این «باید» مشابه آن بایدی نیست که در مورد اجرای مراسم مذهبی آمده است، بدون انجام آن مراسم نیز می توانیم نجات یابیم. اما کیست که می خواهد به این «فدیه محبت» که مسیح از طریق این نمایش مهیّج حقایقی که اخیراً در طی مطالعه مکاشفه به آن پی بردیم و او آن را به ما مکشوف کرده است پشت کند؟ مکاشفه خود نیز «فدیه محبت است.» بدون آن نیز می شود نجات را تحصیل نمود؛ مکاشفه آنچه را که نتوانسته ایم در سایر قسمت های کتاب مقدس بدان دست یابیم، به ما مکشوف نمی کند. ولی عیسی آن را به صورت یک مراسم تخیلی به ما داده است، جهت سرعت بخشیدن

به نبض و برافروختن جان، برای مژده نجات که در قالب فیض خداوند به ما اعطا گردیده است.

کلام آخر نویسنده (۲۲: ۲۰-۲۱)

۲۰ او که بر این امور شاهد است، می گوید: "بله، بزودی می آیم!" آمین.
بیا، ای خداوند عیسی! ۲۱ فیض خداوند ما عیسی مسیح با همهٔ شما باد.
آمین.

با درخواست فیض برای تمام مقدسین و مردمان خدا در تمام دنیا، چنین به نظر می رسد که باید کتاب بسته شود (نه تنها مکاشفه، بلکه سراسر کتاب مقدس). تصویری نهائی از عیسای خداوند و یک پیام سه جانبه که به یاد ما می آورد که او «دیروز و امروز و تا ابدالآباد همان است» (عبرانیان ۱۳:۸).

اول اینکه او «شاهد امین» است (۱:۵؛ ۳:۱۴) و به حقانیت آنچه یوحنا دیده، شهادت می دهد و بدان وسیله آن چنان که مشاهده کردیم سراسر پیام را تنفیذ می نماید، کلامی که متکی به عهد عتیق و جلال یافته در عهد جدید است، که بُعد دور آن در سایه شریعت و بُعد نزدیک آن منور شده با انجیل است: بر همه «این امور» او شهادت می دهد. یعنی با مکاشفه یوحنا قلب کتاب مقدس بسته و تکمیل می شود، کلام خدا و شهادت عیسی.

دوم اینکه او کسی است که می آید، او این را قول داده و کلیسا با شادمانی منتظر آمدن اوست. او که پیام نجات را در گذشته دور اعلام نمود، به زودی خواهد آمد و کار خود را تکمیل خواهد نمود و مقدسین خود را به خانه هایشان در آسمان خواهد برد.

در عین حال او دهنده فیض است و با اعطای قدرت زنده پیامی که از پیش اعلام نمود و امیدی که در پیش روی منتظران اوست، به آنها شادی و پایداری

می بخشد. آن فیض در لحظات سخت زندگی به ایمانداران نیرو می بخشد و برای هر انسانی که خود را آماده کند که نه تنها این ۲۲ باب مکاشفه، بلکه تمام «مکاشفه عیسی مسیح» را با جان و دل بپذیرد، قابل دسترسی است. «مکاشفه عیسی مسیح که خداوند به او داد تا اموری که می باید زود واقع شود، بر غلامان خود ظاهر سازد. خوشا به حال کسی که می خواند» (مکاشفه ۱:۱،۳).